

«سال ۱۳۹۸» چگونه گذشت؟

سرمقاله

سال ۹۸ سال فلاکت، سال فقر و کشتار و گرانی و گرسنگی، سال بیکاری، سال رکود، سال سرکوب خونین خیزش آبان ماه، سال تراژدی سقوط هواپیمای بوئینگ اوکراینی، سال سیل ویران گر بلوچستان، سال افزایش ۳۰۰ درصدی قیمت بنزین در یک روز، سال اوج تصادفات جاده‌ای کشور، سال افزایش تورم بیش از ۵۰ درصدی، سال فلاکت اردوگاه بزرگ کار و زحمت کشور، سال انتخابات تماماً مهندسی شده مجلس یازدهم رژیم مطلقه فقهاتی حاکم (توسط حزب پادگانی خامنه‌ای)، سال ترور قاسم سلیمانی (بازوی برون مرزی و تئوریسین عمق استراتژیک و استراتژیست و موتور حرکت نظامی سیاسی در منطقه حزب پادگانی خامنه‌ای)، سال اعتلای حلزونی خیزش بی سر و تمیزه و توده‌وار بی‌شکل آبان ماه، سال تاخت و تاز و هجوم ویروس کرونا از شهر ووهان چین، سال خروج اعلام نشده رژیم مطلقه فقهاتی حاکم از تعهدات برجامی، سال حضور خامنه‌ای در نماز جمعه پس از ۸ سال، سال جنگ آلترناتیوهای خارج‌نشین برای کسب قدرت سیاسی در داخل، سال عمیق‌تر شدن بحران نئولیبرالیسم سرمایه‌داری در عرصه جهانی از فرانسه تا شیلی و از لبنان تا عراق و ایران، سال طغیان فرابحران زیست محیطی در کره زمین، سال اوج‌گیری ریاضت اقتصادی توسط بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول در کشورهای پیرامونی، سال ظهور هیولای ناسیونالیسم پوپولیستی از کشورهای متروپل تا کشورهای پیرامونی، سال اوج‌گیری تحریم‌های اقتصادی و فشار حداکثری (جناح هار امپریالیسم آمریکا) بر مردم ایران، سال فعال شدن گسل‌های فرابحران‌های اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و زیست محیطی کشور، سال اعتلای دوباره جنبش دانشجویی ایران، سال خیز حزب تمامیت‌خواه پادگانی خامنه‌ای (جهت کسب تمامیت کرسی‌های مجلس یازدهم و خبرگان رهبری) سالی که به قول گلشیری، «اینقدر عزا بر سر ما ریختند که فرصت زاری نداریم.»

۲

☀️ انتخابات مجلس یازدهم

☀️ طرح «معامله قرن»

☀️ شکست انقلاب ضد استبدادی پنجاه و هفت

☀️ آسیب‌شناسی «خیزش معیشتی آبان ماه»

☀️ جنبش «خودبنیاد» کارگری

☀️ مبانی تئوریک «خودرها سازی»

☀️ فراز و فرود جنبش زنان

☀️ ما چه می‌گوئیم

☀️ شریعتی در آینه اقبال

☀️ اقبال «پیام‌آور»

☀️ مبانی تئوریک و معرفتی استراتژی

☀️ اصول مانیفست پیشگام

☀️ پرسش و پاسخ هیجدهم

☀️ بحث شناسی

☀️ چیستی و چگونگی عدالت

☀️ عاشورا نماد جنبش حق طلبانه

☀️ تفسیر سوره قلم

سالی که دولت فاشیست ترامپ، خاورمیانه را بدل به بیزنس و تجارت اسلحه کرد. سالی که نشان داد که هنوز جامعه ایران به موقعیت انقلابی نرسیده است، سالی که نشان داد که همچنان شعار تاکتیکی و استراتژیکی جامعه بزرگ ایران شعار: «نان، کار و آزادی» می‌باشد، سالی که نشان داد که جامعه ایران یک جامعه دینامیک است و همین موضوع دینامیک بودن باعث شده است تا پیش‌بینی‌ناپذیر باشد. سالی که نشان داد که خط فقر در جامعه امروز ایران به بیش از ۸ میلیون تومان رسیده است. سالی که نشان داد که آنچنانکه جامعه ایران یک جامعه ترکیبی و مرکب می‌باشد، حرکت‌های اعتراضی آن هم باید ترکیبی و مرکب باشد. سالی که نشان داد که مبارزه مردم ایران با حاکمیت مطلقه فقهاتی به یک نقطه برگشت‌ناپذیر رسیده است. سالی که نشان داد که آتش قهر توده‌های ایران (بر علیه رژیم مطلقه فقهاتی حاکم) از آنچنان پتانسیلی برخوردار می‌باشد که در عرض ۵ ساعت توانست ۲۲ استان کشور را به آتش بکشد. سالی که نشان داد که جنگیدن در زمینی که رژیم مطلقه فقهاتی حاکم دست برتر دارد، منجر به شکست می‌شود. سالی که نشان داد که در جامعه امروز ایران مبارزه مطالباتی مثل مبارزه طبقاتی، خیز مبارزه دموکراسی خواهانه سه مؤلفه سوسیالیستی می‌باشد. سالی که نشان داد که در طول ۴۱ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم «دروغ» علاوه بر اینکه در این رژیم از حجت شرعی اسلام فقهاتی برخوردار می‌باشد، رمز ماندگاری ۴۱ ساله این رژیم نیز بوده است، سالی که به قول درویش (حاکمیت فقهاتی) بر سر ما عزا می‌ریزند تا فرصت اعلام مطالبات خود نداشته باشیم. سالی که نشان داد که اصلی‌ترین مانع دموکراسی و عدالت در جامعه امروز ایران اسلام دگماتیست فقهاتی و حکومتی (حوزه‌های فقهاتی) می‌باشد. سالی که نشان داد که سونامی ریزش طبقه متوسط شهری کشور به پائینی‌های جامعه ایران، به اوج خود رسیده است. سالی که نشان داد که (طبق گفته دولت روحانی) ۸۰ درصد جمعیت ۸۱ میلیونی کشور (۶۰ میلیون نفر یا ۲۲ میلیون خانواده) زیر خط فقر و خط بقا سقوط کرده‌اند. سالی که نشان داد که تنها منابع قدرت تحول و تغییر در جامعه بزرگ ایران، جامعه مدنی جنبشی اردوگاه بزرگ کار و زحمت در دو جبهه طبقه متوسط و پائین‌های جامعه می‌باشد و با منابع قدرت خارجی و امپریالیستی و صهیونیستی و ارتجاع منطقه هرگز

نمی‌توان در جامعه ایران تحول ایجاد کرد. سالی که نشان داد که با اعلام طرح کلاهبرداری قرن (تحت عنوان معامله قرن دولت فاشیست ترامپ در روز سه‌شنبه مورخ ۲۸ ژانویه ۲۰۲۰) خاورمیانه آستن باز تقسیم جدید سیاسی و نظامی و جغرافیائی می‌باشد. سالی که نشان داد که با اعتلای خیزش‌های عدالت‌خواهانه و فقرستیزانه در کشورهای الجزایر، تونس، سودان، لبنان، عراق و غیره، ملت عرب به سمت بهار عربی جدیدی در حرکت می‌باشند. سالی که نشان داد که با اعلام برگزیت انگلستان، روند فروپاشی اتحادیه پویشی اروپا استارت زده شده است. سالی که نشان داد که فونکسیون تحریم‌های اقتصادی جناح‌ها امپریالیسم آمریکا بر علیه ملت ایران و به سود حاکمیت مطلقه فقهاتی می‌باشد، چراکه طبق اعلام خود دولت روحانی در سال ۹۸ جمعیت زیر خط فقر ایران از ۳۰ میلیون نفر قبلی به ۶۰ میلیون نفر در سال ۹۸ رسیده است که ۸۰ درصد از جمعیت ۸۱ میلیون نفری ایران در سال ۹۸، برای تأمین حداقل معیشت زندگی بخور و نمیر خود، نیازمند به کمک‌های صدقه‌ای رژیم مطلقه فقهاتی می‌باشند؛ و مع الوصف خیزش آبان‌ماه رعد در آسمان بی‌ابر ایران نبود، چراکه در این خیزش شعار: «نان» بر شعار: «نان، کار، آزادی» (سال ۹۷) جنبش‌های مطالباتی و طبقاتی غلبه پیدا کرد. سال ۹۸ سال اعتلای حلزونی خیزش‌های معیشتی بود که خیزش ۵ روزه آبان‌ماه ۹۸ مرگبارترین خیزش ۱۲۰ سال گذشته حرکت تحول‌خواهانه جامعه ایران بود، چراکه طبق اعلام خبرگزاری رویتر، در سرکوب خیزش آبان‌ماه ۹۸ توسط دستگاه‌های چند لایه‌ای سرکوب‌گر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بیش از ۱۵۰۰ نفر کشته و هزاران زخمی و زندانی شدند.

سال ۹۸ سال تراژدی سقوط هواپیمای بوئینگ اوکراینی (توسط پدافند هوایی منوپل سپاه پاسداران حزب پادگانی خامنه‌ای در تهران) بود که با کشته شدن ۱۶۸ نفر مسافران هواپیما (که ۱۴۷ نفر آنها به صورت یک تابعیتی یا دو تابعیتی ایرانی و ۱۰ نفر افغانی و ۱۱ نفر اوکراینی بودند) داغی عظیم بر دل‌های خانواده‌های مظلوم آنها گذاشت.

سال ۹۸ سال سیل بلوچستان بود که مانند همه سیل‌های گذشته منهای کشته‌ها هزاران خانواده را بی‌خانمان کرد.



سال ۹۸ سال افزایش دفعی ۳۰۰ درصدی قیمت بنزین و افزایش ۵۰ درصدی تورم و سال فلاکت برای ۱۳ میلیون خانواده کارگران و ۴/۵ میلیون خانواده بازنشسته و ۱۹ میلیون حاشیه‌نشینان کلان شهرهای ایران بود.

سال ۹۸ سال انتخابات مجلس یازدهم و خیز حزب پادگانی خامنه‌ای جهت دفع رقیب در قدرت و مصادره کل کرسی‌های مجلس رژیم مطلقه فقهاتی بود.

سال ۹۸ سال ترور قاسم سلیمانی استراتژ حزب پادگانی خامنه‌ای توسط دولت (فاشیست و نژادپرست و مهاجرستیز و دموکراسی‌ستیز و زن‌ستیز و ضد اخلاق محیط زیست) ترامپ بود.

سال ۹۸ سال خروج اعلام نشده رژیم مطلقه فقهاتی حاکم از تعهدات برجامی خود بود.

سال ۹۸ سال اوج‌گیری تصادفات جاده‌ای کشور ایران بود، بطوریکه طبق گفته روزنامه شهروند تنها در ۹ ماه اول سال ۹۸ بیش از ۱۲۵۲۷ نفر در حوادث جاده‌ای کشور کشته شده‌اند.

سال ۹۸ سالی بود که شعارهای مردمی آن: «فقر، کشتار، گرانی - مردم شدن قربانی»، «مرگ بر ستمگر - چه شاه باشه چه رهبر»، «ایران ما چون ژاله شد - باغ وطن پر لاله شد»، «خیابان‌ها خونین شد - آزادی‌ها قربانی شد»، «از هفت تپه تا تهران - ملت شده در زندان».

سال ۹۸ سالی بود که جامعه ایران نشان داد که «قدرت سیاسی‌اش هنوز در خیابان‌ها نشان می‌دهند، نه در کارخانه‌ها».

سال ۹۸ سالی بود که رژیم مطلقه فقهاتی حاکم (حزب پادگانی خامنه‌ای) نشان داد که اصلاً و ابداً حاضر به «تحمل حداقل حرکت خیابانی نیستند» و هر گونه حرکت خیابانی یا جنبش آکسیونی، حرکت اشعار می‌خوانند و با حداکثر قدرت سرکوب‌گر خود حداقل حرکت‌های خیابانی را سرکوب می‌نمایند، چرا که حزب پادگانی خامنه‌ای بر این باورند که حرکت‌های خیابانی باعث شکسته شدن دو مطلق می‌گردد: «یکی شکسته شدن مطلق بودن قدرت حاکمیت» و ریختن ترس مردم در این رابطه، دوم «شکسته شدن مطلق ناتوانی قدرت مردم» در مقابله با حاکمیت مطلقه

فقهاتی حاکم.

سال ۹۸ سالی بود که طبقه متوسط شهری ایران نشان داد (که مانند سال ۸۸) خودش را برای «خشونت فراگیر دستگاه‌های سرکوب‌گر چند لایه‌ای حزب پادگانی خامنه‌ای آماده نکرده است».

سال ۹۸ نشان داد که نه خیزش‌های معیشت‌گرایانه و نه جنبش‌های مطالبه‌گرایانه سه مؤلفه‌ای صنفی و سیاسی و مدنی و نه جنبش‌های طبقاتی هنوز برخوردار از رهبری درون‌جوش جمعی نیستند و در عرصه رهبری و راهبری و هژمونی حرکت خود هنوز چشم به بیرون از اردوگاه خود دارند.

سال ۹۸ سالی بود که خیزش‌ها و جنبش‌های اعتراضی نشان دادند که حتی از «حداقل سازماندهی فراگیر درونی میدانی» (نه در فضای مجازی یا شبکه‌های اجتماعی) جهت درازمدت کردن حرکت خود برخوردار نیستند.

سال ۹۸ حرکت‌های اعتراضی نشان دادند که بدون ترکیب «مبارزه خیابان و کارخانه امکان تغییر توازن قوا در عرصه میدانی به سود خود وجود ندارد».

سال ۹۸ سالی بود که نشان داد که «توازن قوا در عرصه میدانی هنوز به سود حاکمیت و حزب پادگانی خامنه‌ای می‌باشد» و لذا رژیم مطلقه فقهاتی حاکم هنوز «توان سرکوب حرکت‌های اعتراضی خیزشی و جنبشی و یا مطالبه‌گرایانه و طبقاتی دارد».

سال ۹۸ سالی بود که جنبش کارگری ایران نشان داد که «هنوز در جامعه ایران جایگاه سیاسی اجتماعی تاریخی خود را پیدا نکرده است».

سال ۹۸ سالی بود که شعار: «نان، کار، آزادی» که اردوگاه بزرگ کار و زحمت ایران می‌بایست مطرح می‌کرد، جنبش دانشجویی مطرح کرد.

سال ۹۸ سالی بود که اردوگاه بزرگ کار و زحمت ایران نشان دادند که «هنوز با پرچم خودشان نمی‌توانند نقش اجتماعی در حرکت تحول‌خواهانه جامعه بزرگ ایران داشته باشند».

سال ۹۸ سالی بود که با بازتولید جنبش دانشجویی (از ۱۶ آذرماه سال ۹۸ تا فرایند پساسقوط هواپیمای بوئینگ اوکراینی) این جنبش در نوک پیکان حرکت‌های اعتراضی



مطالباتی مدنی و صنفی و سیاسی و طبقاتی جامعه بزرگ ایران قرار گرفت؛ و مع الوصف در این رابطه بود که این جنبش نشان داد که در جامعه استبدادزده و فقه‌زده ایران که رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم در طول ۴۱ سال گذشته حق هر گونه شکل مستقل سیاسی و صنفی و اجتماعی از گروه‌های مختلف جامعه متکثر و رنگین کمان ایران سلب کرده است، جنبش دانشجویی ایران می‌تواند، خلاء رهبری و راهبری و هژمونیک آن جنبش‌ها و خیزش‌های دموکراتیک و سوسیالیستی را در دست بگیرد و بدین ترتیب است که در سال ۹۸ جنبش دانشجویی ایران نشان داد که (برعکس سال‌های ۹۶ و ۹۷ که جنبش کامیونداران و جنبش کارگری و جنبش معلمان نقش رهبری و راهبری و هژمونیک جنبش‌های اعتراضی و مطالباتی صنفی و مدنی و سیاسی و طبقاتی به عهده داشتند) با افول آن جنبش‌ها «این جنبش دانشجویی است که می‌تواند به صورت تمام قد و فراگیر به میدان مبارزه با استبداد مطلقه فقه‌ای حاکم وارد بشود» و شعارهای تاکتیکی و استراتژیکی جنبش دانشجویی در سال ۹۸ عبارت بودند از «دانشجو آگاه است - با کارگر همراه است»، «فرزند کارگرانیم - کنارشان می‌مانیم»، «کارگر، معلم، دانشجو - اتحاد اتحاد اتحاد»، «ستاره در پرونده است - دانشجو در بند است».

سال ۹۸ سالی بود که سید محمد خاتمی رهبر جریان به اصطلاح اصلاح‌طلبان درون حکومتی در آخرین میخی که بر تابوت اصلاح‌طلبان درون حکومتی کوبید، از مردم ایران در شرایطی دعوت به شرکت در انتخابات مجلس یازدهم کرد که رهبران دیگر اصلاح‌طلبان درون حکومتی از میر حسین موسوی تا کروبی و حتی افرادی مثل فائزه هاشمی عمود خیمه رژیم مطلقه فقه‌ای را به چالش کشیده بودند.

سال ۹۸ سالی بود که اعتلای خیزش‌های معیشت‌طلب و جنبش‌های اعتراضی مدنی و سیاسی و صنفی و طبقاتی به نظریه‌پردازن جامعه سیاسی ایران در داخل و خارج از کشور نشان دادند که با «تئوری‌های کلاسیک نمی‌توان جنبش‌ها و خیزش‌های اعتراضی و مطالباتی امروز جامعه ایران را شناخت و هدایت و تئوری‌پردازی کرد».

سال ۹۸ سالی بود که خیزش بی‌سر و بی‌شکل و متمیزه و توده‌وار و فراگیر آبان‌ماه ۹۸ (به علت اینکه نتوانستند با جنبش‌های اعتراضی مطالباتی و طبقاتی جامعه بزرگ ایران

پیوند حاصل کنند) نتوانستند در برابر حمام خون حزب پادگانی خامنه‌ای مقاومت کنند و با آنتاگونیست کردن مبارزه میدانی خود (که البته توسط دستگاه‌های امنیتی حزب پادگانی خامنه‌ای ریل‌گذاری شده بود) پس از ۵ روز سرکوب شدند.

سال ۹۸ سالی بود که برای اولین بار در جریان اعتلای خیزش آبان‌ماه ۹۸ حزب پادگانی خامنه‌ای «حکومت نظامی اینترنتی برای مدت ۷ روز بر فضای مجازی و اینترنت تلفن همراه و اینترنت خانگی حاکم کرد» و در سایه همین حکومت نظامی اینترنتی بود که حزب پادگانی خامنه توانست با قطع رابطه بین کنش‌گران اصلی آن خیزش اعتراضی، در بیش از ۲۲ استان در عرض ۵ روز، «سازماندهی نرم‌افزاری آنها توسط شبکه‌های اجتماعی را به چالش بکشد» و همچنین با قطع رابطه بین کنش‌گران اصلی آن خیزش با جهان خارج، شرایط برای انجام مرگبارترین سرکوب در طول ۱۲۰ سال گذشته حرکت تحول‌خواهانه جامعه بزرگ ایران را فراهم کند.

سال ۹۸ سالی بود که خیزش آبان‌ماه ۹۸ در بیش از ۲۲ استان کشور در عرض ۵ ساعت نشان داد که «هنوز در جامعه ایران پائینی‌های این جامعه از آنچنان پتانسیلی برخوردار می‌باشند که می‌توانند خواستگاه اولیه حرکت تحول‌خواهانه در جامعه بزرگ ایران باشند».

سال ۹۸ سالی بود که خیزش سرکوب شده معیشتی آبان‌ماه ۹۸ توسط حزب پادگانی خامنه‌ای به ما نشان داد که «دامن زدن به مقاومت مدنی در جامعه متکثر و رنگین کمان ایران در گرو اعتلای جنبش‌های مطالباتی و طبقاتی می‌باشد و بدون اعتلای این جنبش‌ها جامعه مدنی و مقاومت مدنی و جنبش مدنی در جامعه ایران نمی‌توانند توسط خیزش‌های بی‌سر و متمیزه روند رو به اعتلا پیدا کنند».

سال ۹۸ سالی بود که اعتلای خیزش‌های معیشتی نشان داد که در جامعه امروز ایران «چپ اجتماعی با چپ سیاسی و چپ ایدئولوژیک متفاوت می‌باشد» چراکه «چپ اجتماعی در جامعه امروز ایران به دنبال تحول اجتماعی، توسط عمق رشد فرهنگی در جامعه ایران است، نه توسط کسب قدرت سیاسی»؛ و از نظر «چپ اجتماعی مسلح کردن مردم ایران به یک فکر نو بسیار مهم‌تر از کسب قدرت سیاسی می‌باشد»؛



و اقتصادی بوده است و افزایش ۳۰۰ درصدی قیمت بنزین در آبان‌ماه ۹۸ تنها استارتی برای انفجار آن بشکتهای باروت بوده است.»

سال ۹۸ سالی بود که برای نظریه‌پردازان جامعه سیاسی ایران مشخص گردید که «تنها حرکت اجتماعی رو به جلو می‌باشد که از پائین برخیزد و به بر پائین متکی باشد و به پائینی‌ها پاسخگو باشد» به عبارت دیگر هر گونه حرکت دموکراتیک و دینامیک در جامعه ایران باید از پائین برخیزد و بر پائین متکی باشد و پاسخگوی پائینی‌های جامعه باشد.

سال ۹۸ سالی بود که در جریان خیزش آبان‌ماه ۹۸ مشخص شد که زنان ایران در خیزش آبان‌ماه ۹۸ نقش بیشتری نسبت به مردان (در مقایسه با خیزش دی‌ماه ۹۶ و جنبش‌های ۸۸ و ۷۸) داشته‌اند. پر واضح است که همین افزایش نقش زنان در کنش‌گری خیزش آبان‌ماه ۹۸ خود نویدبخش افزایش جوهر دموکراتیک خیزش‌ها و جنبش‌های آینده خواهد بود.

سال ۹۸ سالی بود که در جریان اوج‌گیری مبارزه آمریکاستیزی رژیم مطلقه فقهاتی در عرصه هژمونی منطقه خاورمیانه، مشخص گردید که «مبارزه ضد امپریالیستی با آمریکاستیزی متفاوت می‌باشد و مبارزه ضد امپریالیستی در جامعه بزرگ ایران از مبارزه با سرمایه‌داری جدا نیست و هر گونه آمریکاستیزی خارج از مبارزه با سرمایه‌داری حاکم، سورنا را از دهان گشادش نواختن می‌باشد.»

سال ۹۸ سالی بود که نشان داد که وجه مشترک خیزش آبان‌ماه ۹۸ با خیزش دی‌ماه ۹۶ این است که «این دو خیزش نتوانسته‌اند توازن قوا با حاکمیت در عرصه میدانی به سود خود تغییر بدهند» در نتیجه در این رابطه بوده است که هر دو خیزش نتوانستند از سرکوب و شکست خود (در برابر قدرت سرکوب حزب پادگانی خامنه‌ای) در کوتاه‌مدت جلوگیری کنند.

سال ۹۸ سالی بود که حلزونی شدن حرکت خیزش اعتراضی و فقرستیزانه آبان‌ماه ۹۸ (نسبت به خیزش دی‌ماه ۹۶ و جنبش سبز ۸۸) نشان داد که خیزش بعدی بی‌سر و اتمیزه فقرستیزانه و معیشتی نزدیک‌تر از فاصله دو خیزش دی‌ماه ۹۶ و آبان‌ماه ۹۸ می‌باشد.

سال ۹۸ نشان داد که اردوگاه بزرگ کار و زحمت در دو جبهه بزرگ طبقه متوسط شهری و گروه بزرگ اجتماعی

و «چپ اجتماعی برعکس چپ سیاسی و چپ ایدئولوژیک، اگرچه از درد و رنج مردم ایران نالان می‌باشند، ولی هرگز پوپولیسم و عوام‌زده و عوام‌گرا و فریفته و دنباله‌رو عوام نیستند» و پیوسته به دنبال «تحول اجتماعی و فرهنگی از طریق دموکراتیک توسط دموکراسی سه مؤلفه‌ای با اجتماعی کردن سه مؤلفه‌ای قدرت سیاسی و اقتصادی و معرفتی می‌باشند»، در صورتی که «چپ ایدئولوژیک به دنبال تغییر از بالا توسط کسب قدرت سیاسی و رویکرد حزب دولت هستند.»

سال ۹۸ سالی بود که فراز و فرود جنبش‌ها و خیزش‌های جامعه بزرگ و رنگین کمان و متکثر ایران به ما نشان داد که «جامعه امروز ایران نیازمند به راهبر می‌باشد نه رهبر» چراکه «راهبر هدایت افقی جنبش‌ها به عهده دارد» در صورتی که «رهبر (مانند مصدق) هدایت عمودی جنبش‌ها را در دست می‌گیرد.»

سال ۹۸ سالی بود که حزب پادگانی خامنه‌ای جهت یک کاسه و منویل کردن قدرت در دست خود، به سمت انتخابات مجلس یازدهم خیز برداشت و تلاش می‌کند تا با استفاده از بسیج اجتماعی مولود ترور قاسم سلیمانی، بخش خاکستری جامعه ایران را به نفع خود به پای صندوق‌های رأی مهندسی شده بکشد.

سال ۹۸ سالی بود که تورم اقتصادی در کشور ایران به بیش از ۵۰ درصد رسید و فلاکت محصول آن تورم در کنار بیکاری علاوه بر ۵/۴ میلیون بازنشسته، ده میلیون بیکار، دو میلیون کودک کار، ۲۲ میلیون خانواده اردوگاه کار و زحمت در جامعه ایران را زمین‌گیر خود کرد و باعث ریزش فراگیر طبقه متوسط شهری به پائینی‌های جامعه ایران شد.

سال ۹۸ سالی بود که به علت عدم حضور اردوگاهی (نه کارگاهی) کار زحمت و به علت عدم حضور جنبش کارگران صنعت نفت ایران، معلوم گردید که هنوز «جامعه ایران در آستانه موقعیت انقلابی قرار نگرفته است تا مطابق آن دیگر مردم ایران حاضر به زندگی کردن مانند گذشته نباشند و همچنین حاکمیت هم مانند گذشته توان حکومت کردن نداشته باشد.»

سال ۹۸ سالی بود که مشخص گردید که خیزش آبان‌ماه ۹۸ «سنتز بحران‌ها و گسل‌های بزرگ اجتماعی و سیاسی



پائینی‌های جامعه ایران هنوز از «نماینده مستقل نهاده‌ی شده حزبی برخوردار نمی‌باشند».

سال ۹۸ سالی بود که رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم نشان داد که در جامعه امروز ایران از آنچنان «قدرت سخت‌افزاری و نرم‌افزاری برخوردار می‌باشد که توان آن را دارد تا بخش خاکستری جامعه ایران را در عرصه حرکت رو به جلو در چنان شرایطی قرار بدهد که امید برای تغییر وضع موجود، مستقل از حاکمیت یا مستقل از جناح‌های درونی قدرت با تکیه بر نیروهای آلت‌رناتیو و اپوزیسیون داخل و خارج از کشور نداشته باشند» و لذا در این رابطه است که این بخش خاکستری جامعه ایران در خلاء روئیت نور در انتهای تونل، «به جای نگاه به آینده، ناآگاهانه به صورت کاذب، گذشته سیاه خود را طلائی می‌نماید».

سال ۹۸ سالی بود که فونکسیون تحریم‌های فقرآفرین جناح‌ها امپریالیسم آمریکا توسط دولت ترامپ بر مردم نگویند بخت ایران نشان داد که بر خلاف رویکرد کارل مارکس (که معتقد است که گسترش فقر باعث انقلاب مردم می‌شود) فقر در جامعه ایران نه تنها باعث گسترش انقلاب نشد، بلکه برعکس زمینه وابستگی بیش از ۲۲ میلیون خانواده ایرانی (بیش از ۶۰ میلیون نفر افراد ایرانی) به کمک‌های صدقه‌ای حاکمیت مطلقه فقه‌ای را (که خود بستر ساز پاسیفیسم سیاسی و اجتماعی آنها شده است) فراهم کرده است، به عبارت دیگر این حرف ارسطو که می‌گوید: «مردم را باید فقیر نگه داشت تا وابسته به رهبران و حاکمیت بشوند» در جامعه ایران مادیت پیدا کرد، بنابراین بدین ترتیب است که می‌توان نتیجه گرفت که «تحریم‌های اقتصادی تحمیلی امپریالیسم آمریکا بیش از آنکه رژیم مطلقه فقه‌ای را از پای درآورد، مردم ایران را زمین‌گیر کرده است» و ابزاری در خدمت وابستگی (۶۰ میلیون نفر از ۸۱ میلیون نفر جمعیت) مردم ایران به کمک‌های صدقه‌ای رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم شده است.

سال ۹۸ سالی بود که جنبش‌های مطالباتی (سه مؤلفه‌ای مدنی و سیاسی و صنفی) و جنبش‌های طبقاتی اردوگاه کار و زحمت جامعه ایران نشان دادند که (در شرایط فعلی امروز جامعه ایران) «هیچ تحول بزرگ اجتماعی صورت نمی‌گیرد مگر اینکه این جنبش‌ها دارای سازماندهی فراگیر افقی جنبشی (نه عمودی حزبی فرااردوگاهی توسط جامعه

سیاسی) بشوند».

سال ۹۸ سالی بود که نشان داد که رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم سخت‌جان‌تر از آن است که توسط تحریم‌های اقتصادی امپریالیسم آمریکا یا ابربحران‌های اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و زیست محیطی از پای درآید و یا دچار فروپاشی ساختاری بشود؛ و البته دلیل این امر همان است که «رژیم‌های دسپاتیزم از آنجائیکه بر سرنیزه تکیه دارند (آنچنانکه ناپلئون بناپارت می‌گفت) «با سرنیزه هر کاری می‌توانند بکنند، فقط روی آن نمی‌توانند بنشینند» لذا در این رابطه است که رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم توسط سرنیزه و کمک‌های صدقه‌ای توان حفظ کوتاه‌مدت ساختار حکومتی خود در مقابله با فروپاشی (در شرایطی که توازن قوا در عرصه میدانی به سود حاکمیت می‌باشد) دارد؛ و تا زمانی که این توازن قوا توسط سازمان‌یابی جنبش‌های مطالباتی و طبقاتی تغییر نکند، هرگز و هرگز تحریم‌های اقتصادی و ابربحران‌های چهارگانه اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و زیست محیطی موجود نمی‌توانند رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم را از پای درآورند. قابل ذکر است که ترور قاسم سلیمانی توسط دولت ترامپ خود نشان داد که خود جناح‌ها امپریالیسم آمریکا به این امر واقف شده‌اند که تحریم‌های اقتصادی و فشار حداکثری تحمیلی دولت فاشیست ترامپ «توان به زانو درآوردن رژیم مطلقه فقه‌ای در برابر امپریالیسم آمریکا را ندارد» به همین دلیل بود که دولت فاشیست آمریکا کوشید با نظامی کردن محدود ماجرا در منطقه توسط ترور قاسم سلیمانی در این رابطه رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم را به زانو درآورد» که البته باز هم این «ترور دولت فاشیست آمریکا به صورت یک مائده آسمانی در خدمت بازترمیم قدرت حزب پادگانی خامنه‌ای درآمد»؛ و رژیم مطلقه فقه‌ای توانست مانند تحریم‌های تحمیلی ترامپ، از ترور قاسم سلیمانی حداکثر بهره‌برداری لازم جهت بازسازی قدرت خود بکند، بنابراین بدین ترتیب است که سال ۹۸ نشان داد که «نه رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم در حال فروپاشی ساختاری است و نه جنبش‌های اعتراضی مطالباتی و طبقاتی در وضعیت انقلابی جهت تغییر توازن قوا قرار دارند».

سال ۹۸ نشان داد که عامل شکست اصلاح‌طلبان درون حکومتی (در برابر هسته سخت رژیم و جناح به اصطلاح اصول‌گرایان درون حکومتی) در این شرایط «شکست پروژه



بازوی برون مرزی و موتور حرکت نظامی سیاسی حزب پادگانی خامنه‌ای در منطقه) عمق استراتژیک رژیم مطلقه فقهاتی در خاورمیانه به چالش کشیده شود.

سال ۹۸ سالی بود که نشان داده شد که خیزش فقرستیزانه و معیشتی مردم عراق در سال ۹۸ با اینکه بیش از چهار صد نفر کشته و ۲۵ هزار زخمی داشته است، «هنوز نتوانسته است دارای سازماندهی مستقل درونی بشود و از ورطه بی‌سری یا بی‌رهبری دینامیک و آفت توده‌وار نجات پیدا کند» و همین امر باعث شده است تا الی الان، این خیزش به صورت اهرم فشار در دست جناح‌های درونی حاکمیت جهت حل تضادهای درونی قدرت بشود.

سال ۹۸ سالی بود که فراز و فرود جنبش‌های اعتراضی مطالباتی و طبقاتی جامعه بزرگ و متکثر و رنگین کمان ایران نشان داد که «رمز پیروزی حرکت‌های اعتراضی مطالباتی و طبقاتی در پیوند حرکت آکسیونی یا خیابانی با جنبش اعتصابی کارخانه‌ای طبقه کارگر ایران می‌باشد» و تا زمانیکه این دو شاخه جنبش‌های مطالباتی و طبقاتی مجزای از یکدیگر حرکت نمایند، امکان تحول از پائین و تغییر توازن قوا میدانی به سود جامعه ایران وجود ندارد. پر واضح است که پیوند حرکت‌های اعتراضی مطالباتی و طبقاتی یا به عبارت دیگر پیوند بین خیابان و کارخانه تنها در شرایطی انجام می‌گیرد که «هزینه مبارزه در جامعه ایران کاهش پیدا کند و مبارزه صورت علنی پیدا کند» و دلیل این امر همان است که «جنبش‌های خیابانی و کارخانه‌ای تنها در بستر جنبش افقی می‌توانند با یکدیگر پیوند حاصل نمایند، نه جنبش عمودی» و البته «اعتلای جنبش افقی برعکس جنبش‌های عمودی، تنها در مبارزه علنی و بستر زندگی عادی کنش‌گران و کاهش هزینه ممکن می‌باشد» و شاید بهتر آن باشد که مطلب را اینچنین مطرح کنیم که هر چه مبارزه با رژیم مطلقه فقهاتی در شرایط امروز جامعه ایران «به سمت آنتاگونیست حرکت کند، از آنجائیکه مبارزه آنتاگونیستی باعث امنیتی شدن فضا و بالا رفتن هزینه مبارزه می‌گردد در نتیجه این امر باعث می‌شود تا شرایط برای اعتلای جنبش‌های افقی خودبنیاد تکوین یافته از پائین سخت بشود» و طبیعتاً شرایط برای پیوند جنبش‌های افقی خیابانی و کارخانه‌ای کاهش پیدا کند.

سال ۹۸ سال تاخت تاز ویروس کرونا در شهر ۱۱ میلیونی

برجام و تحریم‌های اقتصادی توسط دولت فاشیست ترامپ می‌باشد» و برعکس عامل بازتولید جناح راست حاکمیت و هسته سخت رژیم مطلقه فقهاتی در این شرایط بخصوص در انتخابات مجلس یازدهم (منهای ترور قاسم سلیمانی که هدیه‌ای بود که دولت فاشیست ترامپ به حزب پادگانی خامنه‌ای تقدیم کرد) شکست برجام و تحریم‌های اقتصادی جناح‌ها را امپریالیسم آمریکا می‌باشد.

سال ۹۸ نشان داد که جناح به اصطلاح اصلاح‌طلبان درون حکومتی دیگر «آلترناتیو هسته سخت رژیم نه در داخل قدرت و نه در بیرون از قدرت نیستند».

سال ۹۸ سالی بود که بحران نئولیبرالیسم در عرصه جهانی و کشورهای منطقه خاورمیانه عمیق‌تر شد و در نتیجه در اثر فشار بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول نسبت به افزایش ریاضت اقتصادی و حذف سوبسیدها و غیره این امر باعث گردید تا از جلیقه زردهای فرانسه تا کنش‌گران اعتراضی شیلی و لبنان و عراق و ایران، خیزش فقرستیزانه بر علیه سیاست‌های نئولیبرالیستی جهان سرمایه‌داری شعله‌ور کنند که البته «ظهور هیولای ناسیونالیسم پوپولیستی عکس‌العملی» در کشورهای متروپل از دولت ترامپ تا برگزیت در انگلستان، همه و همه در این رابطه قابل تفسیر می‌باشند.

سال ۹۸ سال اوج‌گیری بی‌مثال تحریم‌های اقتصادی و فشارهای حداکثری امپریالیسم آمریکا بر ملت مظلوم ایران بود، همان فشارهای حداکثری که باعث گردید تا علاوه بر افزایش ۶۰ میلیونی جمعیت زیر خط فقر و خط بقا در جامعه ایران، حتی طبقه متوسط شهری ایران روند رو به فروپاشی پیدا کند.

سال ۹۸ سالی بود که برعکس گذشته، خیزش‌های فقرستیزانه بر علیه سیاست‌های ریاضتی و نئولیبرالیستی سرمایه‌داری جهانی در منطقه، ابتدا از لبنان شروع شد و سپس به عراق رسید و از عراق به ایران منتقل شد.

سال ۹۸ سالی بود که بر اثر اعتلای خیزش‌های فقرستیزانه و معیشت‌طلب در کشورهای لبنان و عراق (که سنتز بحران نئولیبرالیسم و تحمیل سیاست‌های ریاضتی بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول و فساد نظام‌های حکومتی این کشورها است) باعث گردید تا همراه با ترور قاسم سلیمانی



ووهان چین بود که تنها در چین بیش از هزار کشته گرفت و بیش از ۵۰ هزار نفر این ویروس در چین مبتلا به خود کرد و وحشت کرونا جهان را در برگرفت و باعث سقوط وحشتناک بازار سهام شرق آسیا شد و در ۲۵ کشور جهان این ویروس جاری و ساری شد.

سال ۹۸ سالی بود که نشان داده شد که شکست امپریالیسم آمریکا در جنگ‌های منطقه، از سال ۲۰۰۱ که با تهاجم امپریالیسم آمریکا به افغانستان شروع شد و بعداً این قطار تهاجم نظامی امپریالیسم آمریکا به عراق در سال ۲۰۰۳ رسید و در ادامه آن قطار تهاجم نظامی امپریالیسم آمریکا به لیبی و سوریه و غیره رفت، همه و همه این شکست‌های امپریالیسم آمریکا «دیگر جامعه آمریکا در این شرایط حاضر نیستند تا امپریالیسم آمریکا خود را گرفتار یک جنگ همه جانبه دیگر در منطقه با کشور ایران بکند» و لذا همین امر باعث گردید تا امپریالیسم آمریکا در سال ۹۸ با اینکه در چند مرحله (از جمله زمان ترور قاسم سلیمانی، حمله موشکی رژیم مطلقه فقهاتی به عین الاسد، سرنگون کردن پهپاد آمریکائی توسط رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، حمله سپاه به تاسیسات نفتی آرامکو، زدن کشتی‌های نفتی در خلیج فارس و دریای عمان توسط سپاه، حمله به سفارت آمریکا در عراق توسط حشد الشعبی، حمله به پایگاه نظامی کرکوک آمریکا توسط حزب کتائب عراق در سال ۹۸) شرایط برای رویاروی نظامی همه جانبه با رژیم مطلقه فقهاتی حاکم پیدا کرد، ولی با این همه وارد جنگ همه جانبه با ایران نشد.

سال ۹۸ سالی بود که نشان داده شد که امپریالیسم آمریکا با ترور قاسم سلیمانی و مهدی ابومهندس فرمانده حشد الشعبی عراق و اعلام طرح معامله قرن در روز سه شنبه ۲۸ ژانویه و تحریک رهبران اقلیم کردستان عراق و غیره در فرایند پسا شکست داعش و پساتشیت برتری روسیه در منطقه و تثبیت دولت اسد در سوریه و شکست آمریکا در جنگ داخلی سوریه، «به دنبال پروژه جدید باز تقسیم خاورمیانه به سود رژیم آپارتاید اسرائیل همراه با ذبح چند باره خلق فلسطین می‌باشد.»

سال ۹۸ سالی بود که رئیس جمهور تاجر آمریکا (تاجر رئیس جمهور آمریکا) جنگ در منطقه خاورمیانه را بدل به بیزینس و تجارت اسلحه به کشورهای نفتی منطقه و صلح برای رژیم

صهیونیستی و نژادپرست و دموکراسی ستیز و اشغال گر و جنگ افروز اسرائیل تعریف کرد و با طرح به اصطلاح «معامله قرن» خود در ۲۸ ژانویه ۲۰۲۰ «بیت المقدس و بخش‌هایی از کرانه باختری را تقدیم (رژیم صهیونیستی و نژادپرست و متجاوز و اشغال گر و دموکراسی ستیز) اسرائیل کرد» و دولت آینده فلسطین را به شکل «مجمع الجزایری درآورد که جدای از آنکه بدون ارتش، بدون فرودگاه، بدون بندر و بدون مرز با کشورهای دیگر می‌باشد، تنها توسط پل‌ها و تونل‌ها در پیوند با یکدیگر قرار می‌گیرند.»

سال ۹۸ سالی بود که نشان داده شد که امپریالیسم آمریکا در افغانستان پس از ۱۸ سال جنگ و اشغال نظامی و جنایت امروز حاضر است برای «فرار از افغانستان کشور را دو دستی تحویل طالبان بدهد.»

سال ۹۸ سالی بود که نشان داده شد که امپریالیسم آمریکا پس از ۱۷ سال جنگ و جنایت و غارت در کشور عراق و ۴۳۰ میلیارد دلار نفت فروخته شده در این ۱۷ سال، پس از نابود شدن تمامی زیرساخت‌های این کشور توسط ماشین نظامی امپریالیسم آمریکا، «امروز خواسته مردم عراق عبارت است از امنیت، آب و برق، کار و نان.»

سال ۹۸ با اوج‌گیری جنگ داخلی در لیبی نشان داده شد که امپریالیسم آمریکا در جریان تجاوز نظامی به کشور لیبی کاری با این کشور کرده است که «دیگر کشوری به نام لیبی در نقشه کره زمین وجود ندارد.»

پایان



تسویه حساب «هسته سخت رژیم» با جناح رقیب است؟

یا

«تفسیر توازن قوای درونی حکومت» به نفع حزب پادگانی خامنه‌ای؟

سال ۵۸ آن رویکرد خمینی در چارچوب قانون اساسی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، ساختار رژیم مطلقه فقهاتی نهادینه حقوقی گردید) خمینی اصلاً و ابداً «اعتقادی به کسب مشروعیت حاکمیت خودش توسط انتخابات مردم ایران نداشت» چراکه او «مشروعیت قدرت خودش را در چارچوب ولایت پیامبر اسلام تبیین و تعریف می‌کرد». البته او معتقد بود که توسط مکانیزم انتخابات، همراه با جلب حمایت مردمی، حاکمیت دسپاتیزم فقهاتی می‌تواند توسط این جلب حمایت مردمی «در عرصه بین‌المللی و برون مرزی این مقبولیت مردمی را وسیله کسب هویت سیاسی خود قرار بدهد». بدون تردید اگر خمینی در یک شرایط تاریخی قرار می‌گرفت که در عرصه بین‌المللی نیاز به مقبولیت مردمی برای کسب هویت سیاسی نمی‌داشت، هرگز روی جمهوریت رژیم و انتخابات سرمایه‌گذاری نمی‌کرد.

باری، در خصوص مجلس هم باز رویکرد خود خمینی در همین رابطه قابل تعریف است، چرا که اصلاً «خمینی وظیفه اصلی مجلس (به عنوان قوه مقننه) قانونگذاری نمی‌دانست» و دلیل این امر همان بود که «خمینی معتقد بود که تمامی قوانین مورد نیاز بشریت و جامعه

انتخابات مجلس یازدهم (در دوم اسفند ماه ۹۸) در شرایطی برگزار می‌شود که در مقایسه با انتخابات ده مجلس قبلی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم دارای خودویژگی‌های منحصر به فردی می‌باشد چراکه برعکس ۴۱ سال گذشته (عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم) چه در دوره رهبری خمینی و چه در زمان رهبری خامنه‌ای، هر دو تلاش کرده‌اند تا توسط «اهرم مجلس و انتخاب مهندسی شده نمایندگان از دو جناح درونی قدرت، بین دو جناح رقیب درون حکومت (در عرصه پروژه تقسیم باز تقسیم قدرت) توازن قدرت ایجاد کنند». قابل ذکر است که از همان آغاز تکوین ساختار حکومتی (رژیم مطلقه فقهاتی) توسط خمینی، او با «جایگزین کردن پروژه مصلحت به جای پروژه فقه فقهات»، تلاش کرد تا تمام رویکرد هزار ساله اسلام دگماتیست فقهاتی در چارچوب پروژه «مصلحت‌گرایانه انطباقی دست‌ساز خود» در خدمت نهادینه کردن رژیم مطلقه فقهاتی مورد ادعای خود درآورد. لذا در این رابطه بود که از همان آغاز در چارچوب «پارادوکس ساختار دو مؤلفه‌ای جمهوریت و اسلام فقهاتی دگماتیست حوزه‌های فقهی»، او «پروژه جمهوریت» را در خدمت «پروژه اسلام دگماتیست فقهاتی حوزه‌های فقهی» درآورد. لذا در این رابطه بود که خمینی در نخستین انتخابات در ۱۲ فروردین ۵۸ تحت عنوان: «جمهوری اسلامی نه یک کلمه بیش و نه یک کلمه کم» نخستین سنگ بنای رژیم مطلقه فقهاتی حاکم را بنا گذاشت.

یادمان باشد که خمینی آنچنانکه در حکم انتصاب نخست‌وزیری بازرگان (در بهمن ماه ۵۷ قبل از پیروزی انقلاب ضد استبدادی مردم نگون‌بخت ایران در ۲۲ بهمن ۵۷) اعلام کرده بود، مبنای اولیه رهبری خودش، «مشروعیت از پیش تعیین شده آسمانی می‌دانست، نه انتخاب و حمایت و مقبولیت مردم ایران» و لذا در همین رابطه بود که او در کتاب ولایت فقیه خود - ص ۵۰ - س ۲۰ می‌گوید: «همان ولایتی را که حضرت رسول اکرم (ص) در امر اداره جامعه داشت فقیه هم دارا می‌باشد و بر همه مردم لازم است که از او اطاعت کنند.» بنابراین بدین ترتیب بود که از همان آغاز که تکوین ساختاری رژیم مطلقه فقهاتی حاکم توسط خمینی معماری گردید (و توسط تیم سه نفره حسینعلی منتظری و حسن آیت و سید محمد بهشتی در مجلس خبرگان قانون اساسی در

ایران قبلاً در فقه سنتی حوزه‌های فقه‌ای آماده شده است» و از آنجائیکه او برای تمامی آیات فقهی قرآن و روایات و احادیث «حکم قطعی و ابدی قائل بود» در نتیجه «فقه اسلام روایتی و اسلام فقه‌ای هم ابدی و قطعی ولایت‌پذیر می‌دانست و وظیفه حکومت اسلامی هم اجرای همان احکام ابدی ولایت‌پذیر فقه دگماتیست حوزه‌های فقه‌ای می‌دانست». بدین خاطر خمینی اصلاً و ابداً به «مجلس به عنوان یک نهاد قانونگذار توسط نماینده‌های منتخب مردم (آنچنانکه در رژیم‌های دموکراتیک و لیبرال دموکراسی سرمایه‌داری در چارچوب رویکرد جان لاک و منتسکیو و روسو و غیره تعریف می‌کنند) اعتقادی نداشت.»

«فرق اساسی حکومت اسلامی با حکومت‌های مشروطه سلطنتی و جمهوری در همین است که نمایندگان مردم در آن رژیم‌ها به قانونگذاری می‌پردازند، در صورتی که قدرت مقننه و اختیار تشریح در اسلام به خداوند متعال اختصاص یافته است. شارع مقدس اسلام یگانه قدرت مقننه است. هیچکس حق قانونگذاری ندارد و هیچ قانونی جز حکم شارع را نمی‌توان به مورد اجرا گذاشت. به همین سبب در حکومت اسلامی به جای مجلس قانونگذاری که یکی از سه دسته حکومت‌کنندگان را تشکیل می‌دهد، مجلس برنامه‌ریزی وجود دارد که برای وزارتخانه‌های مختلف در پرتو احکام اسلام برنامه ترتیب می‌دهد و با این برنامه کیفیت انجام خدمات عمومی را در سراسر کشور تعیین می‌کند. مجموعه قوانین اسلام که در قرآن و سنت گرد آمده توسط مسلمانان پذیرفته و مطاع شناخته شده است. این توافق و پذیرفتن کار حکومت را آسان نموده و به خود مردم متعلق کرده است. در صورتی که در حکومت‌های جمهوری و مشروطه سلطنتی، اکثریت کسانی که خود را نماینده مردم معرفی می‌نمایند هر چه خواستند به نام قانون تصویب کرده، سپس بر همه مردم تحمیل می‌کنند» (کتاب ولایت فقیه - ص ۴۴ - س ۳).

آنچه که از گفته فوق خمینی قابل فهم است اینک:

اولاً خمینی برای مجلس در رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم «وظیفه قانونگذاری قائل نیست» چراکه او بر این باور بوده است که قانون برای جامعه نگون‌بخت ایران الی الابد همان احکام هزار ساله فقه دگماتیست حوزه‌های فقه‌ای شیعه می‌باشد.

ثانیاً در رویکرد خمینی روایات فقهی مستند و غیر مستند و آیات فقهی قرآن (که بیش از ۹۰ درصد آن‌ها همان سنت‌های جامعه اعراب جاهلیت قبل از اسلام بوده است که با یک تعدیلات اخلاقی توسط پیامبر اسلام در قرآن مطرح شده است) برای جامعه نگون‌بخت ایران حکم ابدی دارد و غیر از این احکام فقهی دگماتیست حوزه‌های فقهی، جامعه ایران اصلاً و ابداً نیاز به قانون دیگری برای رتق فتق حیات فردی و اجتماعی خود ندارد. در این رابطه است که خمینی در بیان فوق جایگاه مجلس در رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم، حداکثر «جایگاه سازمان برنامه و بودجه تعریف می‌نماید نه نهاد قانونگذاری.»

ثالثاً خمینی در رویکرد خود «هدف بعثت پیامبر اسلام، اجرای همین احکام فقهی قرآن می‌داند نه چیزی بیشتر از آن»، بنابراین در این رابطه است که «او در عرصه کلامی معتقد به ختم ولایت پیامبر اسلام نیست» و همان «ولایت پیامبر اسلام برای خود و فقهای خلف خود قائل است» و در چارچوب همان «ولایت پیامبر» بود که او مشروعیت حاکمیت مطلقه فقه‌ای خود را تبیین کلامی می‌کرد به عبارت دیگر خمینی نه در عرصه کسب مشروعیت حاکمیت رژیم مطلقه فقه‌ای دست‌ساز خودش و نه در عرصه قانونگذاری حکومت مطلقه فقه‌ای، خود را نیازمند به مشارکت مردم و انتخاب نمایندگان نمی‌دید؛ و بدین ترتیب است که ما بر این باوریم که زیرساخت «رویکرد داعشی در اسلام امروز مسلمانان، همین باور دوگانه به احکام فقهی و اعتقاد به جایگاه حاکمیت فقیه در ادامه ولایت پیامبر اسلام می‌باشد» و باز در این رابطه است که ما بر این باوریم که «اسلام داعشی شیعی خطرناکتر از اسلام داعشی سنی می‌باشد» و همچنین ما بر این باوریم که «اسلام داعشی شیعی در شرایط فعلی سلف اسلام داعشی سنی می‌باشد، نه خلف آن.»

رابعاً طبق همین رویکرد خمینی به فقه و اسلام و مسلمانان و مردم ایران است که در دیسکورس او نه تنها «انسان بما هو» انسان دارای حق و حقوق نمی‌باشد و نه تنها در منظومه معرفتی خمینی و فقهای هزار ساله حوزه‌های فقه‌ای شیعه و سنی «زنان در جامعه جایگاه درجه دوم دارند» و در عرصه «ارث و حقوق فردی و اجتماعی و خانواده اسیر نظام مردسالاری حاکم بر فقه و رویکرد حوزه‌های فقه‌ای



می‌باشند» از همه مهمتر اینکه «مردم ایران حق دخالت در تعیین شیوه زندگی خودشان هم ندارند و اراده جمعی مردم ایران حتی نمی‌تواند در تعیین قوانین به وسیله نمایندگان منتخب خود مادیت پیدا کند.»

باری در این رابطه است که خمینی در قانون اساسی دست‌ساز خود (به وسیله حسن آیت و سید محمد بهشتی و حسینعلی منتظری) تمامی قدرت سه مؤلفه‌ای سیاسی و اقتصادی و اجتماعی در اصل ۱۱۰ قانون اساسی (رژیم مطلقه فقهاتی حاکم) در حیطه قدرت بلامنازع خود قرار داد و برای خود قدرت خدائی قائل شد و حفظ حکومت خودش را اوجب الواجبات تعریف کرد و حتی مصلحت خودخوانده را جایگزین فقه ادعائی قبلی خود کرد و رسماً اعلام کرد که «برای حفظ حکومت قدرت خودش حتی می‌تواند حکم به تعطیلی نماز و روزه و حج مسلمانان بدهد». پر پیداست که مانیفست رژیم مطلقه فقهاتی حاکم (در طول ۴۱ سال عمر خودش) فقط در چارچوب همین رویکرد خمینی مادیت پیدا کرده است، بنابراین در این رابطه است که داوری نهائی ما بر این امر قرار دارد که «برای فهم جایگاه اراده جمعی مردم نگون‌بخت ایران در تعیین سرنوشت خودشان در طول ۴۱ سال عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، باید موضوع را در بستر مانیفست اندیشه‌های خمینی تعریف کنیم که در تحلیل نهائی او در همه جا مشروعیت آسمانی بالائی‌های قدرت در رژیم مطلقه فقهاتی، بر اراده جمعی پائینی‌های قدرت (که از جمله آنها همین مجلس می‌باشد) تعیین کننده می‌داند.»

باری، بدین ترتیب است که در طول ۴۱ سال گذشته (عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم) مجلس رژیم مطلقه فقهاتی حاکم تنها عرصه‌ای بوده است که «مقام عظمای ولایت» در هر زمانی برای ایجاد توازن قدرت بین جناح‌های درونی حکومت بر آن تکیه می‌کند. همچنین انتخابات مجلس در فرایندهای چهار ساله بستری بوده است برای تقسیم باز تقسیم قدرت در چارچوب همان ایجاد توازن قدرت بین جناح‌های درونی حکومت. به همین دلیل است که از همان زمان تکوین مجلس اول (سال ۵۸) الی الان که در آستانه انتخابات مجلس یازدهم قرار داریم، پیوسته «انتخابات مجلس یازده‌گانه رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، صورت مهندسی شده توسط رژیم مطلقه فقهاتی داشته است»

و البته هدف مهندسی کردن انتخابات مجلس آنچنانکه مطرح کردیم، فقط و فقط تحقق همان توازن قدرت بین جناح‌های درونی حکومت بوده است. لذا بدین ترتیب است که در ده دوره قبلی مجلس و انتخابات مربوطه تنها تاخت و تاز جناح‌های درونی قدرت جهت دستیابی به آن توازن قدرت‌محور و تعیین کننده بوده است نه چیزی بیشتر از آن؛ و البته اگر در مجلس اول نهضت آزادی اجازه ورود به این عرصه پیدا کرد به خاطر آن بود که در رویکرد خمینی در آن زمان «نهضت آزادی در رابطه به جناح‌های درونی قدرت تعریف می‌شد» و بنابراین از زمانی که نهضت آزادی در دیسکورس خمینی به عنوان رقیب برون از حکومت تعریف شد، به عنوان منافق طبق دستور خمینی از صفحه شطرنج تقسیم باز تقسیم قدرت برای همیشه خارج گردید.

باری، بدین ترتیب است که می‌توان نتیجه‌گیری کرد که «مهندسی کردن انتخابات مجلس و دیگر نهادهای قدرت رژیم مطلقه فقهاتی در طول ۴۱ سال گذشته پیوسته وجود داشته است» و از زمان تصویب پروژه نظارت استصوابی شورای نگهبان (طبق برنامه از پیش مشخص شده حزب پادگانی خامنه‌ای) در مجلس چهارم بود که حزب پادگانی خامنه‌ای، جهت نهادینه کردن مکانیزم مهندسی انتخابات، بر «مکانیزم نظارت استصوابی شورای نگهبان» تکیه کرد به عبارت دیگر از مجلس چهارم بود که فیلترینگ نظارت استصوابی شورای نگهبان در راستای مهندسی کردن کلیه انتخابات رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، به عنوان یک اهرم در دست حزب پادگانی خامنه‌ای قرار گرفت، بنابراین در رابطه با فیلترینگ نظارت استصوابی شورای نگهبان، باید عنایت داشته باشیم که:

اولاً قبل از ظهور فیلترینگ نظارت استصوابی شورای نگهبان، از دوران خود خمینی (توسط حزب جمهوری اسلامی و دستگاه‌های اطلاعاتی و وزارت کشور و هیولای سپاه پروژه مهندسی کردن انتخابات) استارت زده شده بود؛ و هرگز در «هیچکدام از انتخابات گذشته یک نماینده به صورت دموکراتیک نتوانسته است از سیستم فیلترینگ خمینی و حزب پادگانی خامنه‌ای عبور کند و به عنوان نماینده مستقل مردم ایران به نهادهای قدرت حاکمیت دست پیدا کند». لذا در این رابطه بوده است که در طول ۴۱ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، دعوت به



حضور مردم ایران پای صندوق‌های رأی مهندسی شده در چارچوب «انتخاب بین بد و بدتر بوده است، نه انتخاب بین بد و خوب و یا خوب و خوب‌تر» باری، بدین ترتیب است که «هرگز نباید پروژه مهندسی کردن انتخابات رژیم مطلقه فقهاتی حاکم را منحصر به فیلترینگ نظارت استصوابی شورای نگهبان بکنیم.»

ثانیاً عمده کردن فیلترینگ نظارت استصوابی شورای نگهبان از زمانی توسط جناح به اصطلاح اصلاح‌طلبان درون حکومتی مطرح گردید و بر علیه آن شعار دادند که «تنها مسیر گذار به دموکراسی در جامعه ایران نفی پروژه نظارت استصوابی شورای نگهبان می‌باشد» که این جناح از دوم خرداد ۷۶ (تحت هژمونی سید محمد خاتمی) توانستند گفتمان به اصطلاح اصلاح‌طلبانه درون حکومتی به عنوان یک گفتمان مسلط بر جامعه ایران (در عرصه تقسیم باز تقسیم قدرت درون حکومتی) عرضه کنند، همچنین از آن زمان بود که حزب پادگانی خامنه‌ای جهت چالش با رقیب نهادینه شده خود (تحت عنوان اصلاح‌طلبان درون حکومتی با تکیه بر جناح راست چند مؤلفه‌ای که شامل راست پادگانی یا سپاه، راست سنتی روحانیت یا سازمان روحانیت، سازمان مدرسین حوزه‌های فقهاتی، راست بازار یا حزب مؤتلفه، راست پوپولیسم یا جریان احمدی‌نژاد و راست بورکراتیک می‌شدند) بر فیلترینگ نظارت استصوابی شورای نگهبان به عنوان یکی از مکانیزم‌های مهندسی کردن انتخابات تکیه کردند؛ و البته از آن زمان بود که «جنگ بین جناح درونی قدرت به مخالفت و حمایت از شورای نگهبان و نظارت استصوابی آن انتقال پیدا کرد» که صد البته فرمانده اصلی مهندسی کردن انتخابات توسط نظارت استصوابی شورای نگهبان و دیگر مکانیزم‌ها در تحلیل نهائی خود خامنه‌ای بود که در سایه پروژه تمامیت‌خواهی قدرت در دست خود، جنگ حیدر نعمتی فوق را مهندسی و مدیریت می‌کرد.

ثالثاً باید عنایت داشته باشیم که حتی در دستگاه فیلترینگ شورای نگهبان و نظارت استصوابی آن، «نقش اصلی به جای شورای نگهبان، اطلاعات سپاه پاسداران دارد و این سپاه پاسداران است که برای انتخاب و مهندسی شورای نگهبان ریل‌گذاری می‌کند» لذا در تحلیل نهائی «مدیریت شورای نگهبان هم در دست هسته سخت رژیم مطلقه فقهاتی یعنی سپاه پاسداران قرار دارد.»

رابعاً از آنجائیکه جناح به اصطلاح اصلاح‌طلبان درون حکومتی در رنگ‌های مختلف سبز و سفید و بنفش آن در دهه اول یعنی دوران حیات خمینی نقش اصلی صحنه قدرت داشتند و خامنه‌ای و جناح راست در حاشیه قدرت بودند رابطه بین خامنه‌ای و جناح راست با جناح رقیب در دوران حیات خمینی جوهر هیستریک پیدا کرده بود (و از این بابت خامنه‌ای و جناح راست عقده‌ای شده بودند) به طوری که برای مثال در طول ۸ سال دوران ریاست جمهوری خامنه‌ای، میر حسین موسوی به عنوان نخست وزیر رژیم مطلقه فقهاتی، حتی حاضر نشد یک جلسه هیئت دولت با حضور خامنه‌ای انجام بدهد، لذا همین رابطه هیستریک بین خامنه‌ای با جناح رقیب باعث گردید تا خامنه‌ای به موازات نهادینه کردن قدرت رهبری خودش، در فرایند پس‌اوقات خمینی دست به انتقام‌گیری از جناح رقیب بزند؛ که از انتخابات خرداد ۸۸ دولت دهم محمود احمدی‌نژاد و خطبه خامنه‌ای در نماز جمعه ۲۹ خرداد ۸۸ گرفته تا رد صلاحیت هاشمی رفسنجانی در انتخابات دولت یازدهم و حصر موسوی و کروبی در طول ده سال گذشته و ممنوع‌التصویر شدن سید محمد خاتمی و رد صلاحیت سید حسن خمینی برای مجلس خبرگان رهبری و غیره و غیره همه از نتایج سحر انتقام‌گیری حزب پادگانی خامنه‌ای از جناح رقیب، در چارچوب همان رابطه هیستریک دوران خمینی می‌باشد، حال باش تا صبح دولتش بدمد.

باری، آنچه در خصوص انتخابات مجلس یازدهم قابل توجه می‌باشد اینکه حزب پادگانی خامنه‌ای برعکس ده دوره قبلی مجلس در این دوره مصمم است که «مجلس را یکپارچه در دست جناح راست و مطیع امر خود قرار بدهد» و دیگر به خیمه شب‌بازی ۴۰ ساله تقسیم باز تقسیم قدرت بین جناح‌های درونی حکومت پایان بدهد. سؤال مهمی که در این رابطه قابل طرح است اینکه چرا حزب پادگانی خامنه‌ای در این شرایط حساس اقدام به تغییر رویکرد گذشته خود نسبت به مجلس کرده است. پاسخ‌هایی که در این رابطه قابل طرح است اینکه:

الف - اولین پاسخی که می‌توان به این سؤال داد اینکه، علت تغییر رویکرد حزب پادگانی خامنه‌ای نسبت به مجلس یازدهم منوئل کردن تمام قدرت در دست خود جهت بسترسازی برای نهادینه کردن جانشینی رهبری در

فرایند پساوفات خودش به علی رئیسی تا مجتبی خامنه‌ای و غیره می‌باشد، چراکه یکی از دغدغه اساسی خامنه‌ای در چارچوب همان عقده‌های دوران خمینی این است که مبادا رهبری پس از خودش به جناح رقیب منتقل بشود و دلیل این امر همان است که خامنه‌ای به خوبی می‌داند که جناح رقیب بس کینه‌ها از او و حزب پادگانی‌اش دارند.

ب - دومین پاسخی که می‌توان به سؤال فوق داد اینکه هدف حزب پادگانی خامنه‌ای از منوپل و مهندسی کردن انتخابات مجلس یازدهم در زیر چتر جناح راست، «تسویه حساب نهائی با جناح رقیب می‌باشد که توسط مجلس دهم با بلندگوی علی مطهری به دنبال شکستن حصر رهبری جنبش سبز از میر حسین موسوی تا کروبی بودند». یادمان باشد که خامنه‌ای در طول ده سال حصر سران جنبش سبز پیوسته بر این باور بوده و هست که «شکست حصر رهبران جنبش سبز بسترساز بازتولید جنبش سبز و تکوین آلترناتیو حزب پادگانی خامنه‌ای از دل جریان‌های خود حکومت می‌گردد» که باعث به چالش کشیده شدن اتوریتیه رهبری او می‌شود. لذا به همین دلیل است که در طول ده سال گذشته، «او با چنگ و دندان از ادامه حصر رهبران جنبش سبز دفاع کرده است» و پیوسته اعلام کرده است که جز با تسلیم میر حسین موسوی و کروبی و شکستن مقاومت آنها و عذرخواهی از گذشته‌شان حاضر به حداقل عقب‌نشینی در این رابطه نمی‌باشد؛ که البته روند بی‌بدیل مقاومت رهبران جنبش سبز در طول ده سال گذشته، «محکم‌ترین سیلی بوده است که تا کنون بر صورت خامنه‌ای نواخته شده است». بدین خاطر به چالش کشیدن همه جانبه قدرت خامنه‌ای توسط میر حسین موسوی و کروبی در نامه‌های اخیرشان تنها در این رابطه قابل تفسیر می‌باشد.

ج - پاسخ سومی که می‌توان به سؤال فوق داد اینکه، خامنه‌ای دریافته است که «تنها سلاح بازتولید حیات جناح رقیب در جامعه امروز ایران صندوق‌های رأی رژیم مطلقه فقاهتی می‌باشد» بنابراین در این شرایط که جامعه ایران گرفتار فقر و گرسنگی بیکاری و تورم و کود و ابربحران‌های سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و زیست محیطی می‌باشند. بدون تردید (در رویکرد حزب پادگانی خامنه‌ای) بازتولید جناح رقیب توسط انتخابات مجلس یازدهم، شرایط برای به چالش کشیده شدن هسته سخت رژیم توسط این جناح

فراهم می‌گردد بنابراین در این رابطه است که حزب پادگانی خامنه‌ای بر این باورند که با منوپل کردن مجلس یازدهم و قطع کردن دست جناح رقیب در انتخابات دو اسفند ۹۸ شرایط برای قطع دست جناح رقیب در انتخابات دولت سیزدهم و دیگر نهادهای انتخاباتی هم فراهم می‌گردد. لذا بدین ترتیب است که می‌توان نتیجه‌گیری کرد که:

اولاً انتخابات مجلس یازدهم در دوم اسفند ماه ۹۸ با تمامی انتخابات گذشته رژیم مطلقه فقاهتی تفاوت دارد، چراکه در این انتخابات حزب پادگانی خامنه‌ای تلاش می‌کند که انتخابات به صورت تک پایه بر شانه جناح راست رژیم، جهت دستیابی به یک مجلس یکپارچه مطیع رهبری استوار کند. ثانیاً برعکس انتخابات گذشته (که با دو قطبی کردن انتخابات جامعه و به خصوص بخش خاکستری جامعه ایران را در برابر انتخاب بین بد و بدتر قرار می‌دادند) در این انتخابات تصمیم حزب پادگانی خامنه‌ای بر این امر قرار دارد که با تک پایه کردن انتخابات (توسط یک مجلس یکدست و یکپارچه راست مطیع رهبری) شرایط برای تصویب قوانین مورد نظر خود و برنامه‌های سرکوب‌گرایانه آینده‌اش فراهم کند.

ثالثاً حزب پادگانی خامنه‌ای به خوبی می‌دانند که «شیشه عمر جناح رقیب در مشارکت در صندوق‌های رأی رژیم مطلقه فقاهتی نهفته است» بدین خاطر از نگاه حزب پادگانی خامنه‌ای قطع کردن دست رقیب از این صندوق‌ها خود به خود باعث نابودی رقیب در عرصه آلترناتیوی می‌گردد.

رابعاً آنچه‌آنکه در خطبه‌های آخرین نماز جمعه خامنه‌ای (پس از ۸ سال غیبت او در این تریبون) دیدیم «خامنه‌ای مردم ایران را همان کسانی تعریف کرد که در تشییع جنازه قاسم سلیمانی شرکت کرده بودند؛ و کنش‌گران جنبش اعتراضی دانشجویی و خیزش اعتراضی آبان‌ماه ۹۸ را مشتی اشرار نامید». در نتیجه در این رابطه است که در پاسخ به سؤال فوق، چهارمین پاسخی که می‌توان مطرح کرد اینکه خامنه‌ای نسبت به جمعیت شرکت کننده در تشییع جنازه قاسم سلیمانی دچار توهم شده است؛ و «حمایت آن جمعیت از قاسم سلیمانی به مثابه حمایت آنها از حزب پادگانی خامنه‌ای تعریف می‌کند» در نتیجه در این رابطه است که (با تاسی از خمینی در جریان اشغال سفارت آمریکا



در سال ۵۸ که به دانشجویان اشغال کننده سفارت گفته بود که تا تنور داغ است می‌خواهم سه تا نان انتخابات باقی مانده بر آن بزنم) خامنه‌ای بر این باور است که توسط تنور داغ تشییع جنازه قاسم سلیمانی می‌تواند انتخابات و مجلس یکپارچه یازدهم فارغ از مشارکت جناح رقیب صادره نماید؛ بنابراین ما حاصل آنچه که گفته شد اینک:

۱ - انتخابات مجلس یازدهم در دوم اسفند ماه ۹۸ «خیز حزب پادگانی خامنه‌ای جهت دستیابی به مجلس یکدست راست‌گرایانه و وابسته و مطیع به حزب پادگانی در شرایط بسترسازی برای تعیین جانشینی خود در فرایند پساوفاتش و در فرایند تصمیم‌گیری بحران‌زای رژیم مطلقه فقهاتی در داخل و منطقه می‌باشد.»

۲ - انتخابات مجلس یازدهم در دوم اسفند ماه ۹۸ «قطع کردن دست جناح رقیب درونی قدرت از تنها پل ورود به سفره تقسیم باز تقسیم قدرت، یعنی صندوق‌های رأی مهندسی شده حزب پادگانی خامنه‌ای می‌باشد.»

۳ - انتخابات مجلس یازدهم در دوم اسفندماه ۹۸ «بی‌رقیب‌ترین انتخابات ۴۱ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی می‌باشد» که خود این امر معلول «رد صلاحیت‌های فله‌ای جناح رقیب توسط حزب پادگانی خامنه‌ای از اطلاعات سپاه تا شورای نگهبان و حتی وزارت کشور دولت روحانی می‌باشد» بطوریکه از ۶۴۰ کاندیدای جناح به اصطلاح اصلاح‌طلب درون حکومتی تنها ۴۰ نفر تأیید صلاحیت شده‌اند و ۹۰ نماینده فعلی مجلس دهم رد صلاحیت شدند و بیش از ۱۶۰ کرسی مجلس یازدهم به علت فقدان رقابت توسط حزب پادگانی پیشاپیش تقدیم جناح راست حکومت گردیده است؛ و لذا در این رابطه است که شورای سیاسی اصلاح‌طلبان درون حکومتی اعلام کرده‌اند که برای بیش از ۵۰ درصد حوزه‌های انتخاباتی کاندید ندارند.

۴ - با پایان دوره مجلس دهم و شروع مجلس یازدهم حزب پادگانی خامنه‌ای برای اولین بار می‌تواند در طول رهبری خامنه‌ای به رژیم یک دست و منوپل در سه عرصه قضائی، اجرائی و مقننه دست پیدا کند.

۵ - تکیه خامنه‌ای بر غیر رقابت‌ترین انتخابات ۴۱ ساله گذشته رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، معلول توهم او از تشییع جنازه گسترده قاسم سلیمانی (که به خاطر جایگاه کاریزما

مذهبی و ضد آمریکائی قاسم سلیمانی بوده است) می‌باشد، آنچنانکه دیدیم که خامنه‌ای در آخرین خطبه‌های نماز جمعه‌اش (که پس از ۸ سال غیبت در فرایند پسا ترور قاسم سلیمانی حاضر شده بود) «آمار تشییع‌کنندگان جنازه قاسم سلیمانی را ده‌ها میلیون نفر اعلام کرد و در موضع‌گیری با جنبش اعتراضی دانشجویی (در فرایند پسا سقوط هواپیمای اوکراینی) و خیزش اعتراضی آبان‌ماه ۹۸ (که طبق گزارش خبرگزاری رویتر بیش از ۱۵۰۰ کشته و هزاران نفر زخمی و دستگیری داشته است) خامنه‌ای در نماز جمعه فوق آنها را مشت‌اش را توصیف کرد.»

۶ - حزب پادگانی خامنه‌ای بر پایه تجربه چهار دهه عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، در عرصه سرکوب جنبش‌ها و خیزش‌های خودبنیاد اردوگاه بزرگ کار و زحمت (در دو جبهه طبقه متوسط شهری و پائینی‌های جامعه ایران) از آنجائیکه در شرایط فعلی (در فرایند پسا سرکوب همه جانبه جنبش‌های ۷۸ و ۸۸ و خیزش‌های دی‌ماه ۹۶ و آبان‌ماه ۹۸) حرکت این جنبش‌ها و خیزش‌های خودبنیاد (علاوه بر اینکه حلزونی تحلیل می‌کنند و علاوه بر اینکه روند رو به جلو این جنبش‌ها و خیزش‌ها از مرحله تلاش در جهت تغییر از درون حکومت، در این شرایط به تلاش به تغییر کل نظام مطلقه فقهاتی رسیده است و از آنجائیکه حزب پادگانی خامنه‌ای دریافته‌اند که روند حرکت این جنبش‌ها و خیزش‌های که مستقل از جریان‌های رنگارنگ سیاسی طالب کسب قدرت خارج‌نشین می‌باشند که بر تغییر بر منابع قدرت امپریالیستی جهانی و ارتجاع منطقه تکیه دارند) حرکتی رو به جلو همراه با خودسازماندهی و خودرهبری استوار می‌باشند، در نتیجه همین امر باعث گردیده است تا حزب پادگانی خامنه‌ای لازمه سرکوب آینده اعتلای این جنبش‌ها و خیزش‌ها (که مستقل و خودبنیاد و خودسازمانده و خودرهبر اعتراضی و مطالباتی و طبقاتی اردوگاه بزرگ کار و زحمت ایران در دو جبهه بزرگ طبقه متوسط شهری و پائینی‌های جامعه ایران می‌باشند) نفی خیمه شب‌بازی جناح‌های رقیب در عرصه تقسیم باز تقسیم قدرت بین خودشان ببینند و هر گونه تضاد درونی حکومت در عرصه بازی جناح رقیب درونی قدرت در خدمت اعتلای آن جنبش‌ها و خیزش‌های اعتراضی و مطالباتی و طبقاتی تحلیل کنند. در نتیجه همین احساس خطر حزب پادگانی



خامنه‌ای باعث گردیده است که از مرحله جدید خامنه‌ای با یک دست کردن قدرت در دست خود، از قبل بسترها برای مهار و سرکوب فراگیران جنبش‌ها و خیزش‌ها فراهم سازد.

۷ - آلترناتیوسازی از درون قدرت «توسط جناح رقیب که خود بسترساز بازتولید جنبش سبز و حتی جریان‌های رنگارنگ به اصطلاح اصلاح طلب درون حکومت می‌گردد» (در شرایط فقدان آلترناتیو در جامعه سیاسی داخل و خارج از کشور) و فراهم شدن دوباره شرایط برای امپریالیسم جهانی و ارتجاع منطقه (تحت رهبری جناح هار امپریالیسم آمریکا و دولت فاشیست ترامپ در صورت پیروزی در انتخابات ۲۰۲۰ رئیس جمهوری آمریکا) جهت تکیه بر جناح درونی قدرت به عنوان آلترناتیو هسته سخت رژیم مطلقه فقهاتی، از دیگر نگرانی‌های حزب پادگانی خامنه‌ای نسبت به تضمین آینده قدرت و حاکمیتش می‌باشد.

۸ - دور زدن مجلس دهم و سترون و عقیم‌سازی مجلس توسط خامنه‌ای از آبان‌ماه ۹۸ توسط پروژه افزایش ۳۰۰ درصدی بنزین با علم کردن غیر قانونی شورای تصمیم‌گیری سران سه قوه به صورت علنی آغاز شد و از آن مرحله بود که خامنه‌ای جهت به محاق کشیدن مجلس و تضادهای درونی حکومت مستقیم به صحنه آمد و در تصمیم‌گیری‌های علنی مجلس با سر پل قرار دادن علی لاریجانی دخالت همه جانبه کرد؛ و البته «این آش آنقدر شور شد» که علی لاریجانی (پر سابقه‌ترین رئیس مجلس رژیم مطلقه فقهاتی که چهار دوره عنوان رئیس مجلس را یدک می‌کشید) مجبور شد تا «عطای ریاست مجلس را به لقائش بخشد» و با کنار کشیدن از کاندیداتوری مجلس یازدهم، طبق دستور حزب پادگانی خامنه‌ای، «کرسی را برای ریاست مجلس توسط قالیباف نماینده راست پادگانی و سپاه فراهم کند».

۹ - به التماس افتادن خامنه‌ای در دعوت از بخش خاکستری جامعه ایران نسبت به مشارکت در انتخابات مجلس یازدهم، «جهت نمایش قدرت اجتماعی خود در برابر قدرت‌های متروپل سرمایه‌داری، برای عبور از فشار حداکثری دولت فاشیست ترامپ در صورت پیروزی او در انتخابات ۲۰۲۰ رئیس جمهوری آمریکا می‌باشد» چرا که خامنه‌ای بر این باور است که در صورت پیروزی ترامپ در انتخابات ۲۰۲۰ آمریکا شرایط برای تهاجم (محدود و یا همه جانبه نظامی امپریالیسم آمریکا و صهیونیست اسرائیل و ارتجاع منطقه

اعم از عربستان و امارات) به کشور ایران فراهم می‌گردد. لذا در این رابطه است که حزب پادگانی خامنه‌ای از یکطرف با حذف رقابت درونی قدرت تلاش می‌کند تا «همچنان رژیم مطلقه فقهاتی حاکم را به عنوان تنها آلترناتیو برای جهان سرمایه‌داری و کشورهای متروپل و حتی امپریالیسم آمریکا مطرح نماید» و از طرف دیگر در عرصه منطقه در خلاء استراتژ و بازوی نظامی و تئورسین عمق استراتژیک خود یعنی قاسم سلیمانی، تلاش می‌نماید تا هژمونی خود بر هلال شیعه و جنگ‌های نیابتی همچنان محفوظ نماید.

۱۰ - شتر سواری و دولا و دولا راه رفتن جناح به اصطلاح اصلاح طلبان درون حکومتی در عرصه انتخابات مجلس یازدهم به خاطر این است که جناح به اصطلاح اصلاح طلبان درون حکومتی نمی‌توانند با صندوق‌های مهندسی شده حزب پادگانی در عرصه پروژه تقسیم باز تقسیم قدرت خداحافظی کنند و دلیل این امر همان است که:

اولاً آنچه‌آنکه سعید حجاریان گفت «در صورتی که کلیت رژیم مطلقه فقهاتی حاکم از پائین یا از برون مورد چالش نظامی قرار بگیرد، تمامی اصلاح طلبان درون حکومتی مانند جناح راست پادگانی و تحت رهبری خامنه‌ای به مبارزه همه جانبه با مخالفین می‌پردازند».

ثانیاً نهادهای تشکیلاتی و حرکتی این جناح تنها در چارچوب حفظ رژیم مطلقه فقهاتی معنی پیدا می‌کنند و گرنه آنچه‌آنکه سید محمد خاتمی می‌گفت «اصلاح طلبان هرگز نمی‌توانند به عنوان اپوزیسیون نظام مطرح بشوند»؛ بنابراین حداکثر مبارزه این جناح تنها در عرصه رقابت با جناح راست توسط صندوق‌های رأی مهندسی شده رژیم مطلقه فقهاتی حاکم معنی پیدا می‌کند نه بیش از آن. □

پایان



طرح «معامله قرن» ترامپ - نتانياهو،

کمدی قرن برای

«بلاموضوع کردن تراژدی نقض حاکمیت مردم فلسطین»

اول اعراب توسط پروژه بالفور امپریالیسم انگلیس (که با حمایت امپریالیسم هار آمریکا) انجام گرفت، پس از شکست اعراب و فلسطینی‌ها که «کشور اسرائیل در سرزمین فلسطین‌ها تکوین پیدا کرد» طبق مصوبه سازمان ملل قرار شد که دو کشور مستقل اسرائیل و فلسطین در سرزمین فلسطین تکوین پیدا کنند که سهم کشور اسرائیل از سرزمین‌های فلسطینی‌ها ۵۶ درصد و سهم فلسطینی‌ها از سرزمین سابق خود ۴۲ درصد بود و ۲ درصد باقیمانده شهر بیت المقدس (خواستگاه سه دین ابراهیمی) بود که قرار شد به صورت یک شهر بین‌المللی تحت نظارت سازمان ملل اداره بشود.

در سال ۱۹۶۷ در جنگ شش روزه اعراب و اسرائیل با شکست اعراب توسط اسرائیل، رژیم صهیونیستی اسرائیل با اشغال ۲۰ درصد دوباره از سرزمین‌های فلسطینی، سهم ملت فلسطینی از سرزمین سابق خود از ۴۲ درصد سال ۱۹۴۸ به ۲۲ درصد رسانید؛ و سهم اشغال‌گرایانه اسرائیل از ۵۶ درصد جنگ ۱۹۴۸ به ۷۸ درصد در جنگ ۱۹۶۷ رسید. هر چند که طبق قطعنامه ۲۴۲ سازمان ملل اسرائیل را موظف کرد که از سرزمین‌های اشغال شده ۱۹۶۷ عقب‌نشینی کنند و اسرائیل به مرزهای قبل از سال ۱۹۶۷ برگردد، ولی اسرائیل الی الان به این اشغال سرزمین‌های فلسطینی و سوریه‌ای در جولان ادامه داده

در روز سه‌شنبه مورخ ۲۸ ژانویه ۲۰۲۰ پس از ۳ سال وعده و وعیده‌های ترامپ (رئیس جمهور نئوفاشیست و نژادپرست و پوپولیست و مهاجرستیز و زن‌ستیز و دموکراسی‌ستیز و ضد اخلاق محیط‌زیست و متجاوز به تمامی حقوق بین‌الملل) آمریکا به همراه نتانياهو نخست‌وزیر (نژادپرست و دموکراسی‌ستیز) رژیم صهیونیستی و متجاوز و اشغال‌گر و مبتنی بر آپارتاید مذهبی و کودک‌کش اسرائیل، جهت برقراری صلح در خاورمیانه (پس از بیش از ۷۰ سال جنایت و کشتار و اشغال‌گری و نقض حقوق انسانی و بین‌المللی ملت مظلوم فلسطین و مخالفت با تمامی قطعنامه‌های سازمان ملل متحد در رابطه با مردم فلسطین) از طرح ۸۰ صفحه‌ای رونمایی کردند «تحت عنوان معامله قرن»، اگر چه تا کنون محتوای کامل این طرح ۸۰ صفحه‌ای افشا نشده است ولی در تحلیل آنچه که تاکنون از محتوای این طرح آشکار شده است، می‌توان بدین ترتیب فرموله و تئوریزه کرد که:

الف - هدف این طرح به جای ایجاد کشور مستقل فلسطینی در کنار کشور اسرائیل، «اردوگاهی کردن» مردم فلسطین در یک مجموعه از سرزمین‌های پراکنده‌ای که علاوه بر اینکه (مانند آفریقای جنوبی دوران آپارتاید) محصور در کشور اسرائیل می‌باشند و علاوه بر اینکه این مجموعه سرزمین‌های پراکنده، تحت عنوان به اصطلاح «کشور مستقل فلسطینی» فاقد بندر و فرودگاه و ارتش و حتی مرز بین‌المللی می‌باشند، قرار است که این قطعات پراکنده توسط پل‌ها و تونل‌ها متعدد با ۵۰ میلیارد دلار وجه معامله سر خرمی ۱۰ سال آینده به هم وصل بشوند؛ که البته طبق گفته آنها این ۵۰ میلیارد دلار (وعده سر خرمی ده سال آینده) قرار است، ۲۰ درصد امپریالیسم هار آمریکا، ۱۰ اتحادیه اروپا و ۷۰ درصد آنهم کشورهای عرب نفتی خلیج فارس پرداخت کنند.

ب - مطابق این طرح علاوه بر اینکه «بیت المقدس یکپارچه به عنوان پایتخت همیشگی رژیم صهیونیستی اشغال‌گر و نژادپرست و متکی بر آپارتاید مذهبی اسرائیل درمی‌آید»، دره اردن و شهرک‌های غیر قانونی ساخته شده در کرانه غربی رود اردن (در سرزمین‌های اشغال شده جنگ ۶ روزه ۱۹۶۷ اعراب و اسرائیل که طبق قطعنامه ۲۴۲ سازمان ملل اسرائیل موظف به عقب‌نشینی از آن بود و هر گونه شهرک‌سازی یهودی‌نشین توسط اسرائیل نهی شده بود) متعلق به اسرائیل می‌شود. قابل ذکر است که در سال ۱۹۴۸ پس از جنگ

است، در نتیجه طولانی‌ترین اشغال در قرن بیستم و بیست و یکم به انجام رسانیده است؛ و البته ترامپ در جلسه روز سه‌شنبه مورخ ۲۸ ژانویه در مراسم رونمایی از طرح ۸۰ صفحه‌ای معامله قرن، خطاب به نتانیاهو گفت: «هم بلندی‌های جولان و هم بیت المقدس قبلاً به تو بخشیده‌ایم» (اشاره ترامپ به به رسمیت شناختن اشغال قبلی بلندی‌های جولان و انتقال سفارت آمریکا به بیت المقدس و به رسمیت شناختن شهرک‌های یهودی‌نشین در سرزمین‌های فلسطینی توسط اسرائیل بود).

بدین ترتیب است که می‌توان نتیجه گرفت که هدف اصلی معامله قرن ترامپ - نتانیاهو به رسمیت شناختن سرزمین‌های اشغالی اسرائیل در سال ۱۹۶۷ توسط امپریالیسم هار آمریکا می‌باشد. بدین خاطر است که در چارچوب طرح معامله قرن، دولت نتوفاشیست ترامپ (نماینده جناح هار امپریالیسم آمریکا) می‌خواهد برای بار سوم در طول ۷۰ سال گذشته که کشور اسرائیل در دل سرزمین‌های مردم فلسطین تکوین پیدا کرده است، ۳۰ درصد از ۲۲ درصد باقی مانده سرزمین‌های فلسطینی‌ها با به رسمیت شناختن اشغال بیت المقدس و دره اردن و ۱۵ شهرک یهودی‌نشین (غیر قانونی ساخته شده در سرزمین فلسطینی با بیش از یک میلیون نفر جمعیت یهودی) به کشور اسرائیل ملحق نماید.

ج - طبق طرح ۸۰ صفحه‌ای معامله قرن ترامپ (تاجر رئیس جمهور یا رئیس جمهور تاجر آمریکا) «۶ میلیون نفر آواره فلسطینی دیگر حق بازگشت به سرزمین خود و کشور مادری خود ندارند». بر این مطلب بیافزائیم که سلب حقوق انسانی و بین‌المللی برای ۶ میلیون نفر فلسطینی آواره کشورهای بیگانه (توسط دولت نتوفاشیست و مهاجرستیز و زن‌ستیز و نژادپرست و دموکراسی‌ستیز و ضد اخلاق محیط زیست و مخالف حقوق بین‌الملل و نماینده جناح هار امپریالیسم ترامپ) به خاطر آن است که در صورت تحقق شعار: «کشور واحد دموکراتیک با حقوق برابر» برای یهودی‌ها و فلسطینی‌ها و شکست پروژه دو کشور مستقل که به علت ۱۵ شهرک‌سازی غیر قانونی اسرائیل در سرزمین فلسطینی‌ها، امری غیر ممکن می‌باشد، از آنجائیکه در «کشور واحد دموکراتیک با حقوق برابر» (یهودی‌ها و فلسطینی‌های عرب مسلمان و مسیحی) یهودی‌ها حداکثر ۵/۵ میلیون نفر در برابر ۱۱ میلیون نفر اعراب فلسطینی می‌باشند، همین غلبه

صد درصدی جمعیت اعراب فلسطینی بر جمعیت یهودی‌ها باعث می‌گردد تا آنچنانکه در کشور آفریقا پس از شکست آپارتاید شاهد بودیم، مدیریت کشور واحد دموکراتیک با حقوق برابر در اختیار اعراب فلسطینی قرار بگیرد.

فراموش نکنیم که در کشور اسرائیل فعلی که ۷ میلیون نفر جمعیت دارد، طبق آمار خود رژیم صهیونیستی و آپارتاید اسرائیل، ۱/۵ میلیون اعراب مسلمان و مسیحی فلسطینی وجود دارند (که با اینکه بیش از ۲۰ درصد جمعیت فعلی کشور اسرائیل را تشکیل می‌دهند) توسط رژیم آپارتاید مذهبی اسرائیل با اعلام «کشور یهودی اسرائیل» تمامی حقوق شهروندی کشور اسرائیل را در چارچوب آپارتاید مذهبی متعلق به ۵/۵ میلیون یهودی اسرائیل تعریف می‌کنند و ۱/۵ میلیون مسلمان و مسیحی اعراب فلسطینی به عنوان «شهروند درجه دوم» در جامعه اسرائیل به حساب می‌آیند.

د - در طرح ۸۰ صفحه‌ای معامله قرن دولت نتوفاشیست امپریالیسم هار آمریکا اعلام شده است که «ملت فلسطین باید اسرائیل را به عنوان یک دولت یهودی به رسمیت بشناسند». طبیعی است که با به رسمیت شناختن اسرائیل به «عنوان یک دولت یهودی» از جانب مردم فلسطین، به معنای «تائید رژیم آپارتاید مذهبی اسرائیل برای حداقل ۱/۵ میلیون اعراب فلسطینی مسلمان و مسیحی داخل کشور اسرائیل امروز می‌باشد». یادمان باشد که «دولت یهودی غیر از دولت یهودی‌ها می‌باشد» و «کشور یهودی غیر از کشور یهودی‌ها می‌باشد»، بنابراین در این رابطه است که می‌توان داوری کرد که طرح ۸۰ صفحه‌ای معامله قرن دولت نتوفاشیست ترامپ ادامه همان «سیاست نژادپرستانه و مهاجرستیزانه قبلی ترامپ و جناح هار امپریالیسم آمریکا و ادامه همان سیاست آپارتایدی دولت نتانیاهو می‌باشد».

ه - دولت نتوفاشیست و نژادپرست و مهاجرستیز ترامپ قبل از رونمایی از طرح ۸۰ صفحه‌ای معامله قرن خود، به صورت قلدربانانه خارج از چارچوب سازمان ملل و نظام حقوق بین‌الملل در راستای این طرح فاشیستی و نژادپرستانه و آپارتایدی و ناقض حق تعیین سرنوشت ملت فلسطین توسط انتقال سفارت امپریالیسم آمریکا به بیت المقدس و به رسمیت شناختن اشغال بلندی‌های جولان شمالی و خروج یکطرفه از برجرام و ترور قاسم سلیمانی (کشتن ژنرال یک کشور در کشور سوم) برای طرح معامله قرن خود



بستر سازی کرده بود، بنابراین بدین ترتیب است که می‌توان جوهر طرح ۸۰ صفحه‌ای معامله قرن دولت نتوفاشیست آمریکا با رژیم آپارتاید مذهبی اسرائیل به این ترتیب خلاصه کرد:

۱ - به رسمیت شناختن اشغال اراضی جولان و اشغال بیت المقدس.

۲ - به رسمیت شناختن «دولت اسرائیل به مثابه دولت یهودیان» که خود معرف تائید آپارتاید مذهبی رژیم صهیونیستی می‌باشد.

۳ - به رسمیت شناختن اشغال سرزمین‌های اعراب در جنگ ۱۹۶۷ که توسط رژیم آپارتاید مذهبی و اشغال‌گر و متجاوز و صهیونیستی و کودک‌کش اسرائیل اشغال شده است.

۴ - به رسمیت شناختن ۱۵ شهرک یهودنشین که رژیم صهیونیستی اسرائیل به صورت غیر قانونی در مناطق ۲۲ درصد باقی مانده سرزمین فلسطینی‌های مظلوم ساخته است. باری، هدف دو دولت نتوفاشیست ترامپ و نتانیاهو از طرح معامله قرن توسط اردوگاهی کردن زندگی ۵ میلیون فلسطینی امروز کرانه باختری و نوار غزه (آنچنانکه در ۲۵ سال گذشته نوار غزه شاهد بوده‌ایم) «تعمیم هولوکاست ۲۵ سال گذشته نوار غزه بر تمام فلسطینی‌های کرانه باختری و نوار غزه می‌باشد»، البته آن هم توسط اردوگاهی که طبق طرح معامله قرن ترامپ - نتانیاهو، شرط اولش خلع سلاح کردن نوار غزه و به رسمیت شناختن رژیم آپارتایدی اسرائیلی می‌باشد که تا بن دندان مسلح هستند و بیش از ۲۰۰ بمب اتمی دارند و در طول ۷۰ سال حیات تجاوزگرانه و اشغال‌گرایانه و جنگ‌افروزان خود نشان داده است که در به کار بردن این سلاح‌های ضد بشریت بر علیه خلق مظلوم فلسطین، «تلاش می‌کنند تا انتقام هولوکاست مغرب زمین بر مردم یهود را از کودکان فلسطین بگیرند» آن هم مردمی که در اردوگاهی تحت عنوان به اصطلاح «کشور مستقل فلسطینی» که نه ارتش دارد، نه بندر دارد، نه فرودگاه دارد، نه مرزی برای خروج دارد، نه مجوز قرارداد بستن اقتصادی و سیاسی و نظامی حتی با کشورهای عربی هم نوع خود دارد؛ و تنها قدرتش پلیس راهنما و رانندگی می‌باشد، در این رابطه بود که نتانیاهو در مراسم رونمایی از طرح معامله قرن در روز سه‌شنبه مورخ ۲۸ ژانویه ۲۰۲۰ در تعریف از دولت نتوفاشیست ترامپ گفت: «ترامپ بهترین رئیس جمهور

تاریخ آمریکاست.»

باری، با عنایت به اینکه شهرک‌سازی‌های غیر قانونی رژیم آپارتاید مذهبی و صهیونیستی اسرائیل در سرزمین‌های فلسطینی و اسکان بیش از یک میلیون نفر از یهودی‌ها در مناطق متعلق به اعراب مسلمان و مسیحی فلسطینی، این امر باعث گردیده است که «ایده دو کشور در سرزمین فلسطین» طبق قطعنامه ۲۴۲ سازمان ملل متحد دیگر غیر ممکن می‌باشد، چراکه وجود این شهرک‌های غیر قانونی در بخش فلسطینی‌ها، «باعث قطعه قطعه شدن سرزمین متعلق به فلسطینی‌ها شده است» که در صورت مادیت پیدا کردن ایده دو کشور مستقل اسرائیل و فلسطین، از آنجائیکه ۷۸ درصد سرزمین فلسطین در اختیار اسرائیل قرار می‌گیرد و علاوه بر این ۷۸ درصد اسرائیل، ۳۰ درصد از ۲۲ درصد باقیمانده فلسطینی‌ها هم توسط این شهرک‌ها باز در اختیار رژیم اشغال‌گر اسرائیل قرار می‌گیرد، همین امر باعث می‌گردد تا در نهایت کشور فلسطینی در چارچوب ایده دو کشور مستقل به صورت یک سلسله قطعات منفک مجمع‌الجزایری جدا هم به وجود بیاید که (آنچنانکه در طرح معامله ترامپ - نتانیاهو دیدیم) این سرزمین‌های جدا از هم بخش فلسطینی، به هر چه بماند هرگز مانند یک کشور مستقل نیست؛ و طبیعتاً در کنار هیولای رژیم آپارتاید مذهبی و نتوفاشیست و صهیونیستی اسرائیل چنین کشور کوچک ضعیف تکه تکه شده، همیشه شیر بی یال دم اشکم، در دهان یک اژدها می‌باشد.

در این رابطه است که جنبش پیشگامان مستضعفین ایران چه در فاز عمودی یا سازمانی آرمان مستضعفین و چه در فاز افقی یا جنبشی نشر مستضعفین پیوسته بر این باور بوده است که «بهترین آلترناتیو برای صلح در خاورمیانه و حل مشکل مردم فلسطین ایده کشور واحد دموکراتیک با حقوق برابر برای دو ملت یهود و ملت اعراب فلسطینی مسلمان و مسیحی می‌باشد» چراکه در «کشور واحد دموکراتیک با حقوق برابر» جدای از اینکه ۶ میلیون نفر آواره فلسطینی می‌توانند به وطن‌شان برگردند، ۱۳ میلیون اعراب فلسطینی مسلمان و مسیحی می‌توانند به صورت دموکراتیک (آنچنانکه در آفریقای جنوبی پسانابودی رژیم آپارتاید شاهد هستیم) در کنار ۵/۵ میلیون یهودی زندگی انسانی داشته باشند. □

پایان



«شکست انقلاب ضد استبدادی ۵۷» مردم ایران در ترازوی

«شکست انقلاب مشروطیت» و

«جنبش ملی کردن صنعت نفت ایران»



جریان حسن آیت و حسینعلی منتظری و سید محمد بهشتی (در مجلس خبرگان قانون اساسی در سال ۵۸) به صورت یکطرفه تلاش کردن تا در برابر رویکردهای لیبرال دموکراسی داخل مجلس خبرگان رویکرد ولایت فقیه خمینی را در چارچوب قانون اساسی نهادینه حقوقی بکنند. همان کاری که در جریان متمم قانون اساسی مشروطیت بخشی از روحانیت تلاش کردند تا با ایجاد نهاد نظارتی (از روحانیت حوزه‌های فقهاتی) بر قانون اساسی رویکرد نظارتی نائینی و آخوند خراسانی را در مشروطه نهادینه کنند؛ که البته برعکس روحانیت رژیم مطلقه فقهاتی، «یخ آنها نگرفت.»

فراموش نکنیم که در جریان دولت دو ساله دکتر محمد مصدق هم همین روحانیت دگماتیست حوزه‌های فقهاتی توسط ابوالقاسم کاشانی و بروجردی و بهبهانی تلاش کردند تا با فشار بر مصدق رویکرد فقهاتی خود را بر مصدق در عرصه سیاسی و حکومت تحمیل کنند که البته ناکام ماندند و در ادامه همین ناکامی بود که دست در دست دربار و جناح‌ها امپریالیسم آمریکا (همین روحانیت حوزه‌های فقهاتی) دولت مصدق را سرنگون کردند، بنابراین هر چند رویکرد اسلام فقهاتی (چه در مشروطیت و چه در جنبش ملی کردن صنعت نفت و چه در جنبش ضد استبدادی سال ۵۷) به عنوان یک رویکرد نظری دگماتیست توسط روحانیت مرتجع و دگماتیست فقهاتی مطرح بوده است و در این زمان هم توسط افرادی مثل محسن کدیور در خارج از کشور تلاش می‌شود تا از این اسلام ارتجاعی فقهاتی «یک گفتمان فراگیر

اما در خصوص دومین مشخصه مشترک ساختاری پروسس تکوین سه ابرجنبش مشروطیت و ملی کردن صنعت نفت ایران و ضد استبدادی سال ۵۷ یعنی «گفتمان مشترک» این سه ابرجنبش باید عنایت داشته باشیم که هر چند به ظاهر این سه جنبش دارای گفتمان متفاوتی بوده‌اند، ولی جوهر هر سه گفتمان این سه ابرجنبش مشترک بوده‌اند چراکه در تحلیل نهائی جوهر مشترک گفتمان سه ابرجنبش مشروطیت و ملی کردن صنعت نفت و ضد استبدادی سال ۵۷ جامعه بزرگ ایران «عدالت‌ورزی در بستر آزادی‌خواهی و کرامت انسانی» بوده است؛ و البته همین عدالت‌ورزی در بستر آزادی‌خواهی و کرامت انسانی در شرایط مختلف تاریخی جامعه در صورت‌ها و اشکال متفاوتی مادیت پیدا می‌کند که سه شکل عمده آن همین سه شکل گفتمان مشروطیت و ملی کردن صنعت و ضد استبدادی سال ۵۷ می‌باشد. نکته‌ای که در این رابطه باید به آن عنایت ویژه داشته باشیم اینکه «هرگز نباید گفتمان‌های تزریقی از بالا بر جنبش‌های اجتماعی به عنوان گفتمان مسلط بر این جنبش‌ها تعریف بکنیم» چراکه «مقصود از گفتمان‌های جنبش همان منبع نظری - ذهنی است که باعث می‌گردد تا گروه‌های مختلف اجتماعی توسط آن به آگاهی‌های طبقاتی و آگاهی سیاسی و آگاهی‌های اجتماعی جامعه خود دست پیدا کنند» بنابراین اگر گفتمان موجود بر یک جنبش نتواند بستر ساز انتقال آگاهی‌های طبقاتی و اجتماعی و سیاسی به وجدان گروه‌های مختلف اجتماعی بشود، هرگز گفتمان موجود در آن جامعه نمی‌تواند گفتمان جنبش‌های موجود آن جامعه بشود.

برای مثال در خصوص جایگاه «رویکرد ولایت فقیه خمینی» در جریان پروسس تکوین ابرجنبش ضد استبدادی سال ۵۷ باید عنایت داشته باشیم که (هر چند جریان‌های ارتجاعی و دگماتیست، ابرجنبش ضد استبدادی سال ۵۷ از سال ۵۷ تا به امروز پیوسته در تلاش‌اند که رویکرد ولایت فقیه خمینی را به عنوان گفتمان مسلط ابرجنبش ضد استبدادی سال ۵۷ مردم ایران معرفی کنند، ولی طرح این موضوع و اعتقاد به این امر کاملاً غلط و اشتباه می‌باشد چراکه) هرگز و هرگز «رویکرد ولایت فقیه خمینی در سال ۵۷ بستر ساز و سرپل نظری انتقال آگاهی‌های طبقاتی و سیاسی و اجتماعی به وجدان گروه‌های مختلف اجتماعی جامعه ایران نبوده است» و در عرصه نهادسازی دموکراتیک در پروسس تکوین جنبش ضد استبدادی سال ۵۷ هیچگونه فونکسیون مثبت و غیر ارتجاعی نداشته است؛ و در عرصه نهادینه کردن ابرجنبش ضد استبدادی سال ۵۷ (در فرایند پسابهمن ماه سال ۵۷ و بعد از سرنگونی رژیم کودتائی و توتالیتر پهلوی) توسط

بسازند» (آنچنانکه در مشروطیت هم طرفداران نائینی و آخوند خراسانی در برابر رویکرد ارتجاعی و اسلام دگماتیست فقهی جریان شیخ فضل الله نوری تلاش می‌کردند به اصطلاح از اسلام فقهی مشروطه‌خواه یک گفتمان بسازند) در تحلیل نهائی تمامی این تلاش‌ها به بن‌بست رسیده است؛ و دلیل این امر هم این است که «جوهر اصلی اسلام فقهی حوزه‌های فقهی در اشکال و صورت‌های مختلف آن فرد است نه جامعه» و لذا هرگز یک رویکرد فردگرایانه نمی‌تواند برای جامعه گفتمان‌ساز باشد؛ به عبارت دیگر لازمه گفتمان‌سازی اجتماعی از یک رویکرد آن است که «هسته آن رویکرد جامعه باشد نه فرد».

یادمان باشد که علت تغییر رویکرد خمینی از «فقه‌گرایی به مصلحت‌گرایی نظام» آن بود که آنچنانکه خود او در جریان فتوای شطرنج می‌گفت «لازمه تکیه بر فقه فردگرای حوزه‌های فقهی برای اداره جامعه بزرگ ایران حکم به تعطیلی تمدن دادن است» و باز در این رابطه بود که دیدیم که همین خمینی که در کتاب «ولایت فقیه» خود معتقد بود که «فقه حوزه‌های فقهی می‌تواند برای همیشه نیازهای بشریت را پاسخگو باشد و برای اداره جامعه ایران روحانیت تنها نیازمند به چند آئین‌نامه داخلی می‌باشند تا با این فقه کشور ایران را اداره نمایند» وقتی که قدرت را در دست گرفت تئوری مصلحت رژیم مطلقه فقهی حاکم را جایگزین فقه فقهت کرد و توسط این جایگزینی تئوری مصلحت نظام به جای فقه فقهت بود که اعلام کرد که جهت حفظ رژیم مطلقه فقهی حاکم بر مردم نگون‌بخت ایران، ولی مطلقه فقهی می‌تواند حتی «حکم به تعطیلی نماز و روزه مردم مسلمان ایران هم بدهد» چراکه برای خمینی «اوجب الواجبات حفظ نظام مطلقه فقهی حاکم شد».

باری بدین ترتیب است که از آنجائیکه جوهر اسلام فقهی و فقه و فقهت حوزه‌های فقهی بر جوهر فردی و تکلیفی و تعبدی و تقلیدی استوار می‌باشد، در نتیجه همین رویکرد فردی و تقلیدی و تعبدی و تکلیفی فقه حوزه‌های فقهی امکان گفتمان‌سازی برای جامعه از اسلام فقهی حوزه‌های فقهی گرفته است و هرگز با رویکرد فردی و تکلیفی و تقلیدی و تعبدی اسلام فقهی نمی‌توان برای «جامعه گفتمان‌سازی کرد». پر واضح است که آنچنانکه در تجربه اسلام فقهی رژیم مطلقه فقهی حاکم در ۴۰ سال گذشته شاهد بوده‌ایم و همچنین در اسلام داعشی در دهه گذشته و اسلام القاعده در دو دهه گذشته شاهد بوده‌ایم، ورود اسلام فقهی در هر شکل آن به عرصه قدرت و حکومت مهیب‌ترین شکل استبداد تاریخ به نمایش می‌گذارند

که شوربختانه جامعه ایران در طول ۴۰ سال گذشته این شکل مهیب حکومت و قدرت را تجربه کرده‌اند بنابراین در این رابطه است که ادعای تمامی افراد و جریان‌هایی که در طول ۱۵۰ سال گذشته از میرزا یوسف مستشارالدوله در جزوه «یک کلمه» تا میرزا ملکم خان و پیشکسوتان فقه‌زده مشروطیت و تا شیخ مرتضی مطهری در جریان جنبش ضد استبدادی سال ۵۷ و الی الان تا محسن کدیور که تلاش می‌کنند تا از «اسلام فقهی حوزه‌های فقهی گفتمان‌سازی برای جامعه بزرگ ایران بکنند» آب در هاون می‌کوبند و اصلاً و ابداً «امکان گفتمان‌سازی از اسلام فقهی وجود ندارد».

لذا در این رابطه است که جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در ۴۲ سال گذشته در راستای تکیه بر اسلام اجتماعی و سیاسی معلمان کبیرمان اقبال و شریعتی و در چارچوب پروژه بازسازی اسلام اقبال و شریعتی و رویکرد اسلام منهای روحانیت معلم کبیرمان شریعتی پیوسته بر این باور بوده‌ایم که نه تنها امکان گفتمان‌سازی از اسلام فقهی دگماتیست و ارتجاعی حوزه‌های فقهی وجود ندارد، بلکه تنها با دستیابی به اسلام منهای فقه و فقهت است که می‌توان علاوه بر دستیابی به اسلام منهای روحانیت (توسط اسلام منهای فقه و فقهت) به گفتمان‌سازی از اسلام تطبیقی (منهای فقهت توسط پروژه بازسازی اقبال در چارچوب اجتهاد در اصول و فروع اسلام تطبیقی آنچنانکه اقبال و شریعتی دنبال می‌کردند) دست پیدا کنیم.

لذا بدین ترتیب است که در خصوص دومین مشخصه مشترک ساختاری پیروسی تکوین سه ابرجنبش مشروطیت و ملی کردن صنعت نفت و ضد استبدادی سال ۵۷ که همان «گفتمان عدالت‌ورزی، آزادی‌خواهانه و کرامت انسانی» است، می‌توان داوری کرد که در راستای دستیابی به گفتمان سه مؤلفه‌ای عدالت‌ورزی و آزادی‌خواهی و کرامت انسانی، از آنجائیکه چه در ابرجنبش مشروطیت و چه در ابرجنبش ملی کردن صنعت نفت و چه در ابرجنبش ضد استبدادی سال ۵۷ جامعه بزرگ ایران پیوسته بر این باور بوده‌اند که «مبارزه رهائی‌بخش آنها از مبارزه با استثمار و استبداد و استعمار جدا نیست و بدون رهائی آنها از بند استبداد و استعمار، توسط گفتمان سه مؤلفه‌ای عدالت‌ورزی و آزادی‌خواهی و کرامت انسانی، آنها نمی‌توانند به دموکراسی سه مؤلفه‌ای سیاسی و اقتصادی و معرفتی دست پیدا کنند»؛ بنابراین در این رابطه است که جامعه بزرگ ایران در عرصه سه پراکسیس بزرگ اجتماعی - سیاسی ابرجنبش مشروطیت و ابرجنبش ملی کردن صنعت نفت و ابرجنبش

ضد استبدادی سال ۵۷ «فرمول رهائی خود را در چارچوب سوسیالیسم در قالب دموکراسی سه مؤلفه‌ای تعریف کردند، نه لیبرال دموکراسی سرمایه داری.»

افزافه کنیم که تک مؤلفه‌ای کردن گفتمان سه مؤلفه‌ای عدالت‌ورزی و آزادی‌خواهی و کرامت انسانی در فرایندهای مختلف افقی و عمودی حرکت آن ابرجنبش‌های سه گانه فوق، بزرگ‌ترین ورطه‌ای بوده است که (به علت خلاء تئوریک و خلاء پیشگامان نظریه‌پرداز، آن سه ابرجنبش در طول بیش از یک قرن گذشته حرکت تحول‌خواهانه جامعه بزرگ ایران) گرفتار آن شده‌اند. البته در چارچوب همین تک مؤلفه‌ای کردن گفتمان پراکسیس سیاسی اجتماعی جامعه متکثر و رنگین کمان سیاسی و قومی و مذهبی و فرهنگی ایران، در سه ابرجنبش مشروطیت، ملی کردن صنعت نفت ایران و ضد استبدادی سال ۵۷ بود که در فرایند اول و دوم ابرجنبش مشروطیت در جنگ حیدر نعمتی جناح‌های درونی روحانیت حوزه‌های فقهاتی (تحت عنوان مشروعه‌خواهان و مشروطه‌خواهان) عدالت و آزادی و کرامت انسانی مردم ایران قربانی شد و در جریان ابرجنبش ملی کردن صنعت نفت ایران «مبارزه رهائی‌بخش سه مؤلفه‌ای ضد استعماری و ضد استبدادی و ضد استثماری ملی جامعه ایران گرفتار ورطه هژمونی‌طلبانه روحانیت حوزه‌های فقهاتی تحت رهبری کاشانی و بهبهانی و بروجردی شد» که سرانجامش به کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ (توسط امپریالیسم آمریکا و دربار و روحانیت حوزه‌های فقهاتی بر علیه دولت مصدق و در ادامه آن ورود کنسرسیوم نفتی به عرصه بازار نفت ایران و قربانی شدن و شکست جنبش ملی کردن صنعت نفت ایران) انجامید و همچنین در جریان ابرجنبش ضد استبدادی سال ۵۷ مردم ایران همین تک مؤلفه‌ای شدن (گفتمان سه مؤلفه‌ای عدالت‌ورزی و آزادی‌خواهانه و کرامت انسانی) پراکسیس سیاسی اجتماعی جامعه بزرگ ایران باعث گردید تا شرایط «برای موج‌سواری روحانیت فقهاتی از راه رسیده بر این جنبش فراهم گردد» و خمینی توانست در خلاء رهبری و خلاء آلترناتیو دموکراتیک و دینامیک و خلاء جامعه مدنی جنبشی خودبنیاد و خودسازمانده و خودرهبر تکوین یافته از پائین عکس خودش را بر سطح کره ماه قرار بدهد.

فراموش نکنیم که آنچنانکه بارها تکرار کرده‌ایم و از این تکرار خود هرگز و هرگز خسته نمی‌شویم، برعکس تمامی تحلیل‌های نظریه‌پردازان جامعه سیاسی ایران، «خمینی هرگز و هرگز و هرگز مولد ابرجنبش ضد استبدادی سال ۵۷ مردم ایران نبوده است،

بلکه برعکس خمینی مولود و سنتز ابرجنبش ضد استبدادی سال ۵۷ مردم ایران بود» و صد البته آنچه که باعث گردید تا خمینی سنتز و مولود ابرجنبش ضد استبدادی سال ۵۷ مردم ایران بشود، فقط و فقط خلاء جامعه مدنی جنبشی خودبنیاد و خودرهبر و خودسازمانده تکوین یافته از پائین جامعه بزرگ و رنگین کمان قومی و سیاسی و اجتماعی و فرهنگی و مذهبی ایران و خلاء رهبری و آلترناتیو دموکراتیک و دینامیک جامعه سیاسی ایران و خلاء گفتمان مسلط دموکراتیک بود؛ که البته در عرصه این خلاءها نظری و عملی در جامعه آن زمان ایران بود که خمینی علاوه بر اینکه توانست عکس خود را بر سطح کره ماه قرار بدهد و علاوه بر اینکه او توانست توسط شعار: «حزب فقط حزب الله - رهبر فقط روح الله» و رویکرد «یک ملت و یک رهبر» به قول هادی غفاری «ملائتیا را جایگزین پرولتاریا بکند» و به قول شیخ مرتضی مطهری «با چند تا راه‌پیمایی توانستند رژیم کودتائی و توتالیتر پهلوی را سرنگون کنند.»

از همه مهمتر اینکه خمینی توانست توسط ۸۰ هزار مسجد و امامزاده و حسینیه و تکیه در کشور و ۱۸ هزار روحانیت حوزه‌های فقهاتی، رهبری خود را و روحانیت حوزه‌های فقهاتی هوادار خودش بر جامعه نگون‌بخت ایران نهادینه نماید. همچنین او توانست ارتجاعی‌ترین گفتمان تاریخ بشر یعنی «نظریه ولایت فقیه» خودش را به عنوان تنها گفتمان و گفتمان مسلط بر ابرجنبش ضد استبدادی جامعه بزرگ ایران تزیق نماید؛ و هر چند خود خمینی در پروسه ده ساله پس‌انقلاب ۵۷ اولین کسی بود که از گفتمان ولایت فقیه خود عبور کرد و در متمم قانون اساسی خود، قبل از وفاتش «تئوری مصلحت نظام مطلقه فقهاتی» را جایگزین «تئوری ولایت فقیه قبلی خود کرد» ولی هرگز نباید فراموش کنیم که آبشخور استبداد مطلقه فقهاتی (و بازتولید نظام مطلقه تمامیت‌خواه و اقتدارگرا در فرایند پس‌انقلاب ۵۷ و در طول ۴۰ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی در تحلیل نهائی) مولود و سنتز همان «نهادینه شدن قانون اساسی ولایت‌مدار رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در ظرف ولایت فقیه خمینی توسط مثلث حسن آیت و حسینعلی منتظری و سید محمد بهشتی در مجلس خبرگان قانون اساسی رژیم در سال ۵۸» می‌باشد. □

ادامه دارد



آسیپ شناسی «خیزش معیشتی آبان ماه ۹۸»

بنزین مردم ایران نیستند، بلکه تحریک سلطنت‌طلبان و مجاهدین خلق می‌باشند. ۶ - وظیفه دولت در این رابطه تنها مقابله با افزایش قیمت‌های کالاهای دیگر در جامعه ایران می‌باشد.

نگاهی هر چند اجمالی به آن سخنرانی خامنه‌ای خود گویای عظمت فرابحران‌های اقتصادی و سیاسی و اجتماعی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم و جامعه ایران می‌باشد.

خامسا آنچنانکه فوقا در باب خیزش آبان‌ماه ۹۸ و خیزش دی‌ماه ۹۶ مطرح کردیم، «تفاوت صورت و شکل حرکت جنبشی با صورت و شکل حرکت خیزشی در این است که حرکت جنبشی علاوه بر اینکه دارای گفتمان مشخص می‌باشد و علاوه بر اینکه از برنامه و سازماندهی برخوردار می‌باشد، دارای رهبری خودبنیاد است». در صورتی که «در حرکت خیزشی نه برنامه وجود دارد و نه سازماندهی و نه رهبری و نه گفتمان و نه برنامه حداقلی و نه حداکثری». به همین دلیل می‌توان نتیجه گرفت که اعتلای خیزش‌ها در جامعه (برعکس اعتلای جنبش‌ها که حرکت رو به جلو می‌باشد) حرکت دورانی یا بر گرد خویش می‌باشد.

در این رابطه است که خیزش آبان‌ماه ۹۸ به ما آموخت که ظهور حرکت خیزشی و جنبشی در جامعه بزرگ ایران یک مائده آسمانی نبود و یک غرش رعد در آسمان بی‌ابر ایران نبود که توسط جریان‌های

یادمان باشد که تبلیغ خشونت آلترناتیوسازان خارج‌نشین از جریان‌های راست ارتجاعی سلطنت‌طلب تا مجاهدین خلق در پروسه خیزش آبان‌ماه ۹۸ تنها فونکسیون‌ی که داشته است، «بسترسازی برای سرکوب خونین و همه جانبه توسط دستگاه‌های چند لایه‌ای سرکوب‌گر حزب پادگانی خامنه‌ای بوده است» لذا در این رابطه بود که خامنه‌ای در سخنرانی روز یکشنبه مورخ ۱۳۹۸/۰۸/۲۶ خود «جهت اعلام چراغ سبز سرکوب خونین خیزش آبان‌ماه ۹۸ به دستگاه‌های سرکوب‌گر تحت امر خود، به دروغ عامل تحریک این خیزش را به سلطنت‌طلبان راست ارتجاعی خارج‌نشین و به مجاهدین خلق نسبت داد» در صورتی که برعکس خیزش دی‌ماه ۹۶، در خیزش آبان‌ماه ۹۸ حتی از شعارهای متفرقه افراد اجاره‌ای در حمایت از رژیم توتالیتر و کودتائی پهلوی هم خبری نبود؛ و شعار محوری و فراگیر خیزش آبان‌ماه ۹۸ فقط و فقط این بود: «بنزین گران‌تر شده، فقیر فقیرتر شده» و تنها این شعار بود که در پروسه خیزش آبان‌ماه ۹۸ رژیم مطلقه فقهاتی حاکم را گرفتار بن‌بست همه جانبه کرده بود؛ و لذا تمامی تبلیغات شبانه روزی بوق‌های تبلیغاتی و ارتجاعی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم از آغاز تکوین خیزش آبان‌ماه ۹۸ بر این اساس قرار داشت تا این «شعار محوری خیزش آبان‌ماه ۹۸ مردم ایران در بیست و دو استان و در بیش از ۱۰۰ شهر کشور با صدها کشته و هزاران زخمی و هزاران دستگیری آفتابی نشود».

یادمان باشد که محورهای سخنرانی خامنه‌ای در روز یکشنبه مورخ ۱۳۹۸/۰۸/۲۶ عبارت بودند از:

- ۱ - من اطلاعی در باب تاثیرات افزایش قیمت بنزین ندارم و لذا تصمیم‌گیری در این رابطه به سران قوا واگذار کردم.
- ۲ - به علت اینکه تصمیم افزایش قیمت بنزین مصوبه سران قوا می‌باشد، من حمایت می‌کنم.
- ۳ - کسانی که در مخالفت با افزایش ۳۰۰ درصدی قیمت بنزین، اعتراضات اخیر در جامعه ایران براه انداخته‌اند اشرار هستند نه معترض، بنابراین باید سرکوب شوند.
- ۴ - عقب‌نشینی در برابر خواسته‌های مردم ایران در این رابطه غیر ممکن می‌باشد.
- ۵ - عامل تحریک اعتراضات اخیر بر علیه افزایش ۳۰۰ درصدی قیمت

سیاسی خارج‌نشین معتقد به کسب قدرت سیاسی، توسط خودشان و برای خودشان و با رویکرد براندازانه و یا توسط قدرت‌های امپریالیستی و سرمایه‌داری جهانی و ارتجاع منطقه، از بالا بر جامعه ایران تزریق شده باشد، بلکه برعکس خیزش آبان‌ماه ۹۸ سنتزی مولود دیالکتیک همین جامعه بزرگ ایران بود.

باری، هر چند که حرکت جنبشی و حرکت خیزشی دو کیفیت متفاوت دارند اما این دو حرکت دارای فصل مشترکی می‌باشند که عبارتند از:

۱ - تکوین از پائین.

۲ - مبارزه با بالائی‌های قدرت.

سادساً رابطه خیزش‌ها با جنبش‌های صورت خطی ندارد، بلکه برعکس از صورت پارادوکسی برخوردار می‌باشند. به این ترتیب از آنجائیکه مضمون و جوهر حرکت‌های جنبشی در سه صورت مدنی و صنفی و سیاسی آن مطالباتی می‌باشند، بنابراین (در چارچوب خودویژگی‌های حرکت جنبشی که فوقاً به ذکر آن پرداختیم) انجام مبارزه جنبشی در اشکال مختلف اعتراضی و اعتصابی و آکسیونی مادیت پیدا می‌کنند، در صورتی که در حرکت خیزشی (در چارچوب همان خودویژگی‌های که قبلاً مطرح کردیم) آن حرکت‌ها تنها در یک شکل اعتراضی و آکسیونی و خیابانی می‌توانند مادیت پیدا کنند؛ و همین تک‌شکلی بودن مبارزه خیزشی در چارچوب فقدان رهبری و فقدان سازماندهی و تمیزه و توده‌ای بودن آن باعث می‌گردد تا حرکت اعتراضی و آکسیونی و خیابانی خیزشی در کمترین مدت (به جای سمت‌گیری و استحاله به حرکت اعتصابی و جنبشی) بدل به حرکت آنتاگونیستی بشود که همین آنتاگونیستی شدن حرکت‌های خیزشی علاوه بر اینکه (در شرایطی که توازن قوا در عرصه میدانی به سود حاکمیت باشد) بستر ساز سرکوب این خیزش‌ها توسط دستگاه‌های چند لایه‌ای حاکمیت می‌شود، با امنیتی شدن فضای جامعه شرایط جهت رکود جنبش‌های مطالباتی فراهم می‌سازد.

بر این مطلب بیافزائیم که در صورتی که این خیزش‌ها در عرصه حرکت بتوانند از آنتاگونیستی شدن پرهیز کنند و دوام حرکت خود را طولانی نمایند و از طرف دیگر پیوند

خود را با جنبش‌های مطالباتی برقرار کنند، بدون تردید در چنین شرایطی نه تنها خیزش‌های باعث رکود جنبش‌ها نمی‌شوند و نه تنها شرایط برای سرکوب همه جانبه این خیزش‌ها توسط دستگاه‌های چند لایه‌ای سرکوب‌گر از بین می‌رود، از همه مهمتر اینکه این خیزش‌ها باعث اعتلای جنبش‌های سه مؤلفه‌ای مطالباتی نیز می‌شوند.

سابعاً مهم‌ترین دستاورد خیزش آبان‌ماه ۹۸ برای جامعه ایران این است که منهای اینکه دریابیم که در شرایط امروز جامعه ایران مبارزه آزادی‌خواهانه به صورت تک مؤلفه‌ای (بدون مبارزه عدالت‌طلبانه) راه به جایی نمی‌برد، قطعاً در جامعه امروز ایران با «رویکرد لیبرال دموکراسی سرمایه‌داری» نمی‌توان به دموکراسی دست پیدا کرد به عبارت دیگر تنها با رویکرد دموکراسی سه مؤلفه‌ای سیاسی و اقتصادی و معرفتی شریعتی می‌توان به دموکراسی در جامعه بزرگ ایران دست پیدا کرد، دستاورد دیگری که خیزش آبان‌ماه ۹۸ برای جامعه ایران به همراه داشت این است که خطر بزرگی که جامعه امروز ایران را تهدید می‌نماید، ظهور هیولای پوپولیسم است که در شرایط فعلی مترصد بازتولید قدرت می‌باشند.

همچنین اضافه کنیم که «رویکرد صدقه‌ای» رژیم مطلقه فقهاتی جهت خاموش کردن خواستگاه خیزش آبان‌ماه ۹۸ خود در راستای همین سمت‌گیری پوپولیستی خیزش آبان‌ماه ۹۸ می‌باشد. یادمان باشد که اتاق فکر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم از قبل از اعلام افزایش ۳۰۰ درصدی قیمت بنزین در روز جمعه مورخ ۱۳۹۸/۰۸/۲۴ پروژه تزریق صدقه‌ای خود را به پائینی زیر خط فقر جامعه ایران (که طبق گفته دولت روحانی جمعیت افراد زیر خط فقر امروز جامعه ایران پس از گذشت ۴۰ سال از عمر رژیم مطلقه فقهاتی که بنا بود که طبق گفته خمینی در بهشت زهرا در سال ۵۷ - این رژیم هم دنیای مردم ایران را آبادان کنند و هم آخرت آنها - به ۶۰ میلیون نفر رسیده است، یعنی پس از ۴۰ سال عمر رژیم مطلقه فقهاتی، سه چهارم جمعیت ایران امروز زیر خط فقر به سر می‌برند و جهت استمرار حیات خود نیازمند به کمک‌های صدقه‌ای و معیشتی از حاکمیت می‌باشند) تعریف کرده بودند و لذا در این رابطه بود که از همان ساعات اولیه روز جمعه محمدباقر نوبخت (در جهت



مقابله نرم‌افزاری با اعتلای خیزش مردمی) پیوسته بر طبل این پروژه صدقه‌ای رژیم مطلقه فقهاتی حاکم می‌کوبید.

دستاورد دیگری که خیزش آبان‌ماه ۹۸ برای مردم ایران داشت این است که اولویت مبارزه عدالت‌خواهانه در جامعه امروز ایران به خاطر آن نیست که به عدالت همچون مبارزه‌ای صرف با سرمایه‌داری حاکم بنگریم و به خاطر آن نیست که ما به شعار «عدالت همچون نردبانی جهت عروج» در نظر بگیریم، بلکه مهمتر از همه اینکه «تکیه بر شعار عدالت در رویکرد ما و در جامعه ما برای آن است که عدالت شرط حیاتی برای دستیابی به دموکراسی پایدار در جامعه ایران می‌باشد» و «بدون عدالت در جامعه ایران امکان دستیابی به دموکراسی پایدار وجود ندارد» بنابراین می‌توان نتیجه گرفت که آنچه‌انکه در جامعه ایران سوسیالیسم بدون دموکراسی بی‌معنا می‌باشد، دموکراسی بدون عدالت در جامعه امروز ایران بی‌معناتر می‌باشد؛ و این درس بزرگی است برای همه آنهایی که امروز با «تکیه بر رویکرد لیبرال دموکراسی سرمایه‌داری می‌خواهند جامعه ایران را به طرف دموکراسی سوق دهند.»

ثامناً خیزش آبان‌ماه ۹۸ نشان داد که علت و دلیل شکست پروژه ۴۰ ساله آلترناتیوسازی خارج از کشور این بوده است که جریان‌های سیاسی در راستای کسب قدرت سیاسی با دور زدن جنبش‌های خودبنیاد مطالباتی سه مؤلفه‌ای سیاسی و صنفی و مدنی داخل کشور پیوسته توسط کنترل از راه دور می‌خواهند به مردم ایران بگویند که «شما بروید حکومت را بگیرید تا ما بیائیم بر شما حکومت کنیم، چرا که خود شما بدون ما توان و لیاقت حکومت کردن ندارید» از اینجاست که پروژه گذار آنها برای جامعه ایران دارای سه پروژه می‌باشد که عبارتند از:

۱ - پروژه مدیریت گذار از حاکمیت مطلقه فقهاتی.

۲ - پروژه مدیریت فروپاشی رژیم مطلقه فقهاتی.

۳ - پروژه پسا‌فروپاشی و بازتولید نظام سیاسی و حکومتی جدید.

که البته این سه پروژه حول محور هر کدام از جریان‌های سیاسی راست و چپ (از مجاهدین خلق تا سلطنت‌طلبان و جمهوری‌خواهان) معنی پیدا می‌کنند و لذا در این رابطه

بوده است که هر جریانی پس از شکست پروژه تغییرش از داخل با اقامت در خارج جریان خود را آلترناتیو حاکمیت تعریف می‌کنند و در این چارچوب است که هر کدام از آنها برای آنکه حرف خود را بر کرسی بنشانند، از ۴۰ سال پیش الی الان جامعه ایران را در وضعیت انقلابی تعریف می‌کنند و در چارچوب وضعیت انقلابی تحلیل کردن جامعه ایران بر این باورند که توازن قوا در عرصه میدانی در داخل کشور بر علیه رژیم مطلقه فقهاتی حاکم می‌باشد و در نتیجه ۴۰ سال است که می‌گویند «فردا و پس فردا رژیم مطلقه فقهاتی سرنگون می‌شود» و بدین ترتیب است که هر کدام از این جریان‌ها برای حاکمیت خودشان پروژه خاص گذار از رژیم مطلقه فقهاتی در راستای جایگزین شدن خود آنها به عنوان تنها آلترناتیو حاکمیت تعریف می‌کنند و در چارچوب همان پروژه گذار خاص خود سعی می‌کنند، تمامی جنبش‌ها و خیزش‌های داخلی کشور را به استخدام مسیر گذار خاص خود بکشانند.

از اینجا است که هدایتگری آنها از راه دور باعث سرگردانی و بن‌بست جنبش‌ها و خیزش‌های داخلی می‌شود چراکه شرایط داخلی جامعه ایران در «وضعیت انقلابی» قرار ندارد و «توازن قوا» در عرصه میدانی به سود حاکمیت می‌باشد؛ و حاکمیت در این شرایط توان سرکوب همه جانبه جنبش‌ها و خیزش‌ها را دارد؛ و خیزش‌ها هنوز در شکل توده‌ای و بی‌شکل و اتمیزه و عدم سازماندهی و عدم رهبری و عدم برنامه‌ریزی حداقلی و حداکثری و عدم گفتمانی حرکت می‌کنند؛ و البته جنبش‌های خودبنیاد جامعه مدنی هم منهای اینکه هنوز در فرایند صنفی و مدنی حرکت می‌کنند، به علت عدم تشکلیابی عمودی و افقی و فراگیر، در فرایند جنبش کارگاهی هستند (نه فرایند فراگیر طبقه‌ای). □

ادامه دارد

جنبش «خودبنیاد» گاردگری ایران

در شرایط امروز جامعه بزرگ ایران با کدامین

مکانیزم در عرصه «خودسازماندهی» حرکت می‌کند؟

از بعد انقلاب کبیر فرانسه در سال ۱۷۸۹ الی الان روبرو نبوده‌ایم؛ که بهترین نمونه برای اثبات این داوری ما خود «تحول کمونیستی» (آنچنانکه کارل مارکس پیش‌بینی می‌کرد) می‌باشد.

یادمان باشد که کارل مارکس از سال ۱۸۴۸ توسط بیانیه مانیفست کمونیستی بود که کمونیست شدن خود را اعلام کرد و تا قبل از بیانیه مانیفست کمونیستی چه در اولین کتاب او یعنی «مساله یهود» که در سال ۱۸۴۳ نوشت و چه در دومین کتاب او یعنی «خانواده مقدس» که در سال ۱۸۴۴ نوشته است و چه در سومین کتاب او یعنی «تزه‌های فویر باخ» که بعد از «خانواده مقدس» در سال ۱۸۴۴ در فرانسه قبل از اخراجش به بلژیک و بروکسل نوشته است و چه در چهارمین کتاب او یعنی «ایدئولوژی آلمانی» که در سال ۱۸۴۵ در بروکسل نوشته است در هیچکدام از این چهار کتاب مارکس (که قبل از مانیفست کمونیست نوشته است) مارکس به صورت مشخص کمونیست بودن خود را اعلام نمی‌کند. هر چند که در هر کدام از این کتاب‌ها مارکس در حال جدال فلسفی و حقوقی و تاریخی و اجتماعی با گروه خاصی از سوسیالیست‌ها و ماتریالیست‌ها بوده است. به طوری که در کتاب «مساله یهود» با «مذهب» و در «خانواده مقدس» با «هگلی‌های جوان» و در «تزه‌های فویر باخ» با «ماتریالیسم فویر باخی» و در «ایدئولوژی آلمانی» با «گذشته خودش» و در «فقر فلسفه» (که رد کتاب «فلسفه فقر» پرودون می‌باشد) با رویکرد «پرودونیسیم» در آن

برای فهم بیشتر این موضوع باید عنایت داشته باشیم که هر جامعه‌ای بر حسب خودویژگی‌های اجتماعی و تاریخی و فرهنگی و حتی جغرافیائی خود شکل خاصی برای تغییر و تحول مؤلفه‌های مختلف اقتصادی و سیاسی و اجتماعی خود به صورت دینامیک تعریف می‌نماید و هرگز نباید مکانیزم تغییر و تحول در یک جامعه‌ای اگر فونکسیون مثبت هم داشته باشد عین آن را به جامعه دیگر تجویز نمائیم، چراکه باز هم تاکید می‌کنیم که مکانیزم تغییر و تحول مانند مکانیزم سازماندهی جنبش‌های خودبنیاد صورت دینامیک دارد (نه مکانیکی). چنانکه در این رابطه گرامشی می‌گوید: «تمامی آنچه که ملت فرانسه طی چندین انقلاب با صرف هزینه‌های فوق تصور توانستند به دست بیاورند مردم انگلستان توانستند (حتی بیشتر از آنچه که مردم فرانسه از طریق انقلابات حاصل کردند) توسط تحولات غیر خشونت‌آمیز حاصل نمایند.»

ماحصل اینکه در عرصه تحول دینامیک اجتماعی چه با رویکرد جبری کارل مارکس (در عرصه تضاد ابزار تولید با شیوه تولید) تحولات اجتماعی بشر را تبیین نمائیم و چه با رویکرد انتخابی بودن سوسیالیسم (به عنوان آلترناتیو نظام سرمایه‌داری) بر پایه «خودآگاهی» (در مؤلفه‌های مختلف خودآگاهی طبقاتی و خودآگاهی سیاسی و خودآگاهی اجتماعی و خودآگاهی فرهنگی و تاریخی) آنچنانکه معلم کبیرمان شریعتی اعتقاد داشت تحول دینامیک اجتماعی را تبیین کنیم در هر دو صورت مکانیزم تغییر و تحول جوامع (و از جمله مکانیزم تحول سیاسی و تحول اقتصادی و تحول اجتماعی و تحول فرهنگی در جامعه بزرگ ایران در این شرایط تندپیچ تاریخ ایران) می‌بایست در راستای دستیابی به دموکراسی سوسیالیستی مورد اعتقاد محمد اقبال و شریعتی که توسط اجتماعی کردن سه مؤلفه قدرت سیاسی و قدرت اقتصادی و قدرت معرفتی ممکن می‌باشد و در بستر کنش‌گری جامعه ایران تکوین پیدا می‌کند (نه آنچنانکه کارل مارکس می‌گفت تنها و تنها توسط طبقه کارگر یا پرولتاریای صنعتی) به صورت دینامیک حاصل بشود و همین دینامیک بودن تحولات اجتماعی عاملی است که هر جامعه‌ای در مسیر گذار و تحول اجتماعی خودش مسیر مشخصی انتخاب کند؛ که این مسیر مشخص گذار در چارچوب خودویژگی‌های فرهنگی و اجتماعی و اقتصادی خاص آن جوامع شکل می‌گیرد و آنچنان این مساله تعیین کننده است که ما حتی با دو شکل صد در صد «مشابه گذار» در جوامع مدرن

زمان به عنوان رویکرد غالب سوسیالیستی مبارزه می‌کند.

از سال ۱۸۴۸ که کارل مارکس کمونیست می‌شود تا سال ۱۸۷۲ (یک سال بعد از کمون پاریس) که مارکس دو اثر بزرگ خود یعنی «جنگ داخلی در فرانسه» و «نقد برنامه گوتا» می‌نویسد بر هیچ شکل‌بندی مشخص دولت و هیچ شکل‌بندی مشخص سازماندهی جنبش کارگری در مسیر گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم تکیه نمی‌کند. پس از جمع‌بندی کارل مارکس از انقلاب کمون پاریس بود که در سال ۱۸۷۲ مارکس در این دو اثر بزرگ خود بر «دیکتاتوری پرولتاریا» به عنوان شکل دولت و بر مکانیزم «جنبشی» (به جای مکانیزم حزبی) به عنوان مکانیزم سازماندهی طبقه کارگر به صورت عام تکیه می‌نماید. آنچه در این رابطه مهم است اینکه شکل‌بندی که کارل مارکس در عرصه مسیر تحول و گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم توسط «جنبش پرولتاریای صنعتی» در جوامع صنعتی متروپل مطرح کرد نتوانست در عرصه میدانی واقعیت خود را نشان بدهد، چراکه کارل مارکس در مانیفست کمونیست بر پایه شکل سازماندهی جنبش کارگری آن هم به صورت جهانی (آنچنانکه مانیفست کمونیست با این شعار پایان می‌یابد: «کارگران جهان متحد شوید») بر دوقطبی شدن جامعه سرمایه‌داری و تکوین قطب جنبش عظیم کارگری در برابر قطب بورژوازی حاکم به عنوان موتور تحول در جامعه سرمایه تکیه می‌کند؛ که باید بگوئیم از زمان مارکس تا کنون حتی در یک جامعه بشر هم جامعه به صورت دو قطبی «کارگر - سرمایه‌دار» (آنچنانکه کارل مارکس می‌گفت) تحقق پیدا نکرده است.

همچنین در آغاز همین مانیفست کمونیست مارکس مدعی است که «تاریخ جهان، تاریخ جنگ‌های طبقاتی است» که در این رابطه هم باید بگوئیم که جنگ‌های طبقاتی تنها یک بخش از جنگ‌های تاریخ می‌باشند نه (آنچنانکه مارکس در مانیفست کمونیست مدعی است) «تمام جنگ‌های تاریخ فقط جنگ‌های طبقاتی هستند».

پر واضح است که همین اشتباه مارکس در «تبیین تاریخ بشر» باعث گردیده است تا تحلیل رویدادهای سیاسی توسط «تحلیل طبقاتی» به صورت «تقلیل طبقاتی» درآید نه «تحلیل طبقاتی» و بنابراین با رویکرد تحلیل طبقاتی در چارچوب منحصر کردن تمامی تضادهای بشر به جنگ و مبارزه و تضاد طبقاتی نمی‌توان به تحلیل سیاسی همه جانبه آب‌بندی شده واقع‌گرایانه چه در

عرصه بین‌المللی و چه در عرصه منطقه‌ای و چه در عرصه داخلی دست پیدا کرد؛ و اما در خصوص شکل‌بندی سازماندهی مسیر گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم برعکس آنچه کارل مارکس مطرح می‌کرد و مسیر گذار را «تنها توسط طبقه کارگر و انقلاب پرولتری و دیکتاتوری پرولتاریا و بستر تضاد رشد ابزار تولید با شیوه تولید سرمایه‌داری تعریف می‌کرد» نه تنها در طول بیش از یک قرن گذشته حتی یک نمونه انقلاب پرولتری توسط خود پرولتاریا و در شکل دیکتاتوری پرولتاریا انجام نگرفته است بلکه برعکس نخستین انقلاب کمونیستی در چارچوب رویکرد کارل مارکس توسط لنین در عقب مانده‌ترین کشور اروپا که یک کشور دهقانی بود توسط حزب طراز نوین نخبگان مارکسیستی نه طبقه کارگر و با مکانیزم حزب - دولت به صورت تک حزبی کمونیستی (نه دموکراتیک آنچنانکه مارکس می‌گفت) و تکوین دیکتاتوری پرولتاریا به عنوان شکل دولت توسط نخبگان سیاسی نه طبقه کارگر شکل گرفته است؛ که همه اینها برعکس آنچه مارکس در باب شکل‌بندی و مکانیزم تحول کمونیستی در عرصه مسیر گذار از سرمایه‌داری مطرح می‌کرد، بوده است.

یادمان باشد که کمون پاریس که در سال ۱۸۷۱ برای مدت چند ماه شکل گرفت اصلاً و ابداً در چارچوب پروژه کمونیستی کارل مارکس نبود چرا که:

اولاً کنش‌گران اصلی کمون پاریس پرودونیست‌ها بودند نه مارکسیست‌ها.

ثانیاً در اوایل تکوین کمون پاریس خود کارل مارکس جزء مخالفین کمون پاریس بود.

ثالثاً برعکس آنچه که کمونیست‌های امروز مدعی هستند اصلاً و ابداً رهبری کمون پاریس در دست طبقه کارگر پاریس نبود بلکه برعکس سربازان فرار کرده از جنگ و جوانان پاریس بودند که توسط کمیته‌های انقلابی کمون پاریس را اداره می‌کردند و البته این کمیته‌های انقلابی توسط کارگران پاریسی حمایت می‌شدند.

رابعاً اصلاً شهر پاریس در سال ۱۸۷۱ «طبقه کارگر پاریس» نداشت البته کارگران صنعتی داشت ولی این کارگران صنعتی در یک شهر که به مرحله طبقه کارگران پاریس نرسیده بودند.

خامساً عنایت داشته باشیم که انترناسیونال اول که رهبری‌اش در دست کارل مارکس بود در سال ۱۸۷۶ به علت اختلاف کارل مارکس با باکونین بر سر کمون پاریس منحل شد.

سادسا تمام ادعای کارل مارکس در منحل کردن اتحادیه کمونیستی و تکوین انترناسیونال اول این بود که انقلاب پرولتری و گذار از سرمایه‌داری نه تنها در یک شهر مثل پاریس ممکن نیست، حتی در یک کشور هم ممکن نمی‌باشد و آنچنانکه مارکس در پایان مانیفست کمونیست با شعار: «کارگران جهان متحد شوید» مطرح می‌کند، تنها توسط انقلاب جهانی کارگران جهان می‌توان به کمونیست و انقلاب کارگری و گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم و دولت کمونیستی و فروپاشی نظام سرمایه‌داری دست پیدا کرد «نه انقلاب کمونیستی در یک شهر مثل شهر پاریس.»

سابعاً خود مارکس هیرارشی انقلاب کارگری در کشورهای متروپل سرمایه‌داری بر پایه آلمان و آمریکا و انگلیس و فرانسه و در آخر روسیه مطرح کرده بود در صورتی که این هرم هیرارشیک مارکسی کاملاً عکس تحقق پیدا کرد؛ و نه تنها طبقه کارگر مورد ادعای کارل مارکس در آلمان و آمریکا و انگلیس اقدام به انقلاب کارگری نکردند و دولت سرمایه‌داری را در هم نشکستند بلکه برعکس توسط آمپورژوازه شدن طبقه کارگر کشورهای صنعتی این طبقه منحصر به فرد انقلابی کارل مارکس در صد سال گذشته به یک طبقه محافظه کار بدل شده است؛ بنابراین بدین ترتیب است که باید بپذیریم که مسیر و شکل تحول اجتماعی و سیاسی جوامع و شکل‌بندی طبقه کارگر علاوه بر اینکه صورت دینامیک دارد و علاوه بر اینکه در هر جامعه از شکل مشخص و کنکرت برخوردار می‌باشد، هرگز نمی‌تواند به صورت تعریف شده قبلی شکلی از تحول بر جامعه‌ای و مکانیزمی از شکل‌بندی و سازماندهی بر جنبشی یا طبقه‌ای و یا گروه اجتماعی از بالا تزریق کرد.

یادمان باشد که علت شکست تمامی انقلابات قرن بیستم همین تزریق شکل‌بندی حزب دولت لنینیستی بر آن انقلابات بود بطوریکه در این رابطه می‌توان داوری کرد که حتی یک انقلاب قرن بیستم هم نبود که از شکل‌بندی حزب دولت لنینیستی خارج بوده باشد. بر این مطلب بیافزائیم که از آنجائیکه کارل مارکس با رویکرد ذات‌گرایانه طبقه را تحلیل می‌کرد او بر این باور بود که «طبقه کارگر» به عنوان یک واقعیت در جامعه سرمایه‌داری وجود دارد و در چارچوب همین باور مارکس به وجود طبقه کارگر در جامعه سرمایه‌داری بود که او معتقد بود که برای سازماندهی طبقه کارگر تنها کافی است تا جنبش‌های


کارگری به حرکت درآیند، به عبارت دیگر تعیین شکل‌بندی یا مکانیزم سازمان‌یابی جنبشی به جای سازمان‌یابی حزبی برای طبقه کارگر (توسط کارل مارکس) در این رابطه مطرح شده بود که مارکس معتقد بود که در نظام سرمایه‌داری و دو قطبی شدن جامعه سرمایه‌داری طبقه به عنوان یک واقعیت وجود دارد؛ و لذا در این رابطه بود که مارکس در تبیین و تحلیل و تئوریزه کردن نظریه‌های خودش بر پایه کمونیست طبقه کارگر و یا تأیید واقعیت طبقه کارگر به عنوان یک پیشفرض همیشه قبول داشت و از اینجا بود که مارکس خود این جنبش‌های کارگری و در رأس آنها جنبش اعتصابی کارگری را آموزشگاه کارگران در عرصه سازمان‌یابی می‌دانست.

البته مارکس در عرصه شکل تحول اجتماعی به سوی سوسیالیسم هم هر چند که به انقلاب کارگری اعتقاد داشت و در «نقد برنامه گوتا» بر دیکتاتوری پرولتاریا به عنوان مدل و شکل‌بندی دولت پرولتاریا تکیه می‌کند ولی در عین حال بر این باور بود که در سه کشور آمریکا و هلند و انگلستان انقلاب کارگری می‌تواند به صورت غیر قهرآمیز انجام بگیرد؛ و البته کارل مارکس غیر از این سه کشور جهت گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم معتقد به انقلاب قهرآمیز طبقه کارگر بود. باری از آنجائیکه مارکس:

اولاً با رویکرد ذات‌گرایانه به طبقه کارگر به عنوان یک واقعیت برونی معتقد بود.

ثانیاً اعتقاد داشت که بالاخره جامعه سرمایه‌داری دو قطبی می‌شود بین اکثریت عظیم قطب پرولتاریا و اقلیت جامعه سرمایه‌داری.

ثالثاً رهائی طبقه کارگر در جامعه دو قطبی سرمایه‌داری تنها از طریق خود طبقه کارگر ممکن می‌باشد.

رابعاً طبقه کارگر از طریق مسیر جنبشی (نه حزبی) در بستر مبارزه طبقاتی می‌تواند خودش را سازماندهی کند و هرگز نباید توسط احزاب سیاسی جنبش کارگری را سازماندهی کرد بلکه تنها سازماندهی خودجوش جنبشی است که طبقه کارگر می‌تواند به صورت خودجوش سازماندهی بشوند. قابل ذکر است که در این رابطه بین رویکرد کارل مارکس و معلم کبیرمان شریعتی اختلاف جوهری وجود دارد چرا که: 

ادامه دارد





مبانی تئوریک «خود رهاسازی»

جنبش‌های چهارگانه کارگران، معلمان، دانشجویان و دانش‌آموزان ایران

نتوانسته است به جنبش سندیکائی مستقل خود دست پیدا کنند.

لذا در همین رابطه می‌باشد که دو سندیکای مستقل اتوبوس واحد و نیشکر هفت تپه در شرایط فعلی به طور کلی نابود شده‌اند، بطوریکه در جریان جنبش کارگران نیشکر هفت تپه در نیمه دوم سال ۹۷ شاهد بودیم که کارگران نیشکر هفت تپه به جای طرح بازتولید سندیکای مستقل خود در عرصه سازمان‌یابی به مکانیزم مجمع عمومی روی آوردند؛ و البته در خصوص آفت خلاء آگاهی‌های ایجابی یا آگاهی‌های پیشگامی، این آفت در طول ۴۰ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهائی حاکم فقط مختص به طبقه کارگر ایران نمی‌شود، بلکه مهمتر از آن اینکه این آفت گرفتار تمامی گروه‌های جنبشی افقی و مطالباتی جامعه ایران شده است که در این رابطه می‌توانیم به جنبش به اصطلاح اصلاح‌طلبانه ای اشاره نمائیم که از خرداد ۷۶ تا دی‌ماه ۹۶ به مدت دو دهه به عنوان گفتمان مسلط بر جامعه ایران درآمده بود و در چارچوب این گفتمان مسلط جریان به اصطلاح اصلاح‌طلبان درون و برون حکومتی و داخل و خارج از کشور بود که جنبش‌های مطالباتی خودبنیاد برای دو دهه به دنباله‌روی بی‌نتیجه از جریان‌های فرصت‌طلب به اصطلاح اصلاح‌طلبانه پرداختند.

برای آنکه جنبش‌های خودبنیاد مطالباتی صنفی و سیاسی و مدنی امروز جامعه بزرگ ایران (به خصوص چهار جنبش زیرساختی جامعه مدنی جنبشی ایران یعنی جنبش‌های

پر واضح است که ظهور هیولای نظریه ولایت فقیه افلاطونی و فقهی و صوفیانه خمینی در پروسه انقلاب ضد استبدادی مردم ایران در سال ۵۷ که عامل اصلی شکست انقلاب ضد استبدادی مردم ایران گردید، مولود و سنتز همین خلاء آگاهی‌های ایجابی یا آگاهی‌های عمودی یا آگاهی‌های پیشگامی نسبت به «چه می‌خواهند» مردم ایران بود؛ و برای فهم بیشتر این فاجعه باید عنایت داشته باشیم که عامل اصلی دنباله‌روی تمام گروه‌های اجتماعی جامعه بزرگ ایران (که در رأس آنها جنبش طبقه کارگر ایران قرار داشتند) در سال ۵۷ همین خلاء «چه می‌خواهند» بود چراکه خمینی با شعار: «شاه باید برود» و شعار: «اگر به جای شاه یزید و عمر سعد هم بیاید بهتر است» و شعار: «همه با هم» (بخوانید همه با من) خود توانست به آگاهی‌های «چه نمی‌خواهند» گروه‌های مختلف جامعه ایران در جریان پروسه جنبش ضد استبدادی مردم ایران پاسخ بدهد؛ اما از آنجائیکه در جریان شکل‌گیری جنبش ضد استبدادی مردم ایران در سال ۵۷ نه مردم و نه روشنفکران و نه پیشاهنگان جامعه ایران نمی‌دانستند که بعد از «چه نمی‌خواهند» رژیم توتالیتر پهلوی، «چه می‌خواهند» تا جایگزین آن رژیم استبدادی پهلوی بکنند، همین خلاء‌بهترین بستر جهت تزیق یکطرفه نظریه ولایت فقیه (توسط مظفر بقائی و حسن آیت و حسینعلی منتظری و سید محمد بهشتی و مجلس خبرگان به جای مجلس موسسان مورد پیشنهاد سید محمود طالقانی) به صورت نظام حقوقی و نظام سیاسی و حتی در حمایت نظام سرمایه‌داری حاکم گردید.

البته مهمتر از آن اینکه همین خلاء آگاهی ایجابی و آلترناتیوی و عمودی و «چه می‌خواهند» از بعد از تثبیت رژیم مطلقه فقهائی حاکم در میان جنبش‌های خودبنیاد افقی و جنبش‌های پیشاهنگی سه مؤلفه‌ای چریک‌گرا و ارتش خلقی و تحزب‌گرای لنینیستی عمودی هم ادامه پیدا کرد؛ که به علت این خلاء آگاهی‌های ایجابی بود که جنبش‌های خودبنیاد اجتماعی جامعه ایران از همان دهه ۶۰ به دنباله‌روی از جریان‌های برون از این جنبش‌ها در اشکال مختلف آن پرداختند و همین دنباله‌روی بود که چه در جریان جنبش‌های قومی و منطقه‌ای ایران از کردستان تا گنبد و تا بلوچستان و خوزستان همه و همه آن جنبش خودبنیاد قومی و منطقه ایران در پای رویکرد کسب قدرت سیاسی رهبران خود قربانی و نابود شدند؛ و در ادامه همین رویکرد بوده است که در طول ۴۰ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهائی حاکم جنبش کارگری ایران هنوز و هنوز حتی

کارگران و معلمان و دانشجویان و دانش‌آموزان) بتوانند وارد فرایند خود رهاسازی بشوند، بیش از همه باید به این حقیقت آگاهی داشته باشند که خود رهاسازی آنها در گرو مسلح شدن آنها به «آگاهی‌های افقی و آگاهی‌های عمودی» یا به «آگاهی‌های سلبی و آگاهی‌های ایجابی» یا به «آگاهی‌های چه نمی‌خواهند و آگاهی‌های چه می‌خواهند» می‌باشد.

۱۶ - جنبش‌های چهار گانه زیرساختی جامعه مدنی جنبشی تکوین یافته از پائین یعنی جنبش کارگران و جنبش معلمان و جنبش دانشجویی و جنبش دانش‌آموزی برای دستیابی به پروسس خود رهاسازی باید عنایت داشته باشند که:

اولاً خود رهاسازی آنها در گرو تکیه بر شعار: «آزادی و برابری و همبستگی» محمد اقبال است.

ثانیاً وحدت و همبستگی آنها در گرو سازمان‌یابی آنها می‌باشد و بدون سازمان‌یابی توسط تفرقه و تشتت هرگز و هرگز وحدت در میان آنها حاصل نمی‌شود.

ثالثاً خود رهاسازی آنها در گرو سازمان‌یابی مستقل (از حاکمیت و جریان‌ها سیاسی) و پیوند افقی و عمودی با شاخه‌های دیگر جنبش‌های مطالباتی صنفی و سیاسی و مدنی در دو جبهه بزرگ آزادی‌خواهانه و برابری‌طلبانه اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران می‌باشد.

رابعاً خود رهاسازی جنبش‌های چهارگانه زیرساختی جامعه مدنی جنبشی خودبنیاد تکوین یافته از پائین جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران در گرو اعتقاد آنها به این حقیقت است که خود رهاسازی این جنبش‌ها تنها و تنها توسط نیروهای خودشان و از درون و از پائین صورت می‌گیرد نه توسط جناح‌های درون حکومتی و جریان‌های سیاسی برون از این جنبش‌ها در داخل و خارج از کشور.

گه برون را بنگرند قال را

نی درون را بنگرند حال را

ما درون را بنگریم حال را

نی برون را بنگریم قال را

همچنین در گرو این باور است که تنها مسیر تحول خود رهاسازی این جنبش‌ها مسیر از پائین و مسیر از جامعه مدنی جنبشی خودبنیاد دو جبهه بزرگ آزادی‌خواهانه و برابری‌طلبانه می‌باشد و در گرو اعتقاد به اینکه خود رهاسازی این جنبش‌ها تنها در عرصه مبارزه سلبی و ایجابی

با نظام سرمایه‌داری مسلط بر جامعه ایران با آلترناتیوی دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای توسط اجتماعی کردن قدرت سیاسی و قدرت اقتصادی و قدرت معرفتی در راستای مبارزه با سه قدرت زر و زور و تزویر می‌باشد. «بدون تردید بیداری بزرگ و هم‌سرنوشتی مشترک چهار جنبش خودبنیاد (زیرساختی جامعه مدنی جنبشی ایران یعنی جنبش کارگران و جنبش معلمان و جنبش دانشجویی و جنبش دانش‌آموزی) بستر ساز پیوند عمودی و افقی این جنبش‌های چهارگانه در راستای ساختن جهانی بهتر و زندگی بهتر برای مردم ایران می‌شود.»

فراموش نکنیم که هیچ جنبش دموکراسی سوسیالیستی در جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران بدون پیوند عمودی و افقی چهار جنبش مستقل خودبنیاد تکوین یافته از پائین کارگری و معلمان و دانشجویان و دانش‌آموزی ممکن نیست؛ و در این رابطه (آنچنانکه قبلاً و فوقاً بارها و بارها تکرار و تاکید کرده‌ایم و از این تکرار و تاکید خود خسته نمی‌شویم) «ما اعتقادی به جداسازی جنبش زنان ایران از چهار جنبش کارگری و معلمان و دانش‌آموزی و دانشجویی نداریم»، چراکه معنای جداسازی جنبش زنان از این چهار جنبش زیرساختی جامعه مدنی جنبشی خودبنیاد ایران، به معنای آن است که این چهار جنبش مردانه می‌باشند. در صورتی که برعکس اکثریت کمی و کیفی این جنبش‌های چهارگانه (از سال ۵۷ که جنبش ضد استبدادی مردم ایران اعتلا پیدا کرده است الی الان) زنان ایران می‌باشند؛ و آنچنان این حقیقت پر رنگ می‌باشد که در مقایسه با جنبش مشروطیت که یک جنبش مردانه بود و زنان ایران در عرصه میدانی نقش چندانی نداشتند، جامعه مدنی جنبشی ایران در ۴۰ سال گذشته یک جنبش زنانه بوده است؛ که البته این موضوع خود نشانگر حرکت رو به جلو جامعه مدنی جنبشی خودبنیاد تکوین یافته از پائین آزادی‌خواهانه و برابری‌طلبانه ایران به سمت دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای به عنوان یک نظام اجتماعی (نه شکل حکومت) می‌باشد.

بنابراین در این رابطه است که می‌توانیم داوری کنیم که در چارچوب رویکرد دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای جنبش پیشگامان مستضعفین ایران دفاع از «نان و آزادی» دو روی یک سکه می‌باشند نه دو امر جدا از هم و بین «نان و آزادی» یا دو جبهه آزادی‌خواهانه و برابری‌طلبانه

دیوار چین وجود ندارد. همچنین «در رویکرد جنبش پیشگامان مستضعفین ایران دفاع از حقوق انسانی تمامی افراد جامعه و دفاع از حقوق شهروندی تمامی گروه‌های اجتماعی جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران جزو وظایف اصلی جنبش پیشگامان مستضعفین ایران می‌باشند»؛ و در همین رابطه در رویکرد جنبش پیشگامان مستضعفین ایران «بدون دموکراسی و آزادی هرگز نمی‌توان به سوسیالیسم با محوریت جامعه (نه طبقه منحصر به فرد) دست پیدا کرد»؛ و باز در همین رابطه است که «در رویکرد جنبش پیشگامان مستضعفین ایران علت و دلیل شکست سوسیالیسم کلاسیک نیمه دوم قرن نوزدهم اروپا و شکست سوسیالیسم حزب - دولت لنینیستی قرن بیستم و فروپاشی اتحادیه جماهیر شوروی و بلوک شرق در دهه قرن بیستم و علت و دلیل استحاله چین به سرمایه‌داری هار از سال ۱۹۷۸ و روسیه و گرایش ساختاری تمامی کشورهای تابع سوسیالیسم دولتی جهان از سال ۱۹۹۱ به سرمایه‌داری همین ذبح کردن دموکراسی در پای سوسیالیسم بوده است»؛ و لذا در این رابطه است که جنبش پیشگامان مستضعفین ایران بر این باور می‌باشد که سوسیالیسم پایدار تنها زمانی به عنوان یک نظام اجتماعی می‌تواند در جامعه ظهور پیدا کند که این سوسیالیسم سنتز دموکراسی تعمیق یافته سه مؤلفه‌ای (دموکراسی سیاسی و دموکراسی اقتصادی و دموکراسی معرفتی در دو عرصه سلبی و ایجابی) باشد.

باری، در این رابطه است که در رویکرد جنبش پیشگامان مستضعفین ایران جامعه مدنی جنبشی خودبنیاد آزادی‌خواهانه و برابری‌طلبانه زمانی می‌تواند نمایش جنبش مستقل اکثریت عظیم برای اکثریت عظیم و به دست اکثریت عظیم باشد که این جامعه آنچنانکه معلم کبیرمان شریعتی می‌گوید: «جامعه‌محور باشد نه فردمحور» (آنچنانکه لیبرال دموکراسی سرمایه‌داری اروپا اعتقاد دارند) و نه طبقه‌محور باشد (آنچنانکه سوسیالیست‌های کلاسیک نیمه دوم قرن نوزدهم اروپا اعتقاد داشتند). همچنین در این رابطه است که جنبش پیشگامان مستضعفین ایران بر این باورند که دموکراسی سوسیالیستی (برعکس آنچه که سوسیالیست‌های کلاسیک نیمه دوم قرن نوزدهم اروپا می‌گفتند) «یک اجبار تاریخی نیست، بلکه یک انتخاب می‌باشد» که در چارچوب تلفیق آگاهی‌های افقی جنبشی و آگاهی‌های عمودی پیشگامی تحقق پیدا می‌کنند؛ و باز

در این رابطه است که جنبش پیشگامان مستضعفین ایران بر این باور می‌باشند که «سعادت و خوشبختی را نمی‌توان به زور بر مردم ایران تزریق کرد بلکه برعکس سعادت و خوشبختی باید خود مردم ایران انتخاب نمایند» به عبارت دیگر نمی‌توان مردم را به زور به بهشت برد بلکه برعکس مردم باید خودشان بهشت را بسازند و یا انتخاب نمایند.

لذا بدین ترتیب است که ۴۳ سال است که جنبش پیشگامان مستضعفین ایران (از سال ۵۵ الی الان) بر این باور می‌باشند که «نگهداری آزادی و برابری در جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران سخت‌تر از کسب آزادی و برابری می‌باشد»؛ و این مهم هرگز حاصل نمی‌شود مگر اینکه بتوانیم دموکراسی سه مؤلفه‌ای سیاسی و اجتماعی و معرفتی در جامعه دینی ایران (توسط پروژه بازسازی اسلام تطبیقی در راستای اسلام منهای فقاقت و منهای روحانیت آنچنانکه معلم کبیرمان شریعتی تبیین و تعریف می‌کرد) نهادینه فرهنگی بکنیم. بنابراین تا زمانیکه اسلام فقاقتی دگماتیست حوزه‌های فقهی در هر شکل و فرمان در جامعه ایران برتری گفتمانی داشته باشند، از آنجائیکه مبانی اسلام فقاقتی دگماتیست حوزه‌های فقهی بر تکلیف و تبعیض و تقلید استوار می‌باشد، امکان اجتماعی کردن قدرت سه مؤلفه‌ای سیاسی و اجتماعی و اقتصادی از پائین توسط جنبش‌های خودبنیاد جنبشی وجود ندارد.

پر پیداست که برای تحقق اسلام منهای روحانیت ابتدا باید توسط دست‌یابی به اسلام بازسازی شده تطبیقی توسط «اجتهاد در اصول و فروع» (آنچنانکه معلم کبیرمان محمد اقبال بر طبل آن می‌کوبید) به اسلام منهای فقاقت دست پیدا کنیم و با نهادینه شدن اسلام بازسازی شده تطبیقی محمد اقبال و شریعتی است که خود به خود شرایط برای تحقق اسلام منهای روحانیت در جامعه ایران فراهم می‌گردد و با دست‌یابی به اسلام منهای فقاقت است که اسلام می‌تواند بستر ساز تحول فرهنگی در جامعه دینی ایران از پائین بشود، همان تحول فرهنگی که خود بستر ساز تحول اجتماعی و تحول اقتصادی و تحول سیاسی از پائین می‌شود. ◻

پایان



فرار و فرود جنبش زنان ایران

رکود یا اعتلا؟ تدافع یا تعادل؟

۶۲ - دسترسی زنان ایران به حقوق مدنی و اجتماعی و سیاسی در یک جامعه فقه‌زده و سنت‌زده و استبدادزده امری غیر دموکراتیک می‌باشد.

۶۳ - تا زمانیکه جامعه ایران از «جامعه سنتی» به «جامعه مدنی» استحاله پیدا نکنند، امکان ظهور «زن اجتماعی» در جامعه ایران نیست.

۶۴ - استحاله «جامعه سنتی» به «جامعه مدنی» تنها زمانی در جامعه بزرگ ایران امکان‌پذیر می‌باشد که توسط «پروژه بازسازی اسلام محمد اقبال لاهوری» بتوانیم به «پروژه اسلام منهای روحانیت» یا «اسلام منهای فقهت شریعتی» دست پیدا کنیم.

۶۵ - جنبش زنان ایران زمانی می‌توانند بر چرخه معیوب امروز جامعه ایران فائق بیایند که جنبش زنان ایران بتوانند به صورت فراگیر افقی و عمودی با دو جبهه بزرگ آزادی‌خواهانه و برابری‌طلبانه پیوند حاصل کنند.

۶۶ - خواسته مشترک جامعه زنان ایران که بستر ساز استقلال جنبش زنان ایران می‌باشد عبارتند از:

الف - رفع ستم جنسیتی.

ب - برابری حقوق با مردان.

۶۷ - رژیم مطلقه فقهت از آغاز تکوین حاکمیت خود در دهه ۶۰ توسط:

۵۵ - در عرصه گفتمان شدن جنبش‌هاست که مفاهیم و ایده‌های نو از دل گفتمان مسلط برای جامعه حاصل می‌گردد.

۵۶ - موضوع مبارزه با حجاب اجباری چشم اسفندیار اسلام فقهتی و اسلام روایتی و اسلام ولایتی هزار ساله حوزه‌های فقهی می‌باشد.

۵۷ - مطالبات بخش زنان جنبش کارگری ایران در این شرایط عبارتند از:
الف - مبارزه علیه بیکاری.

ب - مبارزه برای دستمزد مناسب.

ج - حق تشکل.

د - ایمنی محیط کار.

ه - ممنوعیت کار کودکان.

ز - قانون کار مناسب.

ه - دستمزد برابر با مردان.

۵۸ - از میدان‌های اصلی کارزار فمینیستی زنان ایران جنبش‌های مطالباتی خودجوش و خودسازمانده می‌باشد.

۵۹ - مبارزه زنان ایران در عرصه جنبش‌های خودجوش و خودسازمانده و دینامیک علاوه بر اینکه باعث می‌گردد تا زنان و مردان در جنبش‌های مطالباتی به هدف مشترک‌شان نزدیک بشوند، باعث می‌شود تا کمک موثری به استواری دموکراسی در جامعه ایران بکند، زیرا این مشارکت برای پیشبرد مبارزات دموکراتیک کل جامعه ایران ضرورت دارد.

۶۰ - عدم کامیابی برخی از کمپین‌ها جنبش زنان ایران در رسیدن به اهدافشان در سال‌های اخیر معلول فقدان پیوند این مبارزات با جنبش‌های مطالباتی بوده است.

۶۱ - مبارزات جنبش زنان ایران برای دستیابی به حقوق مدنی و حقوق اجتماعی و حقوق سیاسی خود نمی‌تواند از مبارزات سیاسی جامعه ایران برای رسیدن به یک نظام دموکراتیک تکوین یافته از پائین جدا باشد.



الف - اجباری کردن حجاب.

ب - لغو قانون حمایت از خانواده.

ج - برقراری حکم سنگسار.

د - سلب حق حضانت.

ه - محروم کردن زنان از قضاوت.

و - پائین آوردن سن ازدواج، باعث اعتلای جنبش زنان ایران شد.

۶۸ - در جامعه امروز ایران به علت رویکرد زن‌ستیزانه رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم سهم زنان از اشتغال به کمتر از ۲۰ درصد رسیده است و به زنان دستمزد کمتر از مردان می‌دهند و به علت عدم حمایت دولت به دلیل مرخصی زایمان زنان متأهل را از کار اخراج می‌کنند و زنان از حق طلاق و سرپرستی فرزندان محروم می‌باشند و شکاف جنسیتی در بازار کار توسط قانون بازنشستگی زودرس زنان عمیق‌تر شده است.

۶۹ - بدون مشارکت همه جانبه مدنی و اجتماعی و سیاسی و اقتصادی جامعه زنان ایران توسعه و پیشرفت پایدار در جامعه ایران غیر ممکن می‌باشد.

۷۰ - از آنجائیکه زنان ایران در جامعه امروز ایران خود بخشی از نیروی کار می‌باشند، بنابراین مطالبات و منافع یکسانی با عموم کارگران دارند و با جنبش کارگری پیوند ناگسستنی دارند.

۷۱ - زنان ایران تنها در عرصه یک حرکت بزرگ و فرسایشی رو به جلو هست که می‌توانند به آگاهی سیاسی و طبقاتی و اجتماعی و صنفی دست پیدا کنند و به سازماندهی و وحدت درونی خود دست پیدا کنند.

۷۲ - جامعه زنان ایران تنها توسط خواست‌های مطالباتی خودشان است که در جنبش زنان و جنبش‌های مطالباتی شرکت می‌کنند.

۷۳ - جنبش زنان فقط در داخل کشور می‌تواند معنا داشته باشد، بنابراین هر گونه ایجاد جنبش‌های موازی جنبش زنان در خارج از کشور توسط جریان‌های سیاسی آب در

هاون کوبیدن است.

۷۴ - بدون انسجام تئوریک جنبش زنان ایران نمی‌تواند استقلال و هویت و استراتژی خود را در یک حرکت درازمدت فرسایشی رو به جلو حفظ نمایند.

۷۵ - با خودی کردن جنبش زنان ایران توسط جریان‌های سیاسی برانداز خارج‌نشین نباید گذاشت جبهه «نان و آزادی» در داخل کشور از هم جدا بشوند.

۷۶ - اگر جنبش زنان ایران دموکراسی سه مؤلفه‌ای (اجتماعی کردن قدرت مثلث سیاسی و اقتصادی و معرفتی) به عنوان یک نظام اجتماعی (نه یک نظام صرف سیاسی) تعریف می‌کنند و «دموکراسی سه مؤلفه‌ای را یک پروسه می‌دانند نه یک پروژه» و «دموکراسی سوسیالیستی یک فرایند می‌دانند نه یک فرآورده»، باید دموکراسی با چنین رویکردی از زمان تکوین و اعتلای جنبش زنان ایران تمرین بشود، چراکه دموکراسی فقط خاص یک زمان مشخص نیست. بدون تردید جامعه‌ای و گروهی که دموکراسی را از آغاز تکوین حرکت خود تجربه و تمرین نکنند، در عرصه نظام‌سازی و نهادینه کردن دموکراسی در سه مؤلفه قدرت سیاسی و اقتصادی و معرفتی هرگز نخواهند توانست موفق بشوند.

اشکال جنبش‌های دموکراسی‌خواهانه جامعه ایران در طول ۱۵۰ سال گذشته این بوده است که آنها دموکراسی را فقط برای مرحله‌ای و برای بخشی از نظام قدرت می‌خواستند و نه تنها به دموکراسی به عنوان نظام صرف سیاسی نگاه می‌کردند و نه تنها معتقد به دموکراسی تزریقی از بالا بودند، بلکه مهمتر از همه اینکه بدون تمرین قبلی دموکراسی در حرکت خود می‌خواستند خود معمار دموکراسی در جامعه بزرگ ایران بشوند، که البته همه این تلاش‌ها شکست خورده است، بنابراین جنبش زنان ایران علاوه بر اینکه در عرصه «پروژه انسجام تئوریک خود» باید بر دموکراسی سه مؤلفه‌ای به عنوان نظام اجتماعی تکیه کنند، در خصوص تمرین دموکراسی باید در تمامی مراحل حرکت جنبش زنان ایران اهتمام بورزند. لذا از اینجا است که «دموکراسی سه مؤلفه‌ای باید هم به صورت یک پروسه فرهنگی وهم به



صورت پروسه سیاسی و هم به صورت پروسه اجتماعی و هم به صورت یک پروسه تشکیلاتی و سازماندهی درآید.»

برای نهادینه کردن دموکراسی به عنوان یک پروسه فرهنگی در جامعه بزرگ ایران باید ابتدا توسط پروژه اصلاح دینی یا بازسازی اسلام محمد اقبال لاهوری بسترها جهت تحقق اسلام منهای فقهات شریعتی که همان شعار اسلام منهای روحانیت شریعتی می‌باشد فراهم نمائیم، چراکه در جامعه فقه‌زده و سنت‌زده امروز ایران (که فقه دگماتیست حوزه‌های فقهی جامعه ایران را بدل به جامعه‌ای تکلیف‌مدار و تبع‌دگرا و تقلیدگرا کرده است) امکان استحاله جامعه سنتی به جامعه مدنی که بسترساز پروسه فرهنگی است وجود ندارد. بدین خاطر در این رابطه است که جنبش زنان ایران باید در راستای تحقق پروسه فرهنگی دموکراسی در جامعه ایران بر تحقق پروژه بازسازی اسلام تطبیقی محمد اقبال و پروژه اسلام منهای فقهات و منهای روحانیت شریعتی تاکید بورزند.

۷۷ - جنبش زنان ایران در عرصه تبیین استراتژی خود باید بر این امر تاکید بورزند که راه دموکراسی سه مؤلفه‌ای آنچنانکه ماندلا هم می‌گوید راهی کوتاه نیست بلکه راهی بس دراز است و جریان‌هایی که می‌خواهند راه دموکراسی سه مؤلفه‌ای را در جامعه بزرگ ایران کوتاه کنند شکست می‌خورند و مجبور به پرداخت هزینه بیشتری در این رابطه خواهند شد.

۷۸ - جنبش زنان ایران باید عنایت داشته باشند که هر گونه تحول از پائین در جامعه زنان ایران در گرو استحاله زن سنتی به انسان اجتماعی است چراکه بدون استحاله زن سنتی به انسان اجتماعی در جامعه بزرگ ایران امکان تحول دموکراتیک اجتماعی در جامعه ایران وجود ندارد و از آنجائیکه برای استحاله انسان اجتماعی از جامعه زن سنتی ایرانی نیازمند به تحول فرهنگی تکوین یافته از پائین جامعه هستیم، تحول فرهنگی در جامعه دینی ایران سنتز اصلاح دینی یا بازسازی اسلام تطبیقی محمد اقبال و در ادامه آن تکیه بر پروژه اسلام منهای فقه یا اسلام منهای روحانیت شریعتی می‌باشد.

۷۹ - جنبش زنان ایران باید بر این باور باشند که تا زمانیکه جامعه زنان به آزادی‌های مدنی و اجتماعی و سیاسی دست پیدا نکنند جامعه ایران نمی‌تواند به آزادی سه مؤلفه‌ای مدنی و اجتماعی و سیاسی برسد.

۸۰ - جنبش زنان ایران در ادامه حرکت جنبشی خود در مرحله گفتمان‌سازی باید بر پیوند دو گفتمان «عدالت و آزادی» تاکید بورزند. تکیه تک مؤلفه‌ای بر یکی از این دو گفتمان باعث سکتاریست جنبش زنان ایران می‌شود.

۸۱ - جنبش زنان ایران باید عنایت داشته باشند که این جنبش به عنوان نماینده جامعه زنان ایران باید همواره یک هویت مستقل مدنی داشته باشند و در فرایند تحزب‌گرائی هم جنبش زنان ایران نباید این جنبش را در قالب حزب عمودی مانند دهه ۲۰ حزب توده قالب‌ریزی کنند، چرا که فرایند جنبشی معرف حرکت افقی می‌باشد، در صورتی که فرایند حزبی معرف حرکت عمودی استراتژی اقدام عملی سازمان‌گرایانه جامعه مدنی جنبشی خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر و دینامیک تکوین یافته از پائین می‌باشد.

۸۲ - جنبش زنان ایران برای توده‌ای کردن پایگاه اجتماعی خود در میان جامعه زنان ایران و نفوذ به اعماق پائینی‌های جامعه بزرگ ایران باید تلاش نمایند که این رویکرد خود را در سه مرحله به انجام برسانند. مرحله اول استحاله زن سنتی به زن اجتماعی، مرحله دوم استحاله زن اجتماعی به زن مدنی و مرحله استحاله زن مدنی به زن سیاسی است.

۸۳ - برای فهم پتانسیل جنبش زنان ایران در شرایط فعلی جامعه ایران تنها کافی است در مقایسه با سال ۵۷ (که جنبش زنان ایران برای اولین بار به صورت فراگیر وارد عرصه مبارزه ضد استبدادی با رژیم کودتائی و توتالیتر پهلوی شدند) عنایت داشته باشیم که در سال ۵۷ تعداد زنان تحصیل کرده بالای دیپلم در کل کشور ۵۰۰ هزار نفر بود در صورتی که در جامعه امروز ایران در داخل کشور تنها یک میلیون و نهصد هزار زن مشغول تحصیل در دانشگاه‌ها می‌باشند. □

پایان



«ما» چه می‌گوئیم؟

به ارث رسیده، بیشتر از گرایش اخباریون به این روایت‌ها بوده است. آنچنانکه برای ما معلوم نشد که بالاخره جنگ بین اخباریون و اصولیون حوزه‌های فقهاتی برای چه بود؟

باری، بدون تردید ریشه جنگ بین دو گروه از روحانیت از جمله مشروطه‌خواهان و مشروعه‌خواهان همان روحیه تعبدگرایانه و قهرمان‌خواهانه مردم ایران بوده است که به علت جوهر دینی جامعه ایران و روحیه مذهبی مردم ایران و حاکمیت اسلام فقهاتی و جوهر تکلیف‌گرایانه و تقلیدمدار و تعبدگرای اسلام فقهاتی حوزه‌های فقهی این همه باعث شده است تا در طول ۱۵۰ ساله عمر حرکت تحول‌خواهانه جامعه ایران همین روحیه قهرمان‌خواهی و تکیه بر رهبری فردی در عرصه مبارزه، جامعه ایران را به سمت روحانیت حوزه‌های فقهاتی بکشاند؛ که این آفت بزرگ هم در جنبش مشروطیت شاهد بودیم و هم در جنبش دموکراسی‌خواهانه دکتر محمد مصدق (که با ظهور قطب‌های قدرت اجتماعی و اسلام فقهاتی مثل سید ابوالقاسم کاشانی و بهبهانی و بروجردی در دهه ۲۰ بستر کودتا ۲۸ مرداد و شکست جنبش دموکراسی‌خواهانه دکتر محمد مصدق فراهم گردید هر چند که خود حرکت مصدق چه در فاز اول ملی کردن صنعت نفت و چه در فاز دولت دو ساله او تحت عنوان جنبش دموکراسی‌خواهانه به علت جایگاه کاریزماتیک او، یک رهبری فردی بود و تلاش مصدق در راستای تشکیل جبهه ملی به علت اینکه حرکتی از بالا بود هم نتوانست رهبری او از حالت فردی خارج کند) به هر حال همین رهبری فردی او باعث گردید تا در فرایند پسا کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ و در

۱۰ - ما می‌گوئیم در عرصه آسیب‌شناسی تمامی جنبش‌های مطالبه‌گرایانه ۱۵۰ ساله گذشته حرکت تحول‌خواهانه جامعه بزرگ ایران از مشروطیت تا جنبش ملی کردن صنعت نفت و دموکراسی‌خواهانه دکتر محمد مصدق و جنبش ضد استبدادی سال ۵۷ مردم ایران و جنبش به اصطلاح اصلاح‌طلبانه رنگارنگ از سفید تا سبز و بنفش آن و جنبش‌های خودجوش و خودسازمانده تکوین یافته از پائین در طول ۴۰ سال گذشته و خیزش‌های متمیزه فقرستیزانه همه و همه اینها دارای یک آسیب مشترک محوری بوده‌اند که آن آسیب مشترک محوری عبارت است از «رویکرد این جنبش‌ها بر رهبری فردی به جای رویکرد آنها بر رهبری جمعی»، لذا در چارچوب این تکیه بر رهبری فردی بوده است که همه اینها علاوه بر اینکه آنچنانکه فروغ فرخزاد می‌گوید: «که خواب دیدیم که کسی می‌آید»، به دنبال یک رهبری از بیرون خود بوده‌اند، پیوسته از این رهبران قهرمانان اسطوره‌ای می‌ساختند و به هزینه نابودی پتانسیل رهبری خودشان، عکس آنها را در سطح کره ماه قرار می‌داده‌اند و تا زمانی که این قهرمانان خودساخته ظاهر نمی‌شدند همبستگی و پیوستگی و اعتدالی این جنبش‌ها آنچنانکه در سال‌های ۵۶ و ۵۷ شاهد بودیم حاصل نمی‌شد؛ و البته به موازات آن اگر قهرمانان آنها بنابه عللی به انحراف می‌افتادند و یا به علت شکست سیاسی و نظامی از صحنه غایب می‌شدند، بلافاصله و به موازات آن جنبش‌های فوق وارد فرایند رکود می‌شدند و تا ظهور قهرمانی دیگر این جنبش‌ها وارد فرایند بازتولید حرکت گذشته خود نمی‌شدند.

این آسیب بزرگ جنبش‌های مطالباتی و سیاسی و اجتماعی جامعه ایران در طول ۱۵۰ سال گذشته جامعه ایران از مشروطیت الی الان ادامه داشته است. آنچنانکه در مشروطیت اول جنگ بین مشروعه‌خواهان و مشروطه‌خواهان مولود همین جنگ بین لیدرهای روحانی آنها (از جناح آخوند خراسانی و نائینی و طباطبایی و بهبهانی که طرفدار مشروطه بودند گرفته تا جناح شیخ فضل الله نوری و سید کاظم یزدی) بوده است. بطوریکه اگر در این رابطه داوری کنیم که جنگ مشروطه‌خواهان و مشروعه‌خواهان جنگ بین لیدرهای روحانی حوزه‌های فقهاتی بوده است، داوری دور از ذهنی نکرده‌ایم، آنچنانکه قبل از جنبش مشروطه، همین جنگ بین جناح‌های درونی حوزه‌های فقهاتی شیعه سالیان سال به صورت جنگ بین اخباریون و اصولیون مادیت پیدا کرده بود، آنچنانکه دیدیم که در جنگ بین اخباریون و اصولیون حوزه‌های فقهاتی هر چند به ظاهر اصولیون پیروز شدند ولی گرایش اصولیون پیروز شده به روایت‌های

دوران حبس تبعید او به احمدآباد و بالاخره در دوران پسا وفاتش جنبش‌های اجتماعی طرفدار او وارد فرایند رکود بشوند و تا کنون که مدت ۶۶ سال از کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ می‌گذرد همین روحیه قهرمان‌خواهی و اعتقاد به رهبری فردی جامعه ایران از نخبگان تا طبقه متوسط شهری و پائینی‌ها جامعه ایران نتوانسته‌اند به بازتولید جنبش رهائی‌بخش خود در زمان مبارزه دکتر محمد مصدق دست پیدا کنند.

بر این مطلب بیافزائیم که آسیب «رهبری فردی و قهرمان‌سازی» مردم ایران، از قیام ۱۵ خرداد ۴۲ تا انقلاب ۵۷ و فرایند اولیه پسا این انقلاب چهره‌ای تراژیک پیدا کرد، چراکه از قیام ۱۵ خرداد ۴۲ تا انقلاب ۵۷ (برعکس دوران مشروطیت و جنبش ملی کردن صنعت نفت که روحانیت دگماتیست حوزه‌های فقهی رهبری مردم را از بالا در دست گرفته بودند) آن رهبری دست‌های و گروهی و جناحی روحانیت دگماتیست حوزه‌های فقهی «حالت فردی پیدا کرد» و خمینی بدون رقیب قابل ذکری به صورت تک سوار مبارزه با دربار رژیم کودتائی و توتالیتر پهلوی در آمد و از اینجا بود که خمینی از هر تاکتیکی استفاده می‌کرد تا دربار کودتائی و توتالیتر پهلوی را در برابر حوزه‌های فقهی شیعه و مشارکت دادن آنها در قدرت وادار به عقب‌نشینی سازد. تاکتیک‌های خمینی در این رابطه آنچنان سیال بود که حتی در دیسکورس ماکیاولی قابل جمع‌بندی نمی‌باشد. از مبارزه بر علیه حقوق زنان ایران و حق انتخاب آنها گرفته تا مخالف با کاپیتولاسیون و مخالفت با مشروطیت و شهید خواندن شیخ فضل الله نوری و هم داستان شدن با چهره‌هایی مثل جلال آل احمد جهت مخالفت با روشنفکران و طرح آلترناتیوی روحانیت آنچنانکه جلال آل احمد در کتاب «غرب‌زدگی» و «خدمت و خیانت روشنفکران» دنبال می‌کرد و تا تکیه بر طیب حاجی رضائی و افراد مثل او جهت برپائی قیام ۱۵ خرداد و تا شعار همه با هم سال ۵۷ او و موضع‌گیری آنچنانی او در پاریس با خبرنگاران همه و همه تاکتیک‌های خمینی را در این عرصه تشکیل می‌داد.

البته باید عنایت داشته باشیم که هر چند خمینی در عرصه اتخاذ تاکتیک جهت مبارزه با دربار کودتائی و توتالیتر پهلوی تلورانس داشت، ولی نباید فراموش کنیم که در طول ۱۵ سال مبارزه‌اش با دربار کودتائی و توتالیتر پهلوی او ثبات

استراتژی داشت، چراکه در تحلیل نهائی خمینی به دنبال مشارکت در قدرت سیاسی بود که همین ثبات استراتژی او بسترساز هژمونی او بر جنبش ضد استبدادی سال ۵۷ مردم ایران گردید؛ و در این عرصه بود که او توانست جایگاه کاریزماتیک خودش در جامعه ایران تثبیت نماید. البته آنچه در این رابطه بیشتر قابل توجه و تاکید ما می‌باشد اینکه برعکس رویکرد روحانیت حوزه‌های فقهی در فرایند مشروطیت تا جنبش دموکراسی خواهانه دکتر محمد مصدق، خمینی از سال ۴۶ توسط تدوین نظریه ولایت فقیه (بر سه پایه فلسفه سیاسی افلاطونی که معتقد به حکومت فلاسفه و نخبگان بود و ولایت کلامی پیامبر اسلام و قدرت فقها در دوران غیبت امام زمان ملاً احمد نراقی) علاوه بر اینکه او توسط نظریه ولایت فقیه خود توانست بر خلاف رویکرد خودش در کتاب «کشف الاسرار» رویکرد مشروطیت را به تاسی و تقلید از جلال آل احمد به چالش بکشد و نظریه ولایت فقیه خودش را به عنوان آلترناتیو نظریه مشروطیت مطرح نماید، او توسط نظریه ولایت فقیه خود توانست همان رهبری فردی رویکرد فردگرایانه مردم ایران را در عرصه رهبری تئوریزه کلامی و فقهی و سیاسی افلاطونی بکند؛ و اوج فاجعه آنجا بود که در پروسه تکوین جنبش ضد استبدادی مردم ایران در سال ۵۷ نظریه ولایت فقیه خمینی همراه با تثبیت هژمونی او بر جنبش ضد استبدادی مردم ایران به عنوان تنها آلترناتیو نظری و میدانی «ولایت سلطانی رژیم کودتائی و توتالیتر پهلوی مطرح گردید»، هیولای رژیم مطلقه فقهی حاکم که در طول ۴۰ سال گذشته عمر خود بر جامعه ایران، بربریت سیاسی و بربریت اقتصادی و بربریت اجتماعی و بربریت فرهنگی و بربریت زیست محیطی و غیره بر جامعه بزرگ ایران تحمیل کرده است همه و همه مولود همین نهادینه شدن ولایت فقیه در عرصه‌های حقوقی و سیاسی و اقتصادی و اجتماعی بر جامعه ایران بوده است.

همچنین ظهور جنبش به اصطلاح اصلاح‌طلبانه از درون هیولای رژیم مطلقه فقهی از خرداد ۷۶ الی الان که برای مدت دو دهه به عنوان گفتمان مسلط بر جامعه ایران در آمده است در رنگ‌های مختلف سفید و سبز و بنفش آن، سنتز و مولود همین رویکرد رهبری فردگرایانه و قهرمان‌سازانه جامعه ایران می‌باشد که از خرداد ۷۶ این رهبری فردی و قهرمان‌سازی ابتدا در لباس سید محمد خاتمی ظاهر شد و

مدت ۸ سال او بر شانه مردم ایران سوار شد و وارد ساختمان پاستور گردید (البته سید محمد خاتمی در زمان خداحافظی از ساختمان پاستور اعلام کرد که من یک تدارکاتچی بیشتر نبودم) و در جریان جنبش سبز هم همین روحیه اعتقاد به رهبری فردی و قهرمان‌سازی طبقه متوسط شهری جامعه ایران باز تکرار شد، آنچنانکه در جریان راه‌پیمائی ۲۵ خرداد ۸۸ خیابان آزادی شاهد بودیم، تنها در تهران بیش از ۴ میلیون نفر میرحسین موسوی را بر دوش کشیدند و از او حمایت کردن، ولی در آخر همین میرحسین موسوی نه تنها نتوانست جنبش سیاسی و مطالباتی سبز را مدیریت کند و این جنبش عظیم اجتماعی در غیبت فیزیکی یا دوران حصر او متلاشی شد و به رکود کشیده شد، بلکه مهمتر از آن اینکه قهرمان جنبش سبز میرحسین موسوی در بیانیه‌های متعدد خود به مردم ایران حداکثر وعده بازگشت به دوران طلایی دهه ۶۰ خمینی می‌داد **فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ**.

باری، بدین ترتیب بوده است که در طول ۱۵۰ سال گذشته حرکت تحول‌خواهانه جامعه بزرگ ایران محوری‌ترین آفتی که باعث شکست و انحراف تمامی جنبش‌های مطالباتی و صنفی و سیاسی جامعه ایران شده است همین رویکرد فردگرایانه رهبری و قهرمان‌سازی این جنبش‌ها بوده است که این رویکرد اعتقاد به رهبری فردی جامعه ایران در طول ۱۵۰ سال گذشته باعث گردیده است که:

اولاً برعکس مغرب زمین رویکرد برنامه‌گرایانه و رویکرد ایجابی و آینده‌نگری و در ادامه آن رویکرد تحزب‌گرایانه در جامعه ایران تضعیف بشود.

ثانیاً برعکس جوامع مغرب زمین، در جامعه ایران جنبش‌های مطالباتی و سیاسی و صنفی مؤخر بر ظهور قهرمانان و چهره‌های کاریزماتیک تکوین پیدا کنند و فاجعه‌تر آنکه حتی احزاب سیاسی (برعکس کشورهای دارای دموکراسی که مولود حرکت جنبش‌ها و به نمایندگی سیاسی جنبش‌ها تکوین پیدا می‌کنند) در جامعه ایران دست‌ساز همین لیدرها و قهرمانان مردم بوده‌اند، بطوریکه در این رابطه دیدیم که حتی تمامی احزاب ملی دوران مصدق در ادامه حرکت خود مصدق در جامعه ایران تکوین پیدا کردند، نه بر پایه جنبش‌های خودجوش و خودسازمانده دینامیک تکوین یافته از پائین و با ز در این همین رابطه است که در دهه ۲۰ تمامی جنبش‌های اجتماعی ایران (به غیر از آن دسته که تحت تأثیر جبهه ملی و مصدق بودند) متأثر

و متأسی از حزب توده ایران و رویکرد وارداتی او از اتحاد جماهیر شوروی و استالینیسیم بودند و باز در این رابطه بود که خمینی در دوران رهبری خودش در دهه ۶۰ یکشنبه به صورت فله‌ای با یک دستور حتی حزب جمهوری اسلامی و سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی را هم منحل کرد؛ و باز به این ترتیب است که شاهدیم که در طول ۴۰ سال گذشته رژیم مطلقه فقهاتی در دوران انتخابات احزاب سیاسی دست‌ساز حکومت مانند قارچ یکشنبه از زمین می‌رویند و پس از انتخابات تمامی این احزاب به یکباره آب می‌شوند و در زمین فرو می‌روند.

بنابراین بدین ترتیب است که تا زمانیکه این رویکرد «فردگرایانه و قهرمان‌خواهانه در رهبری» جنبش‌های اجتماعی و سیاسی و صنفی مطالبه‌گرایانه جامعه بزرگ ایران تغییر نکند، جنبش‌های اجتماعی و سیاسی و صنفی جامعه ایران نمی‌توانند حرکت خودشان به سوی آینده از قبل پیش‌بینی شده هدایت نمایند؛ و بدون تردید آنچنانکه در طول ۱۵۰ سال گذشته شاهد بوده‌ایم همین آفت باعث می‌گردد تا این جنبش‌ها در تحلیل نهائی بز اخفش جریان‌های قدرت سه مؤلفه‌ای طبقه حاکم بشوند. تنها عاملی که می‌تواند جامعه بزرگ ایران را از آفت رهبری فردگرایانه و رویکرد قهرمان‌خواهی نجات بدهد، «تکیه بر جنبش‌های خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر دینامیک مستقل (از حاکمیت و جریان‌های سیاسی) و تکوین یافته از پائین است» که به صورت همه جانبه در طول دو سال گذشته به خصوص در فرایند پسا انتخابات اردیبهشت ۹۶ دولت دوازدهم، به یک باره با اعتلای جنبش مالباختگان، این جنبش‌های خودجوش و خودسازمانده مطالباتی و سیاسی و صنفی اعتلا پیدا کردند و بدون تردید بزرگترین خودویژگی این جنبش‌ها همان پتانسیل خودسازماندهی و خودرهبری و خودمدیریتی و دینامیک بودن آنها و همچنین تکوین یافتن از پائین می‌باشد که برآیند همه اینها در عرصه پروسس این جنبش‌ها «ظهور رهبری جمعی» تکوین یافته از درون خود این جنبش‌ها می‌باشد که به صورت دینامیک این رهبری جمعی به عنوان یک رویکرد می‌تواند جایگزین رویکرد اعتقاد به رهبری فردی یا قهرمان‌سازی گذشته جامعه ایران بشود. ■

ادامه دارد

«جنبش روشنگری ارشاد شریعتی» اکنون در چرخه

«بحران استراتژی» و «بحران هدایت‌گری عملی»

و «بحران تئوری برنامه سیاسی» قرار دارد

مبارزه دموکراسی‌خواهانه و عدالت‌طلبانه در جامعه ایران را محکوم به شکست می‌داند و به عبارت دیگر در استراتژی شریعتی، بر پایه شعار سه مؤلفه‌ای فوق، مبارزه دموکراسی‌خواهانه و برابری‌طلبانه در جامعه فقه‌زده و استبدادزده و استثمارزده و استعمارزده و استخفاف‌زده و تصوف‌زده ایران، در گرو «مبارزه با بحران فرهنگی موجود توسط تکیه بر آگاهی‌های دینی و طبقاتی و سیاسی و اجتماعی می‌باشد.»

ثانیاً در چارچوب شعار استراتژیک «آگاهی، آزادی و برابری» شریعتی با تقدم «آزادی بر برابری» تنها بر سوسیالیسمی تکیه می‌کند که از مسیر دموکراسی سه مؤلفه‌ای مورد اعتقاد او یعنی اجتماعی کردن سه مؤلفه قدرت سیاسی و قدرت اقتصادی و قدرت معرفتی حاصل بشود؛ و بنابراین بدین ترتیب است که مطابق این شعار شریعتی مدل آلترناتیو سرمایه‌داری موجود که همان مدل «دموکراسی سوسیالیستی» (نه سوسیال دموکراسی برنشتاینی دولت رفاه سرمایه‌داری انترناسیونال دوم اروپا) می‌باشد، مطرح می‌کند که مطابق آن تنها از مسیر «دموکراسی به عنوان یک پروسس» (نه یک پروژه) است که می‌توان به اجتماعی کردن سه مؤلفه قدرت دست پیدا کرد؛ و از اینجاست که می‌توان نتیجه گرفت که در رویکرد شریعتی هر گونه تلاش عدالت‌طلبانه یا برابری‌خواهانه و سوسیالیستی جز از بستر مدل دموکراسی

۳ - «اسلام منهای روحانیت» و «اسلام منهای فقه، فقاقت» و «نجات اسلام قبل از مسلمین» و «تقدم تحول فرهنگی بر تحول اجتماعی و اقتصادی و سیاسی» و «پیوند بازسازی تطبیقی عملی و نظری» و «مبارزه آلترناتیوی با مناسبات سرمایه‌داری حاکم بر جامعه ایران» از اصول محوری استراتژی جنبش روشنگری شریعتی (در فرایند پنج ساله ۴۷ تا ۵۱ حسینییه ارشاد او) می‌باشد. آنچنانکه قبلاً هم مطرح کردیم، شعار محوری و استراتژیک و جامعه‌سازانه شریعتی (در فرایند پنج ساله ۴۷ - ۵۱ جنبش روشنگری ارشاد او) همان شعاری می‌باشد که شریعتی در نیمه دوم سال ۵۱ و در اواخر کار حسینییه ارشاد (قبل از بسته شدن حسینییه ارشاد توسط دستگاه ساواک رژیم کودتائی و توتالیتر پهلوی و در شب‌های سوگواری امام علی در ماه رمضان سال ۵۱) توسط کنفرانس «قاسطین و مارقین و ناکثین» مطرح کرده است و عبارتند از: «آگاهی، آزادی، برابری»

مضمون اجتماعی این شعار استراتژیک شریعتی زمانی بیشتر مشخص می‌شود که این شعار محوری شریعتی را با شعار محوری انقلاب کبیر فرانسه (که عبارت بود از «آزادی و برابری و برادری») و شعار محوری انقلاب کبیر اکتبر ۱۹۱۷ روسیه (که عبارت بود از: «صلح، نان و آزادی») و شعار محوری جنبش بازسازی عملی و نظری محمد اقبال (که عبارت بود از: «برابری و آزادی و مسئولیت مشترک» یا «آزادی و برابری و همبستگی») مقایسه کنیم.

پر پیداست که به لحاظ مضمون اجتماعی و پتانسیل تغییر اجتماعی و جامعه‌سازانه شعار استراتژیک «آگاهی، آزادی و برابری» شریعتی، هم از شعار انقلاب کبیر فرانسه و هم از شعار انقلاب کبیر اکتبر و حتی از شعار استراتژیک محمد اقبال لاهوری هم قوی‌تر و دینامیک‌تر می‌باشد. چراکه:

اولاً در این شعار با تقدم مؤلفه «آگاهی» بر «آزادی و برابری» شریعتی در عرصه تحول و تغییر اجتماعی بر «تحول فرهنگی» و مبارزه ریشه‌ای با بحران فرهنگی موجود در جامعه دینی ایران تکیه می‌نماید؛ و مبارزه با بحران فرهنگی توسط پروژه بازسازی اسلام قبل از مسلمین، بستر ساز «تحول اجتماعی و تحول اقتصادی و تحول سیاسی می‌داند» و بدون تحول فرهنگی بر پایه آگاهی‌های دینی و اجتماعی و طبقاتی و سیاسی هر گونه



سه مؤلفه‌ای محکوم به شکست می‌باشد. و مع الوصف دلیل و علت شکست سوسیالیسم دولتی و یا سوسیالیسم اردوگاهی و یا سوسیالیسم حزب دولت لنین در قرن بیستم و همچنین شکست سوسیالیسم کلاسیک نیمه دوم قرن نوزدهم اروپا از نظر شریعتی همین دور زدن و تعلیق دموکراسی جهت رسیدن به سوسیالیسم بوده است.

در رویکرد شریعتی تا زمانی که «سوسیالیسم در بستر دموکراسی سه مؤلفه‌ای تعریف نشود» هرگز قابل حصول اجتماعی نمی‌باشد. بنابراین در این رابطه است که جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در طول ۴۳ سال گذشته حرکت درونی و برونی خود (از خرداد ۵۵ الی الان) چه در فرایند سازمانی آرمان مستضعفین و چه در فرایند جنبشی نشر مستضعفین پیوسته بر این باور بوده است که تنها شعار جامعه‌سازانه و تغییرساز جنبش روشنگری ارشاد شریعتی همین شعار «آگاهی، آزادی و برابری» می‌باشد، چراکه تنها شعاری از شریعتی است که دارای مضمون اجتماعی می‌باشد؛ و بنابراین در این رابطه بوده است که جنبش پیشگامان مستضعفین ایران از آغاز الی الان با جریان‌های که توسط شعار فردی: «عرفان، برابری و آزادی» شریعتی می‌خواهند به «لیبرالیزه کردن حرکت شریعتی بپردازند»، مبارزه تئوریک کرده است.

قابل ذکر است که از آنجائیکه شریعتی در چارچوب مدل دموکراسی سه مؤلفه‌ای مورد اعتقاد خود در فرایند پسا آزادی از زندان در سال ۵۵ در بستر مبارزه تئوریک با جریان انحرافی درون سازمان مجاهدین خلق، با تعریف «پراکسیس سه مؤلفه‌ای باطنی و اجتماعی و طبیعی» به طرح شعار فردی «عرفان، برابری و آزادی» جهت مبارزه تئوریک با عمل‌زدگی و پراگماتیست کودتاچیان درونی سازمان مجاهدین خلق می‌پردازد، بنابراین در این رابطه است که می‌توان داوری کرد که تمامی فعالیت‌های نظری و تئوریک شریعتی در فرایند پسا آزادی از زندان در راستای مبارزه با عمل‌زدگی و انحراف درونی سازمان مجاهدین خلق در آن سال‌ها بوده است؛ که برای فهم این مهم تنها کافی است که جزوه کوچک حسن و محبوبه (که قصه گذشته شریعتی با دو تن از مجاهدین خلق مارکسیست شده سازمان مجاهدین خلق یعنی حسن آلا‌دپوش و محبوبه متحدین می‌باشد) در این رابطه مورد بازخوانی مجدد قرار گیرد تا نسبت به این داوری ما (که معتقدیم تمامی اندیشه‌های

شریعتی در فرایند پسا آزادی از زندان به صورت مستقیم و غیر مستقیم تحت تأثیر مبارزه نظری او با انحراف درونی سازمان مجاهدین خلق بوده است) قضاوت نمائید.

باری، در این رابطه است که ما معتقدیم فرایند اصلی و محوری و جامعه‌سازانه و تغییرآفرین حرکت شریعتی همان فرایند ۵ ساله ۴۷ تا ۵۱ در حسینیه ارشاد می‌باشد و بدین ترتیب است که در رویکرد ما به شریعتی، تنها شعار محوری استراتژی روشنگری ارشاد او همان شعار: «آگاهی، آزادی و برابری» می‌باشد. لذا در راستای دستیابی به این شعار محوری بوده است که شریعتی در فرایند پنج ساله ۴۷ - ۵۱ در عرصه تدوین مبانی مانیفست منظومه عملی و نظری خود به یک سلسله اصول زیربنائی جهت نیل به این شعار استراتژیکی تکیه کرده است مانند:

- ۱ - نجات اسلام قبل از مسلمین.
- ۲ - تکیه بر اصل اسلام منهای روحانیت و همچنین اسلام منهای فقه فقاقت.
- ۳ - مبارزه همه جانبه آلترناتیوی با سرمایه‌داری حاکم.
- ۴ - تقدم «تحول فرهنگی» بر «تحول اجتماعی و تحول سیاسی و تحول طبقاتی» در جامعه دینی ایران.

«روشنفکر امروز غالباً مسائل تاریخی را فقط در مقطع زمانی خاص، به صورت انتزاعی و با عینک زمانی خویش می‌بینند در صورتی که بارها گفته‌ام بایستی مسائل تاریخی را به صورت انضمامی و عینی و با بینش دیالکتیکی نگریست و قضاوت کرد. چه در غیر این صورت، قضاوت در باره آنها قضاوتی نادرست خواهد بود، بنابراین بایستی ارزش یک استراتژی را هم از نتیجه و بازده آن شناخت فهمید... استراتژی شیوه مبارزه است که بایستی در هر زمانی و مکانی، بر مبنای شناخت و ارزیابی عینی و دقیق شرایط و مقدرات و امکانات خودی و دشمن، اتخاذ و مجری گردد. از این رو پیوسته استراتژی ثابت و مشخص واحدی نیست که در شرایط و اوضاع متفاوت او بتواند مبارزه خود را ادامه بدهد بلکه برعکس این شیوه مترقی و قابل انعطاف است که می‌تواند در هر زمانی و در هر مکانی برحسب شرایط متغیر خودی و دشمن، به طور مستمر و بی‌امان ادامه بدهد، استراتژی آنچنان شیوه گسترده و کشداری است که قادر است در تمام فراز و نشیب‌های شرایط متحول گوناگون تاریخی، فکری، اجتماعی، طبقاتی، نظامی و... راه خود را پیدا



کرده و همواره به صورت مستقیمی رو به سوی هدف‌های خویش گام بردارد» (م.آ - ج ۷ - ص ۱۱۱ و ۱۱۳ و ۱۱۴).

«بنابراین باید متوجه باشیم که وقتی دیالکتیک به حرکت می‌آید و جامعه را در مسیر تاریخ به حرکت می‌اندازد که وارد خودآگاهی و وجدان جامعه بشود؛ یعنی از میان جامعه به درون خودآگاهی جامعه بیاید» (م.آ - ج ۱۸ - ص ۱۴۶ و ۱۴۷).

«و تا مردم به آگاهی نرسیده‌اند و خود صاحب شخصیت انسانی و تشخیص طبقاتی و اجتماعی روشنی نشده‌اند و از مرحله تقلید و تبعیت از شخصیت‌های مذهبی و علمی خود که جنبه فتوایی و مقتدایی دارند به مرحله‌ای از رشد اجتماعی و سیاسی ارتقاء نیافته‌اند که در آن رهبران‌اند که تابع اراده و خط مشی آگاهانه مردم باشند، به عبارت دیگر تا متن مردم بیدار نشده باشند و وجدان آگاه اجتماعی نیافته باشند، هر مکتبی و هر نهضتی عقیم و مجرد خواهد ماند» (م.آ - ج ۴ - ص ۹۴ و ۸۹).

«اول مردم باید آگاهی پیدا کنند و سپس خودآگاهی، مردمی که آب قنات ندارند به جستجوی آب حیات در پی اسکندر روانه کردن و قصه خضر در گوششان خواندن، شیطنت بدی است آنها که عشق را در زندگی خلق جانشین نان می‌کنند فریبکارانند که نام فریب‌شان را زهد گذاشته‌اند. مردمی که معاش ندارند معاد ندارند» (م.آ - ج ۱۳ - ص ۱۲۶۶).

«حکومت مذهبی رژیم‌ی است که در آن به جای رجال سیاسی، رجال مذهبی مقامات سیاسی و دولتی را اشغال می‌کنند و به عبارت دیگر حکومت مذهبی یعنی حکومت روحانیون بر ملت. آثار طبیعی چنین حکومتی یکی استبداد است زیرا روحانی خود را جانشین خدا و مجری اوامر او در زمین می‌داند و در چنین صورتی دیگر مردم حق اظهار نظر و انتقاد و مخالفت با او را ندارند. یک زعیم روحانی خود را به خودی خود زعیم می‌داند به اعتبار اینکه روحانی است و عالم دین، نه به اعتبار رأی و نظر و تصویب جمهور مردم. بنابراین یک حاکم غیر مسئول است و این مادر استبداد و دیکتاتوری فردی است و چون خود را سایه و نماینده خدا می‌داند بر جان و مال و ناموس همه مسلط است و در هیچ‌گونه ستم و تجاوزی تردید به خود راه نمی‌دهد بلکه رضای خدا را در آن می‌پندارد. گذشته از آن برای مخالف و برای پیروان مذاهب دیگر حتی حق حیات نیز قائل نیست

آنها را مغضوب خدا، گمراه، نجس و دشمن راه دین و حق می‌شمارد و هر گونه ظلمی را نسبت به آنان عدل خدایی تلقی می‌کند. خلاصه حکومت مذهبی همان است که در قرون وسطی کشیشان داشتند و ویکتور هوگو آن را به دقت ترسیم کرده است اما در اسلام چنین بحثی اصلاً مطرح نیست زیرا اعمال حکومت مذهبی در جامعه اسلامی وجود ندارد و سازمانی به نام روحانیت نیست و کسی روحانی حرفه‌ای نمی‌شود» (م.آ - ج ۲۲ - ص ۱۹۵ و ۱۹۸).

«البته استبداد روحانی سنگین‌ترین و زیان‌آورترین انواع استبدادها در تاریخ بشر است» (م.آ - ج ۴ - ص ۲۶۳).

«سوسیالیسم و دموکراسی دو موهبتی است که ثمره پاک‌ترین خون‌ها و دستاورد عزیزترین شهیدان و مترقی‌ترین مکتب‌هایی است که اندیشه روشنفکران و آزادی‌خواهان و عدالت‌طلبان به بشریت این عصر ارزانی کرده است. من معتقدم هر چه در باره انسان گفته‌اند فلسفه و شعر است و آنچه حقیقت دارد جز این نیست که انسان تنها آزادی است و شرافت و آگاهی و اینها چیزهایی نیست که بتوان فدا کرد حتی در راه خدا» (م.آ - ج ۳۵ - ص ۵۴۹).

«دموکراسی حقیقی یک شکل نیست بلکه یک مرحله از رشد و استقلال جامعه است. جامعه را باید برای رسیدن به آن درجه تربیت کرد. دموکراسی مانند تمدن و فرهنگ یعنی همانطور که تمدن و فرهنگ را نمی‌شود صادر کرد، دموکراسی را هم نمی‌شود صادر کرد» (م.آ - ج ۱۲ - ص ۲۲۸).

آنچه از عبارات فوق قابل فهم است اینک:

الف - مهم‌ترین مشخصه پیشگامان از نظر شریعتی «رویکرد دیالکتیکی» آنها می‌باشد چراکه تا زمانی که پیشگامان به رویکرد دیالکتیکی مسلح نباشند هرگز و هرگز نمی‌توانند «پدیده‌های طبیعی و اجتماعی و تاریخی را به صورت واقعی و انضمامی و کنکرت و مشخص و خارج از ذهن و در پیوند ارگانیک با یکدیگر و در حال تحول و تکامل مطالعه نمایند.»

ادامه دارد

اقبال «پیام - آوری» است برای زمان ما، که از نو باید او را شناخت!

اصول «رنالیسم دینی»

در منظومه معرفتی محمد اقبال

قابل ذکر است که آبشخور این رویکرد دو مؤلفه‌ای نظری و عملی محمد اقبال، شخصیت دو مؤلفه‌ای وجودی و اگزیستانسی او بوده است، چراکه اگر محمد اقبال آنچنانکه معلم کبیرمان شریعتی می‌گوید: «انسان مسلمان، شرقی، اندیشمند، فیلسوف، هنرمند، ادیب، مجاهد، عارف، آزادی‌خواه» تعریف بکنیم، بدون تردید توسط آرایش این خودویژگی‌های کاراکتری و شخصیتی محمد اقبال، می‌توانیم چنین داوری کنیم که او در معماری وجودی خویش معتقد به یک «رنالیست اگزیستانسی و وجودی» بوده است.

سپاه تازه بر انگیزم از ولایت عشق

که در حرم خطری از بغاوت خرد است

زمانه هیچ نداند حقیقت او را

جنون قباست که موزون بقامت خرد است

بان مقام رسیدم چو در برش کردم

طواف بام و در من سعادت خرد است

گمان مبر که خرد را حساب و میزان نیست

نگاه بنده مؤمن قیامت خرد است

کلیات اشعار اقبال - پس چه باید کرد ای اقوام

شرق - ص ۳۸۸ - سطر ۱ به بعد

شرق حق را دید و عالم را ندید
چشم بر حق باز کردن بندگی است
بنده چون از زندگی گیرد برات
هر که از تقدیر خویش آگاه نیست

غرب در عالم خزید از حق رمید
خویش را بی‌پرده دیدن زندگی است
هم خدا آن بنده را گوید صلوت
خاک او با سوز جان همراه نیست

کلیات اشعار اقبال لاهوری - جاوید نامه - ص ۲۹۰ - سطر ۵ به بعد

از خودویژگی‌های منظومه معرفتی محمد اقبال در عرصه نظر و عمل «رویکرد دو مؤلفه‌ای او به جهان و جامعه و انسان بر پایه دو بال عشق و عقل می‌باشد»

ز شعر دلکش اقبال می‌توان دریافت
که درس فلسفه می‌داد، عشق می‌ورزید

اقبال

تاکید می‌کنیم که این رویکرد دو مؤلفه‌ای (عقل و عشق) در تمامی عرصه‌های عمل و نظر و فردی و اجتماعی او جاری بوده است و دلیل این امر هم این است که «مشخصه اصلی پروژه دو مؤلفه‌ای بازسازی نظری و عملی محمد اقبال این می‌باشد که بر انسان تغییرساز و خالق و جانشین و برگزیده خدا در عرصه فردی و اجتماعی استوار می‌باشد» و لذا در این رابطه است که محمد اقبال در بستر پروژه بازسازی عملی و نظری خود، بیش از آنکه به «نظر» بیاندیشد به «عمل» می‌پردازد.

دست جهان‌گشا طلب

جام جهان‌نما مجو

اقبال

و بیش از آنکه به ماوراء الطبیعه پردازد به طبیعت می‌پردازد،

که مطلق نیست جز نور السموات

مجو مطلق درین دیر مکافات

اقبال

یادمان باشد که محمد اقبال آنچنانکه شریعتی می‌گوید: «اقبال انسانی بود که با دو بال عقل و احساس پرواز می‌کرد، با عقل سقراط می‌اندیشید و با دل مسیح عشق می‌ورزید. همچون بوعلی می‌دانست و همچون بوسعید می‌دید. ذهنیت شرق را به غرب برد و عینیت غرب را به شرق آورد. با آتش شمس جان ارسطو را می‌سوزاند و به چشمان خشک بیکن نم‌اشکی می‌بخشید. شمشیر قیصر را به دست مسیح می‌داد و بی‌تابی حلاج را در قلب کانت می‌نهاد. بر حصار آتن دروازه روم قرار می‌داد و بالاخره از سنای روم و آکادمی‌های آتن و کلیسای عیسی یک مسجد بنیاد می‌کرد، هم زیبایی علم را می‌شناخت و هم زیبایی خدا را، به سخن پاسکال همچنان گوش می‌داد که به سخن دکارت، پارسای شب بود و شیر روز، همچون دکارت فلسفه می‌ورزید و همچون مولوی عشق می‌ورزید و همچون حافظ شعر می‌سرایید، اما همه اینها در یک انسان بود و لذا علی‌گونه‌ای است برای ما در عصر حاضر.»

باری، بدین ترتیب است که محمد اقبال آنچنانکه قرآن می‌خواهد «سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْاَفَاقِ وَفِي اَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ اَنَّهُ الْحَقُّ...» (سوره فصلت - آیه ۵۳) مردی بود که نه آفاق را در پای انفس ذبح می‌کرد و نه انفس را در پای آفاق نابود می‌ساخت «معرفت‌شناسی دینی» او باعث نمی‌گردید تا «مناسک دین» (از نماز تا حج و دعا و روزه و غیره) برایش بی‌اهمیت بشود؛ مانند پیامبر اسلام معتقد بود که «بدون توجه به مناسک دین، نمی‌توان به اصلاح معرفت دینی دست پیدا کرد». «تجربه دینی» پیامبر اسلام در بستر «وحی نبوی» را غیر از «تجربه باطنی» عرفا می‌دانست؛ و بر این باور بود که «اصلاح معرفت دینی» نباید ما را از «اصلاح مناسک دینی» بی‌نیاز سازد.

«امر آفاقی» را بدل به «امر انفسی» نمی‌کرد. همچنین «امر انفسی» را هم بدل به «امر آفاقی» نمی‌کرد؛ مانند پیامبر اسلام بر این باور بود که «توده‌های مردم از طریق مناسک به دین روی می‌آورند» و توده‌ها برعکس نخبگان از «طریق اصلاح مناسک دین به اصلاح معرفتی دینی دست پیدا می‌کنند». با «حذف مناسک از دین

به شدت مخالفت می‌ورزید». البته «مناسک را غیر از فقه می‌دانست» و «بر انجام مناسک، فقط بر رویکرد پیامبر اسلام و رویکرد شاه ولی دهلوی تکیه می‌کرد» برعکس خمینی که برای اسلامی کردن جامعه ایران توسط «لایحه قصاص» (در سال ۵۹) از «مجازات شروع کرد» و تا آخر حیاتش هم بر مجازات (اعم از ارتداد، اعدام، سنگسار، قطع دست، شکنجه و کشتار جمعی مانند تابستان سال ۶۷ و جنگ، جنگ تا پیروزی، جهت صدور انقلاب دست پخت خودش) اعتقاد داشت، محمد اقبال برای اسلامی کردن جوامع مسلمان بر شعار: «آزادی و برابری و همبستگی» دو مؤلفه‌ای سلبی و ایجابی در عرصه نظر و عملی تکیه می‌کرد.

در خصوص اختلافش با مهاتما گاندی رهبر انقلاب هندوستان در عرصه دموکراسی، در نامه‌ای که به محمدعلی جناح می‌نویسد، می‌گوید: «با وجود نظام کاستی در هندوستان نمی‌توانیم به دموکراسی برسیم» و برعکس خمینی که «مبنای حقوق در جامعه را بر پایه حقوق روحانیت و مسلمانان شیعه ایرانی تعریف می‌کرد» محمد اقبال «مبنای حقوق انسان می‌دانست» و «مبنای فقه قرآن، حقوق انسان تعریف می‌کرد» و برعکس خمینی که بر این باور بود که توسط اجتهاد فقیه حوزه‌های فقهی شیعه می‌توان تمام مشکلات امروز بشر را حل کرد، اقبال معتقد بود که نه تنها فقه حوزه‌های فقهی، بلکه اصول دین و کلام دین اسلام هم باید توسط اجتهاد در اصول و فروع مورد بازسازی قرار بگیرد؛ و برعکس خمینی که معتقد بود، توسط اجرای احکام فقهی حوزه‌های فقهی شیعه در جامعه ایران، رسالت و مسئولیت روحانیت حوزه‌های فقهی به پایان می‌رسد، محمد اقبال مانند امام علی مسئولیت مسلمانان در اجرای عدالت فرا دینی و فرا فقهی تعریف می‌کرد؛ و برعکس خمینی که اقتصاد مال گاوها و خرها می‌دانست، محمد اقبال کارل مارکس را پیامبر بی‌جبریل و از نسل ابراهیم خلیل می‌دانست.

صاحب سرمایه (کتاب کاپیتال کارل مارکس) از نسل خلیل

یعنی آن بیغمبر بی‌جبریل

کلیات اشعار اقبال - جاوید نامه - بیت ۵۲۵ به بعد



برعکس خمینی که از طریق بدهی سهم امام و سهم سادات زمینداران ایران می‌خواست به خیال خود «پروژه اصلاحات ارضی در ایران به انجام برساند» محمد اقبال حتی توحید را در چارچوب عدالت و دموکراسی تعریف می‌کرد.

«جوهر توحید به اعتبار اندیشه‌ای که کارآمد است، مساوات و مسئولیت مشترک و آزادی است. حکومت از نظر اسلام، کوششی است برای آنکه این اصول مثالی به صورت نیروهای زمانی - مکانی درآیند و در یک سازمان معین بشری متحقق شود. تنها به این معنی است که حکومت در اسلام حکومت الهی است، نه به این معنی که ریاست آن با نماینده‌ای از خدا بر روی زمین است که پیوسته می‌تواند اراده استبدادی خود را در پشت منزه بودن از عیب و خطا مخفی نگاه دارد» (بازسازی فکر دینی - فصل ششم - اصل حرکت در ساختمان اسلام - ص ۱۷۷ - سطر سوم)

و بر خلاف خمینی که جوهر تحول و انقلاب ۵۷ مردم ایران دین‌خواهی و اسلام‌خواهی تعریف می‌کرد و می‌گفت: «مردم ایران برای خربزه انقلاب نکرده‌اند»، محمد اقبال برای انقلاب و تحول «معتقد به جوهر و مضمون اجتماعی بود» و بر خلاف خمینی که تحول و انقلاب مردم تنها به صورت سلبی و سیاسی تعریف می‌کرد و در سال ۵۷ در برابر رژیم پهلوی می‌گفت: «اگر به جای شاه شمر و عبیدالله زیاد هم بیاید از شاه بهتر است» محمد اقبال حتی انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ روسیه هم به خاطر اینکه تنها جنبه سلبی داشت و فاقد جنبه ایجابی بود، نفی و نقد می‌کرد و در نیمه اول قرن بیستم ۶۰ سال قبل از فروپاشی شوروی و بلوک شرق می‌گفت انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ روسیه شکست می‌خورد.

روس را قلب و جگر گردیده خون

از ضمیرش حرف لا آمد برون

آن نظام کهنه را بر هم زد است

تیز نیشی بر رگ عالم زد است

کرده‌ام اندر مقاماتش نگه

لا سلاطین، لا کلیسا، لا اله

فکر او در تند باد لا بماند

مرکب خود را سوی الا براند

آیدش روزی که از زور جنون

خویش را زین تندباد آرد برون

در مقام لا نیاساید حیات

سوی الا می‌خرامد کائنات

کلیات اقبال لاهوری - پس چه باید کرد - ص ۳۹۵ - سطر ۹ به بعد

برعکس خمینی که تغییر در کشورهای مسلمان غیر ایران از طریق صدور انقلاب فقهی و با روش «جنگ، جنگ تا پیروزی» و کودتای ارتش عراق و غیره دنبال می‌کرد، اقبال توسط عنصر «خودآگاهی توده‌های» جوامع مسلمان در چارچوب «عدالت و آزادی و همبستگی» معتقد به «تغییر جوامع مسلمان از طریق حرکت اجتماعی تکوین یافته از پائین بود» و برعکس خمینی که تنها معتقد به فضای کنش‌گری سیاسی برای جناح روحانیت حوزه‌های فقهی شیعه طرفدار خود بود و به علت عدم پتانسیل آلترناتیوپذیری (غیر روحانیت ولایتی و فقه‌های شیعه) حاضر به پذیرش هیچگونه آلترناتیو دیگری نبود، محمد اقبال معتقد به «فضای کنش‌گری برای کل جوامع مسلمان بود» و در این رابطه حتی معتقد به کنش‌گری سیاسی و اجتماعی طبقه نجس هندوستان بود؛ و معتقد بود که با وجود نظام کاستی هندوستان امکان تحقق دموکراسی در هندوستان وجود ندارد، چرا که در رویکرد جامعه‌محور محمد اقبال، لازمه تحقق دموکراسی در جامعه، کنش‌گری جامعه است نه طبقه‌ای خاص؛ و برعکس خمینی که با تاسی از سید قطب، اسلام فقه‌ای و حکومتی مورد اعتقاد خودش یک «بسته ثابت» می‌دانست و در چارچوب آن معتقد به شعار: «سلفیه» و بازگشت به آن اسلام بسته ثابت بود. □

ادامه دارد



مبانی تئوریک و معرفتی استراتژی

تحول، اصلاح و انقلاب

به صورت دستوری و انتزاعی و انطباقی توسط رویکرد حزب - دولت لنینیستی و نظام‌های تک حزبی و دیکتاتوری حزبی و دولتی جایگزین شده به جای طبقه کارگر باعث گردید که قرن بیستم به قرن فاجعه بدل بشود.

در نتیجه به همین دلیل بود که تمامی این انقلاب‌ها به شکست انجامید و اتحاد جماهیر شوروی و بلوک شرق در دهه آخر قرن بیستم متلاشی شدند؛ و هرگز و هرگز سوسیالیسم کارل مارکس نه تنها نتوانست از مسیر دموکراتیک به پیروزی برسد و نه تنها نتوانست برای بشریت دموکراسی به ارمغان بیاورد، مهم‌تر از همه اینکه نتوانست از پائین توسط جنبش‌های خودبنیاد تکوین پیدا کنند؛ که البته از نظر ما ریشه همه انحرافات کارل مارکس از سال ۱۹۷۱ به بعد به خاطر جمع‌بندی غلطی بود که از کمون پاریس داشت چرا که اگرچه کارل مارکس از آغاز تکوین کمون پاریس درست فهمیده بود که سوسیالیسم کمون پاریس یک سوسیالیسم تکوین یافته از پائین توسط جنبش‌های خودبنیاد اجتماعی می‌باشد و از اساس با رویکرد او متفاوت می‌باشد و لذا به همین دلیل بود که کارل مارکس اگرچه در آغاز با کل ساختار کمون پاریس مخالف بود ولی به یکباره در وسط عمر کوتاه کمون پاریس به دفاع از کمون پاریس پرداخت و به جای اینکه در تئوری‌های گذشته خودش (در خصوص منحصر به فرد کردن رهبری طبقه کارگر و در خصوص دو قطبی دانستن جامعه سرمایه‌داری و در خصوص

البته برعکس سوسیالیسم جنبشی تکوین یافته از پائین در سوسیالیسم حزبی و سوسیالیسم دولتی مسیر تکوین این دو سوسیالیسم (عکس سوسیالیسم جنبشی) از بالا می‌باشد؛ و بدین خاطر در این رابطه است که برعکس سوسیالیسم جنبشی که لازمه تحقق و دستیابی به آن «جامعه مدنی جنبشی خودبنیاد و خودسازمانده تکوین یافته از پائین در دو جبهه بزرگ آزادی خواهانه و برابری طلبانه اردوگاه بزرگ مستضعفین می‌باشد» لازمه دستیابی به سوسیالیسم حزبی و سوسیالیسم دولتی تکیه بر رویکرد تک حزبی و کسب قدرت سیاسی و سیستم حزب - دولت و به قول گرامشی سیستم پلیسی می‌باشد. همان پروسه‌ای که به عنوان مدل سوسیالیسم حزبی و سوسیالیسم دولتی از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ روسیه در قرن بیستم در جهان شاهد بودیم؛ و در این رابطه بود که تمامی انقلاب‌های سوسیالیستی مولود اندیشه‌های کارل مارکس در قرن بیستم سوسیالیسم حزب - دولت غیر جنبشی تکوین یافته از بالا توسط نخبگان و سیستم تک حزبی و دیکتاتوری پرولتاریا به عنوان شکل دولت بودند.

باز در این رابطه است که باور ما بر این امر قرار دارد که حتی تا کنون یک انقلاب نتوانسته از اندیشه‌های کارل مارکس بیرون بیاید که به دموکراسی برسد و همچنین اکنون بر این باوریم که در آینده هم امکان دستیابی به یک سوسیالیسم جنبشی تکوین یافته از پائین که دارای مضمون و جوهر دموکراتیک باشد، توسط اندیشه‌های کارل مارکس غیر ممکن می‌باشد؛ و بدین ترتیب است که داوری ما در خصوص اینکه کارل مارکس از سال ۱۹۷۱ (سال تکوین کمون پاریس) موضوع کسب قدرت سیاسی و دولت و دیکتاتوری پرولتاریا را به «مانیفست کمونیستی» و «نقد برنامه گوتا» برای اولین بار پس از ۲۴ سال اضافه کرد بر این امر می‌باشد که کارل مارکس برعکس رویکرد گذشته خود (در سال ۱۸۴۸ که مانیفست کمونیستی را نوشت و در مانیفست کمونیستی سال ۱۸۴۸ کارل مارکس سوسیالیسم مورد ادعای کارل مارکس یک سوسیالیسم جنبشی تکوین یافته از پائین بود البته با این ضعف که جنبش طبقه پرولتاریا در جامعه دو قطبی ایده‌الیستی مورد ادعای خود مطلق کرده بود و نقش جنبش‌های خودبنیاد آزادی خواه و برابری طلب نادیده گرفته بود) دیگر به سوسیالیسم جنبشی تکوین یافته از پائینی اعتقادی نداشت و در چارچوب همان جامعه دو قطبی ایده‌الیستی خودش که برای یک بار هم حتی در قرن نوزدهم مادیت پیدا نکرد، رویکرد سوسیالیسم از بالا (توسط دولت و کسب قدرت سیاسی نخبگان و دیکتاتوری پرولتاریا) در دستور کار نظری و عملی خود قرار داد؛ و این بزرگترین انحراف کارل مارکس بود که حاصل آن آنچنانکه در قرن بیستم شاهد بودیم با ظهور انقلاب‌های سوسیالیستی تکوین یافته از بالا



تمامی سوسیالیست‌های دولتی قرن بیستم هنوز این تئوری در عرصه جهانی دچار بحران می‌باشد مولود پارادوکس نظریات خود کارل مارکس است؛ و این پارادوکس همان تناقض بین «سوسیالیسم از بالا» و «سوسیالیسم از پایین» و بین «سوسیالیسم جنبشی» و «سوسیالیسم دولتی» در مدل دیکتاتوری پرولتاریائی می‌باشد که مارکس از سال ۱۸۴۸ که کمونیست می‌شود تا سال ۱۸۸۳ که سال وفات او می‌باشد؛ او در دو فرایند به این دو نوع رویکرد متفاوت اعتقاد داشته است و تمامی تنازع نظری او با باکونین در بین‌الملل اول (که بالاخره باعث فروپاشی بین‌الملل اول تحت رهبری کارل مارکس شد) در همین چارچوب و در رابطه با رویکرد دو گانه آن‌ها به کمون پاریس بود.

باز هم تاکید می‌کنیم و از این تکرار خود خسته نمی‌شویم که به لحاظ نظری، تئوری حاکم بر اندیشه رهبری کمون پاریس نظریات سوسیالیستی پرودون بود نه اندیشه‌های سوسیالیستی کارل مارکس که در بیانیه مانیفست کمونیستی او در سال ۱۸۴۸ مدون شده بود و نظریات سوسیالیستی پرودون همان نظریاتی بودند که قبل از کمون پاریس، کارل مارکس در کتاب «فقر فلسفه» (که بر علیه کتاب «فلسفه فقر» پرودون نوشته بود) تمامی مبانی سوسیالیسم پرودونی را رد کرده بود.

باری در این رابطه است که در مقایسه بین سوسیالیسم جنبشی و سوسیالیسم حزبی و سوسیالیسم دولتی از آنجائیکه سوسیالیسم جنبشی سوسیالیسم تکوین یافته از پایین در مسیر دموکراتیک می‌باشد می‌توانیم سوسیالیسم جنبشی را «سوسیالیسم تحول‌گرایانه» تعریف نمائیم. در صورتی که سوسیالیسم دولتی یا سوسیالیسم در چارچوب مدل دیکتاتوری پرولتاریا از آنجائیکه در چارچوب کسب قدرت سیاسی از بالا توسط انقلاب سیاسی حاصل می‌شود می‌توانیم سوسیالیسم دولتی را سوسیالیسم انقلاب‌گرایانه تعریف نمائیم و سوسیالیسم حزبی یا سوسیالیسم حزب - دولت از آنجائیکه در چارچوب جایگزینی حزب نخبگان (به جای جنبش‌های تکوین یافته از پایین و طبقه کارگر) و سوسیالیسم دستوری یا سوسیالیسم بورکراتیک می‌باشد، می‌توانیم سوسیالیسم اصلاح‌گرایانه تعریف کنیم.

بدین ترتیب است که از زاویه سه نوع سوسیالیسم یعنی «سوسیالیسم جنبشی» و «سوسیالیسم دولتی» و «سوسیالیسم حزبی» هم می‌توانیم سه ترم «تحول» و «انقلاب» و «اصلاح» یا «رفرم» را تعریف نمائیم. باری در این رابطه است که ما بر این باوریم که تنها توسط

بین‌المللی کردن امکان رهبری طبقه کارگر و امکان تکوین سوسیالیسم مورد ادعای خودش در چارچوب بین‌الملل اول که رهبری‌اش در دست خود او بود) تجدید نظر کند از آنجائیکه مجبور بود از کمون پاریس (در مبارزه با رویکرد پرودون‌نیسم حاکم بر کمون پاریس که نه در عرصه جهانی و نه در جهان سرمایه‌داری و نه در کشورهای آمریکا و آلمان و انگلیس که او پیش‌بینی تکوین سوسیالیسم کرده بود بلکه در یک شهر یعنی پاریس تکوین پیدا بود) دفاع کند؛ و البته در این رابطه کارل مارکس به خوبی می‌دانست که رهبری کمون پاریس جنبش‌های اجتماعی تکوین یافته از پایین در دو جبهه آزادی‌خواهانه و برابری‌طلبانه بودند نه آنچنانکه او می‌گفت طبقه منحصراً به فرد پرولتاریای صنعتی شهر پاریس، چراکه اصلاً شهر پاریس در آن شرایط طبقه پرولتاریا صنعتی نداشت و طبقه پرولتاریا صنعتی که کارل مارکس در کتاب «جنگ داخلی فرانسه» از آن یاد می‌کند از آن کشور فرانسه پسا انقلاب کبیر فرانسه سال ۱۷۸۹ بود نه شهر پاریس.

باری به همین دلیل بود که کارل مارکس به جای برخورد تطبیقی با تئوری‌های گذشته خود و تطبیق موضوع کمون پاریس با تئوری‌های خود با رویکرد انطباقی به کمون پاریس برخورد کرد و لذا جهت تجویز راه حل او علت عدم توانائی طبقه پرولتاریا در رهبری کمون پاریس و عدم توان نگهداری کمون پاریس در «فقدان قدرت سیاسی دانست» و از اینجا بود که از آن مرحله سوسیالیسم از بالا (به جای سوسیالیسم جنبشی که از سال ۱۸۴۸ در زمان نوشتن مانیفست کمونیست بر طبل آن می‌کوبید) در دستور کار خود قرار داد که البته سوسیالیسم از بالا برای کارل مارکس در عرصه تئوری و نظری راهی جز این نداشت مگر اینکه بر دیکتاتوری طبقه کارگر به عنوان شکل دولت تکیه کند.

همان انحرافی که یک سال بعد از کمون پاریس مارکس در سال ۱۸۷۲ در اثر بزرگ خود «برنامه گوتا» کرد؛ و در «برنامه گوتا» مارکس برای اولین بار از ترم «دیکتاتوری پرولتاریا» به عنوان شکل دولت و مکانیزم دستیابی به سوسیالیسم از بالا یاد کرد؛ و لذا همین انحراف بزرگ کارل مارکس باعث گردید تا از دامن این تئوری هیولای حزب - دولت لنینیستی و هیولای فاشیسم استالینیستی و فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و تمامی دولت‌های سوسیالیستی تکوین از بالا در چارچوب رویکرد حزب - دولت لنینیستی قرن بیستم زایش کنند؛ و علت این که تئوری کارل مارکس و سوسیالیست مورد ادعای او پس از ۲۰ سال از فروپاشی



مدل دموکراسی سوسیالیستی (نه سوسیال دموکراسی سرمایه‌داری برنشتیانی دولت رفاه اروپا که در چارچوب نظام سرمایه‌داری و رویکرد اقتصادی کینزی توسط تأمین اجتماعی تلاش می‌کنند تا سرمایه‌داری بحران‌زده جهانی را بازتولید کنند و امروز در جامعه ایران فرصت‌طلبان شکست خورده از شعار اصلاح‌طلبی تلاش می‌کنند تا با هواداری شرمگینانه از سوسیال دموکراسی سرمایه‌داری برنشتیانی یا دولت رفاه اروپا ماسکی برای چهره شکست خورده خود بسازند غافل از اینکه بدانند جوهر اندیشه معلم کبیرمان شریعتی مبارزه با سرمایه‌داری به صورت آلترناتیوی بوده است نه به صورت گفتمانی و نه به صورت رفرم سرمایه‌داری و در رابطه با مبارزه آلترناتیوی با سرمایه‌داری چه در عرصه سلبی و چه در عرصه ایجابی در رویکرد ما شریعتی رادیکالتر از کارل مارکس بوده است) سه مؤلفه‌ای یا اجتماعی کردن قدرت سیاسی و قدرت اقتصادی و قدرت معرفتی می‌توانیم به سوسیالیسم دست پیدا کنیم.

بدین ترتیب است که می‌توانیم نتیجه‌گیری کنیم که در رویکرد اقبال و شریعتی سوسیالیسم از مسیر دموکراتیک عبور می‌کند و هر گونه حرکت جنبش‌های خودبنیاد پیشرو اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران در دو جبهه آزادی‌خواهانه و برابری‌طلبانه باید از مسیر دموکراتیک توسط تعمیق دموکراسی با پیوند دو مؤلفه آزادی‌شهروندی و برابری‌شهروندی حرکت خود را به سمت دموکراسی سوسیالیستی به انجام برسانند؛ و باز در این رابطه است که بر خلاف رویکرد کارل مارکس به سوسیالیسم که سوسیالیسم را پدیده جبری محصول تصادم رشد جبری ابزار تولید و نیروهای تولید با شیوه تولید سرمایه‌داری می‌دانست در رویکرد معلم کبیرمان اقبال و شریعتی و جنبش پیشگامان مستضعفین ایران سوسیالیسم یک پدیده انتخابی می‌باشد (نه جبری) که توسط جامعه مدنی جنبشی خودبنیاد تکوین یافته از پائین در دو جبهه بزرگ آزادی‌خواهانه و برابری‌طلبانه حاصل می‌شود.

همچنین بدین ترتیب است که در رویکرد اقبال و شریعتی سوسیالیسم جنبشی تنها محصول مسیر دموکراتیک می‌باشد (نه مانند سوسیالیسم حزبی و سوسیالیسم دولتی که محصول کسب قدرت سیاسی و مسیر حزب و دولت و دیکتاتوری پرولتاریا می‌باشند) و البته این مهم در رویکرد اقبال و شریعتی و جنبش پیشگامان مستضعفین ایران نه توسط «انقلاب‌های توده‌ای» به انجام می‌رسد (چراکه تمامی انقلاب‌های مردمی هر چند هم که فراگیر و گسترده باشند

تنها از جوهر سلبی برخوردار هستند نه جوهر ایجابی) و از آنجائیکه آنچنانکه فوقاً هم مطرح کردیم سوسیالیسم در رویکرد اقبال و شریعتی و جنبش پیشگامان مستضعفین ایران امر انتخابی می‌باشد نه اجباری و همچنین از آنجائیکه در رویکرد اقبال و شریعتی و جنبش پیشگامان مستضعفین ایران موتور بزرگ توسط انتقال آگاهی‌های طبقاتی و سیاسی و اجتماعی به وجدان گروه‌های مختلف اجتماعی به حرکت درمی‌آیند، لذا همین امر باعث می‌گردد که دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه (اقبال و شریعتی و جنبش پیشگامان مستضعفین ایران) تنها توسط مؤلفه ایجابی و در چارچوب جامعه مدنی جنبشی تکوین یافته از پائین خودبنیاد و خودسازمانده مطالباتی سیاسی و اقتصادی و اجتماعی حاصل می‌شود و نه توسط انقلاب‌های سلبی رهبرمحور (آنچنانکه در مشروطیت و سال ۵۷ شاهد بودیم) که همین تک مؤلفه‌ای بودن جوهر سلبی انقلاب‌ها و فقدان مؤلفه ایجابی باعث می‌گردد تا شرایط برای رهبری روحانیت دگماتیست حوزه‌های فقه‌ای و موج‌سواری آنها فراهم بشود. ظهور هیولای ولایت فقیه در طول ۴۰ سال گذشته مولود همین تک مؤلفه‌ای یا سلبی بودن انقلاب ضد استبدادی سال ۵۷ مردم ایران می‌باشد.

بدین خاطر در این رابطه است که می‌توانیم داوری کنیم که یکی از مشخصات پروژه تحول در مقایسه با پروژه انقلاب این است که پروژه تحول یک پروژه ایجابی در چارچوب جنبش‌های خودبنیاد و خودسازمانده تکوین یافته از پائین می‌باشد در صورتی که پروژه انقلاب یک پروژه سلبی در چارچوب خیزش اتمیزه می‌باشد و پروژه اصلاح‌طلبانه یک پروژه دولت‌محور و قدرت‌محور در راستای رفرم‌های سیاسی و اقتصادی توسط قدرت سه مؤلفه‌ای حاکم می‌باشد. چراکه تمامی حرکت‌های اصلاح‌طلبانه:

اولاً بر خلاف حرکت تحول‌گرایانه جنبشی تکوین یافته از پائین حرکتی تزریقی از بالا توسط قدرت حاکم می‌باشند.

ثانیاً بر خلاف حرکت تحول‌گرایانه جنبشی تکوین یافته از پائین که حرکتی جنبش‌محور می‌باشند (نه دولت‌محور و نه صندوق‌محور) حرکت‌های اصلاح‌طلبانه حرکت‌های دولت‌محور و صندوق‌محور می‌باشند و از طریق صندوق‌های رأی قدرت حاکم استراتژی کسب قدرت سیاسی یا مشارکت در قدرت سیاسی خود به صورت نخبه‌گرایانه (برعکس حرکت تحول‌گرایانه که صورت جنبش‌گرایانه تکوین یافته از پائین دارند) تعریف می‌کنند. □

ادامه دارد

اصول مانیفست اندیشه‌های



جنبش پیشگامان مستضعفین ایران

و اسلام مداحی‌گری استوار می‌باشد) رژیم مطلقه فقهاتی حاکم تلاش کرده است تا با تزریق خرافات تقدیس پیدا کرده توسط اسلام‌های دگماتیست فقهاتی و روایتی و زیارتی و ولایتی و مداحی‌گری، علاوه بر تثبیت مشروعیت آسمانی حاکمیت توتالیتر خود بر مردم نگون‌بخت ایران، توسط این خرافات تقدیس شده جنایات ۴۰ ساله خود بر جامعه بزرگ ایران را صبغه شرع و آسمانی ببخشد. در این رابطه نباید فراموش کنیم که رژیم مطلقه فقهاتی حاکم (برعکس رژیم توتالیتر و کودتائی پهلوی که نظام حکومتش بر دو دستگاه سیاسی و سرکوب استوار بود) بر سه دستگاه استوار می‌باشد:

۱ - دستگاه ایدئولوژیک.

۲ - دستگاه سیاسی.

۳ - دستگاه چند لایه‌ای سرکوب‌گر حزب پادگانی خامنه‌ای.

پر واضح است که در میان این سه دستگاه مبانی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم «دستگاه ایدئولوژیک رژیم مطلقه فقهاتی» نقشه محوری دارد؛ و به عنوان ستون خیمه رژیم مطلقه فقهاتی می‌باشد؛ و دلیل این امر همان است که رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در طول ۴۰ سال گذشته عمر خود توسط دستگاه ایدئولوژیک خود (که بر اسلام فقهاتی و اسلام روایتی و اسلام زیارتی

در پاسخ به این سؤال محوری است که آخرین دستاوردهای جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در ۴۳ سال گذشته در این رابطه عبارتند از:

الف - تصفیه منابع فرهنگی توسط بازسازی تطبیقی اسلام تاریخی (فقهاتی و روایتی و فلسفی یونانی‌زده و کلامی اشعری‌گری و تصوف‌زده هند شرقی) در چارچوب رویکرد معلمان کبیرمان محمد اقبال و شریعتی جهت خرافه‌زدائی از اسلام تاریخی و سنت‌های اجتماعی و فرهنگ تاریخی جامعه بزرگ ایران.

ب - جایگزین کردن «اسلام جنبشی مستضعفین» (به عنوان نیروی بالنده تاریخ‌ساز و جامعه‌سازی که به عنوان وارثین زمین باید بر جهان و تاریخ امامت کنند) به جای اسلام دگماتیست روایتی و فقهاتی و ولایتی و زیارتی و مداحی‌گری حوزه‌های فقهاتی.

بر این مطلب بیافزائیم که در رویکرد جنبش پیشگامان مستضعفین ایران، «مستضعفین» در مصداق‌های مختلف آن «تنها نیروهای بالنده تاریخ و جامعه هستند که حاضرند برای دنیای بهتر مبارزه کنند و تنها نیروی بالنده جامعه و تاریخ هستند که می‌توانند مبارزه درازمدت ضد استثمار و ضد استعمار و ضد استبداد و ضد استخفاف تا پایان دنبال کنند و حاضرند تا پایان مبارزه هزینه سنگین این مبارزه را پرداخت نمایند.»

ج - تکیه بر دموکراسی سوسیالیستی نه به عنوان یک ایدئولوژی بلکه به عنوان «پراتیک اجتماعی» و مبارزه اجتماعی برای «رهائی جامعه بزرگ ایران از استثمار و استبداد و استعمار و استخفاف محصول سرمایه‌داری نامتعارف رانتی و نفتی و دولتی غارتگر حاکم.»

د - مبارزه زیرساختی و همه جانبه سلبی و ایجابی با مناسبات سرمایه‌داری نامتعارف رانتی و نفتی و دولتی حاکم بر جامعه ایران.

ه - اعتقاد به «اسلام منهای فقهات» جهت دستیابی به «اسلام منهای روحانیت و اسلام منهای قرائت رسمی و اسلام منهای کلیسا.»

و - مبارزه با «دستگاه ایدئولوژیک» رژیم مطلقه فقهاتی حاکم (که در طول ۴۰ سال گذشته عمر خود) توسط این دستگاه ایدئولوژیک (که بر اسلام فقهاتی و اسلام روایتی و اسلام زیارتی

و اسلام مداحی‌گری و اسلام ولایتی استوار می‌باشد) توانسته است به عملکرد ضد انسانی و ضد اسلامی و ضد اخلاقی و غیر دموکراتیک خودش مشروعیت آسمانی ببخشد. بنابراین در این رابطه است که هر گونه نقد سیاسی و نقد اجتماعی و نقد اقتصادی از رژیم مطلقه فقهاتی حاکم (در طول ۴۰ سال گذشته) در گرو نقد ایدئولوژیک این رژیم بوده است.

پر پیداست که برای نقد ایدئولوژیک رژیم مطلقه فقهاتی باید در چارچوب «جنگ مذهب با مذهب» اسلام فقهاتی و اسلام روایتی و اسلام ولایتی و اسلام زیارتی و اسلام مداحی‌گری این رژیم را به صورت سلبی و ایجابی به چالش بکشیم؛ و در این رابطه برای دستیابی به «اسلام منهای روحانیت» به جای آنکه «روحانیت را از مردم بگیریم، باید مردم را از روحانیت و رژیم مطلقه فقهاتی حاکم جدا بکنیم.»

قابل ذکر است که در این رابطه عنایت داشته باشیم که در این چارچوب «نقد ایدئولوژیک رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بسیار سخت‌تر و مردافکن‌تر و استخوان‌سوزتر از نقد سیاسی و نقد اقتصادی و نقد اجتماعی این رژیم می‌باشد» و تا زمانیکه این رژیم به لحاظ ایدئولوژیک سترون نشود، هر گونه نقد این رژیم آب در هاون کوبیدن است، چراکه در ایران هزار ساله فقه‌زده و استبدادزده و تصوف‌زده و استثمارزده و استثمارزده رژیم‌های توتالیتر حاکم بر جامعه نگون‌بخت ایران، تمامی جنایت‌های خودشان بر مردم ایران را از کانال این ایدئولوژی فقهاتی و روایتی و زیارتی و ولایتی و مداحی‌گری توجیه می‌کرده‌اند. اولین فتوای تکفیر و قتل این اسلام دگماتیست فقهاتی توسط خوارج نصیب امام علی شد و دومین فتوای تکفیر و قتل این اسلام فقهاتی توسط شریح قاضی روحانی دربار یزید و عبیدالله زیاد نصیب امام حسین در داستان کربلا گردید. بنا بر این در این رابطه بوده است که در ۴۰ سال گذشته جنبش پیشگامان مستضعفین ایران به چالش کشیدن دستگاه ایدئولوژیک رژیم مطلقه فقهاتی حاکم و دستیابی به اسلام منهای فقهات و اسلام منهای روحانیت در نوک پیکان حرکت خود قرار داده است،

چراکه جنبش پیشگامان مستضعفین ایران بر این باور است که روحانیت حوزه‌های فقهاتی (منهای هزار سال گذشته عمر خود) به صورت مشخص از مشروطیت الی الان پیوسته تلاش کرده‌اند تا «فقه دگماتیست آسمانی خود را جایگزین قوانین زمینی مصوبه نمایندگان مردم ایران بکنند» و توسط آن شرایط برای حاکمیت خودشان بر پایه مشروعیت آسمانی (به جای مقبولیت مردمی، آنچنانکه خمینی در کتاب «ولایت فقیه» خود بر طبل آن می‌کوبد) فراهم سازند.

بنابراین در این رابطه است که ما بر این باوریم که «بدون شوریدن نظری بر ایدئولوژی دگماتیست رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، امکان نقد ایدئولوژیک رژیم مطلقه فقهاتی حاکم وجود ندارد» و البته در ادامه آن «بدون نقد ایدئولوژیک این رژیم، امکان نقد سیاسی و نقد اقتصادی و نقد اجتماعی و نقد اخلاقی این رژیم وجود ندارد.»

۵ - مشکلات امروز جنبش پیشگامان مستضعفین ایران، اگر بخواهیم به صورت موجز و کپسولی مطرح کنیم، باید این مشکلات را به این صورت فرموله کنیم که محوری‌ترین مشکل جنبش پیشگامان مستضعفین ایران «بحران ارتباط ارگانیک جنبش پیشگامان با خودشان و با مردم و در همین رابطه ارتباط میدانی با مردم می‌باشد». پر واضح است که در این رابطه تا زمانیکه جنبش پیشگامان مستضعفین نتوانند به «بحران ارتباط میدانی خود با مردم» پایان بدهند، نخواهند توانست به بحران ارتباط ارگانیک بین خودشان پایان بدهند. برای پایان دادن بحران ارتباط میدانی با مردم، نکاتی که در این رابطه جنبش پیشگامان مستضعفین ایران باید به آن عنایت داشته باشند عبارتند از:

اولاً به چالش کشیدن «مطلق کردن فضای مجازی» چراکه نکته‌ای که در آسیب‌شناسی فضای مجازی باید به آن توجه کافی داشته باشیم عبارت است از اینکه «فضای مجازی و شبکه‌های اجتماعی با همه فوایدی که دارند، اگر نتوانیم به صورت صحیح بر آن تکیه کنیم باعث حرکت فردگرایانه و اتمیزه و بی‌نیازی از خود سازمان‌یابی و بی‌نیازی از پیوند میدانی با مردم و حرکت



جمعی می‌شوند» که البته این‌ها کم آفتی نیستند.

ثانیاً جنبش پیشگامان مستضعفین ایران و جنبش روشنگری شریعتی هنوز (پس از گذشت ۴۰ سال از انقلاب ۵۷ و پس از گذشت ۴۷ سال از بستن شدن حسینیه ارشاد به دست ساواک رژیم کودتائی و توتالیتار پهلوی و پس از گذشت ۴۲ سال از وفات معلم کبیرمان شریعتی) نتوانسته‌اند بحران تئوریک و استراتژیک حرکت شریعتی را به صورت همه جانبه تئوریک حل کنند و نتوانسته‌اند توسط انسجام تئوریک در عرصه تئوریک و استراتژیک به بازتولید حرکت خود در شرایط مشخص امروز ایران دست پیدا کنند.

پر واضح است که در این رابطه کشانیدن دامنه نظریات شریعتی به پلمیک‌های آکادمیک دانشگاهی و لیبرالیزه کردن اندیشه‌های شریعتی (آنچنانکه در دهه ۷۰ دفتر پژوهش‌های فرهنگی دکتر شریعتی آغازگر آن بوده است) بزرگ‌ترین آفتی است که این حرکت را تهدید می‌نماید. بنابراین در این رابطه بزرگترین وظیفه جنبش پیشگامان مستضعفین ایران «کشانیدن دامنه حیات اندیشه‌های شریعتی از لای کتاب‌ها و بحث‌های روشنفکرانه پلمیک دانشگاهی به سطح جامعه است». بدون تردید اگر جنبش پیشگامان مستضعفین ایران بتوانند به این مهم دست پیدا کنند، یعنی اندیشه‌های شریعتی را وارد پراتیک اجتماعی امروز جامعه ایران بکنند، علاوه بر اینکه می‌توانند بحران تئوریک و استراتژی اندیشه‌های شریعتی را حلال کنند، می‌توانند به بحران ارتباطی ارگانیک با خودشان و با مردم ایران پایان دهند.

ثالثاً در شرایط تندپیچ امروز جامعه ایران «خود رهاسازی» پیشگامان در گرو خود سازمان‌یابی پیشگامان در عرصه پیوند دو مؤلفه‌ای عمودی با خودشان و افقی با جنبش‌های مطالباتی سه مؤلفه‌ای صنفی و مدنی و سیاسی می‌باشد. بنابراین بدین ترتیب است که «خود رهاسازی» پیشگامان از بحران‌های دو مؤلفه‌ای با خودشان و با مردم، در عرصه ارتباط میدانی در گرو خود سازمان‌یابی عمودی و پیوند میدانی افقی با جنبش‌های مطالباتی سه مؤلفه‌ای صنفی و سیاسی و مدنی می‌باشد.

پیوند فضای مجازی با فضای میدانی آنچنانکه در جریان جنبش کامیونداران در سال ۹۶ و ۹۷ شاهد بودیم، می‌تواند در این رابطه به عنوان کاتالیزور مهمی باشد.

رابعاً در این رابطه جنبش پیشگامان مستضعفین ایران برای «رهائی از بحران حزبی» جهت «سازمان‌یابی خود» باید با حرکت کردن در راستای اعتلای جنبش‌های مطالباتی در جامعه امروز ایران این مهم را به انجام برسانند. نکته‌ای که در این رابطه پیشگامان باید به آن عنایت ویژه‌ای داشته باشند، اینکه دستگاه‌های چند لایه‌ای سرکوب‌گر رژیم مطلقه فقهاتی (در طول ۴۰ سال گذشته حیات این رژیم) جهت سرکوب نیروهای پیشرو و پیشاهنگ و پیشگام (در چارچوب حذف فیزیکی افراد و جریان‌های اپوزیسیون از آغاز تا به امروز) نوک پیکان سرکوب خود را بر حذف افراد و جریان‌هایی قرار داده‌اند که:

الف - اعتقاد به کار جمعی داشته باشند.

ب - پتانسیل کار جمعی داشته باشند.

ج - پتانسیل جذب در عرصه کار جمعی داشته باشند.

د - به صورت بالقوه و بالفعل پایگاه اجتماعی داشته باشند.

ه - ساختارشکن باشند و یا به عبارت دیگر کلیت نظام مطلقه فقهاتی را در عرصه سلبی و آلترناتیو ایجابی به چالش بکشند. □

ادامه دارد



جنبش پیشگامان جهت اعتلای خود آگاهی (طبقاتی، سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و تاریخی)

جامعه بزرگ ایران، چگونه می‌توانند با پرسش‌های جدید،

پاسخ‌های گذشته را به چالش بکشند؟



جای تکیه بر پروژه اصلاح سیاسی معتقد به تحول رادیکال در عرصه‌های مختلف فرهنگی و اجتماعی و اقتصادی و سیاسی بود و البته استراتژی تحول رادیکال برای اقبال (برعکس پروژه اصلاحات از بالای سیدجمال) صورتی فرایندی داشت نه صورت پروژه‌ای و فرآورده‌ای. لذا به همین دلیل بود که محمد اقبال در چارچوب رویکرد بازسازی خود، این رویکرد بازسازی را در سه مؤلفه فرهنگی و سیاسی و اجتماعی تعریف کرد و در چارچوب این تعریف سه مؤلفه‌ای خود بود که محمد اقبال لاهوری همزمان استراتژی بازسازی خودش را در سه جبهه فرهنگی توسط پروژه بازسازی اسلام تطبیقی و جبهه اجتماعی جهت بسترسازی اعتلای جنبش اجتماعی ضد استعماری و ضد امپریالیستی جوامع مسلمان و جبهه سیاسی توسط حمایت از رویکرد دموکراسی‌گرائی و تشکیل دولت - ملت‌های جدید به پیش می‌برد.

ثالثاً محمد اقبال لاهوری برعکس سیدجمال که جهت پروژه اصلاح دینی (بر رویکرد انطباقی توسط علم ساینس مغرب زمین و رویکرد عقلانی فلاسفه ارسطوزده و افلاطونزده مسلمان مانند ابن سینا و غیره تکیه داشت) علاوه بر اینکه در این رابطه به جای اصلاح دینی سیدجمال، بر بازسازی دینی اعتقاد داشت (که اصلاً و ابداً رویکرد بازسازی دینی محمد اقبال با پروژه اصلاح دینی سیدجمال به لحاظ زیرساختی

قابل ذکر است که اقبال در عرصه پرسش علل و دلایل شکست حرکت سیدجمال:

اولاً به جایگاه حرکت تاریخی سیدجمال توجه داشت.

ثانیاً محمد اقبال مانند سیدجمال درد مشترک جوامع مسلمان انحطاط تمدنی و انحطاط فرهنگی و انحطاط سیاسی و انحطاط اجتماعی می‌دانست، لذا در این رابطه بود که محمد اقبال معتقد بود که شعار انحطاط‌زدائی سیدجمال در جوامع مسلمان یک شعار محوری است و بدین ترتیب بود که محمد اقبال پرسش دوران‌ساز و تاریخی خود را در خصوص علل و دلایل شکست حرکت سیدجمال در چارچوب باور خود به شعار انحطاط‌زدائی سیدجمال و به درد مشترک تمامی جوامع مسلمان که همان انحطاط‌زدائی یا گرفتار انحطاط بودن بود، مطرح کرد. آنچه در این رابطه بیش از هر امری قابل توجه بود اینکه محمد اقبال گرچه هم در تشخیص درد مشترک جوامع مسلمان و هم در تعیین شعار رهائی جوامع مسلمان با سیدجمال مشترک بود اما در تجویز نسخه درمان با سیدجمال اختلاف و تفاوت داشت چراکه برعکس سیدجمال (که معتقد بود انحطاط‌زدائی جوامع مسلمان در گرو بازیابی اقتدار سیاسی و اقتدار نظامی و اقتدار مذهبی روحانیت حوزه‌های فقهاتی می‌باشد و توسط این رویکرد بود که سیدجمال شعار «عساکر جرار» و «سلاطین مقتدر» و «روحانیت جلیل القدر» می‌داد و دستیابی به این سه مؤلفه قدرت از نظر سیدجمال رمز نجات جوامع مسلمان از انحطاط تمدنی و انحطاط سیاسی و انحطاط اجتماعی و غیره می‌باشد).

محمد اقبال لاهوری پاسخی که پس از طرح پرسش دوران‌ساز خود در باب علل و دلایل شکست حرکت سیدجمال مطرح کرد عکس تجویز نسخه سه مؤلفه‌ای قدرت سیدجمال بود به این ترتیب که:

اولاً محمد اقبال برعکس سیدجمال به جای حرکت از بالا، به حرکت از پائین معتقد بود و در این رابطه تا آنجا پیش رفت که حتی با مهاتما گاندی در جریان انقلاب رهائی‌بخش مردم هندوستان دچار کنتاک شد چرا که گاندی جهت اصلاح اجتماعی مردم هند معتقد به حرکت از بالا و از مسیر قدرت سیاسی بود در صورتی که محمد اقبال جهت اصلاح اجتماعی جامعه بزرگ هندوستان معتقد به حرکت از پائین و از کانال اصلاحات فرهنگی بود.

ثانیاً محمد اقبال برعکس سیدجمال در راستای انحطاط‌زدائی جوامع مسلمان به

و رویکردی شباهتی نداشت) با همه این احوال در عرصه رویکرد بازسازی هم متد اقبال (برعکس سیدجمال که یک متد انطباقی بر پایه علم ساینس بود) در چارچوب رویکرد تطبیقی استوار بود، بنابراین، بدین ترتیب بود که اقبال توسط پرسش فربه و دوران‌ساز: «علل و دلایل شکست حرکت سیدجمال؟» توانست چه به لحاظ نظری و چه به لحاظ عملی همچنین هم در عرصه سلبی و هم در عرصه ایجابی، تحولی همه جانبه در جوامع مسلمین ایجاد نماید و هر چند که استراتژی محمد اقبال در پروژه تجزیه هندوستان و تشکیل کشور پاکستان دچار انحراف و شکست شد ولی در این رابطه نباید فراموش کنیم که:

اولاً کشور پاکستان ده سال بعد از وفات محمد اقبال تکوین پیدا کرد و اصلاً و ابداً محمد اقبال در معماری اقتصادی و سیاسی و اجتماعی کشور پاکستان در فرایند پس از تجزیه از هندوستان دخالتی و دستی نداشت است.

ثانیاً رویکرد محمد اقبال در عرصه استراتژی جوامع مسلمان یک رویکرد امتی می‌باشد نه رویکرد دولت - ملتی و اعتقاد اقبال به رویکرد دولت - ملتی یک اعتقاد موقتی برای نجات جوامع مسلمان از فرایند انحطاط سیاسی گذشته خود می‌باشد و گرنه در درازمدت محمد اقبال مانند نظریه پردازان اتحادیه اروپا معتقد بود که این دولت - ملت‌ها مسلمان باید مانند اتحادیه اروپا به سوی اتحادیه واحد امتی پیش بروند چراکه در تحلیل نهائی از نظر محمد اقبال این تجزیه دولت - ملتی به ضرر جوامع مسلمان و به سود قدرت‌های امپریالیستی و استعمارگر و استثمارگر می‌باشد.

ثالثاً محمد اقبال در تمامی فرایند مبارزه رهائی‌بخش مردم هندوستان بر علیه امپریالیسم انگلستان به عنوان یکی از معماران انقلاب بزرگ هندوستان پیوسته در کنار گاندی و نهرو و محمدعلی جناح و دیگر معماران آن انقلاب بزرگ تاریخی مردم هندوستان بوده است و در این عرصه از آنجائیکه رویکرد محمد اقبال یک رویکرد تحول‌گرایانه رادیکال از پائین بود، در برابر رویکرد اصلاح‌طلبی از بالای گاندی یک رویکرد رادیکال بوده است نه رویکرد راست روانه و دگماتیستی و بنیادگرایانه و یا سنت‌گرایانه و البته در این چارچوب است که می‌توانیم رویکرد محمد اقبال را اینچنین فرموله نمائیم که: «بدون بازسازی دینی نمی‌توان در جوامع مسلمان به تحول فرهنگی دست پیدا کرد، آنچنانکه بدون تحول فرهنگی در جوامع مسلمان نمی‌توان به تحول

اجتماعی از پائین دست پیدا کرد و بدون تحول اجتماعی از پائین نمی‌توان به تحول سیاسی دست پیدا کرد همان فرمول طلایی که معلم کبیرمان شریعتی از دهه ۴۰ تلاش کرد که با اقتباس از مولانا علامه محمد اقبال لاهوری در جامعه ایران به صورت تطبیقی (نه انطباقی و دگماتیست) پیاده نماید». ماحصل آنچه که تا اینجا گفته شد:

۱ - برای اینکه بتوانیم با پرسش‌های تازه پاسخ‌های گذشته را به چالش بکشیم:

الف - باید به دو ترم پرسش و پاسخ به عنوان دو رویکرد نگاه کنیم نه روش دیالوگ با همدیگر.

ب - اگر به پرسش و پاسخ به عنوان دو رویکرد نگاه کنیم در آن صورت پرسش و پاسخ می‌شود دو شیوه، جهت خودآگاه کردن گروه‌های مختلف اجتماعی، به این ترتیب که از آنجائیکه موضوع پرسش صورت خاص و مشخص دارد، همین جایگاه باعث می‌گردد تا پیشگام توسط به پرسش درآوردن آن موضوع مشخص، آن گروه مخصوص مربوطه را مورد مخاطب تبلیغی و ترویجی و یا تهییجی خود قرار دهد.

ج - رویکرد پرسش‌گرایانه به لحاظ ارزشی مقدم بر رویکرد پاسخ‌گرایانه می‌باشد چرا که با رویکرد پرسش‌گرایانه «ما طرح موضوع می‌کنیم»، طبیعی است که «طرح موضوع کردن هرگز کهنه نمی‌شود» اما از آنجائیکه در رویکرد پاسخ‌گرایانه، ما توسط پاسخ تجویز نسخه می‌نمائیم همین امر باعث می‌گردد از آنجائیکه تجویز نسخه زمان‌پذیر و مکان‌پذیر می‌باشند در نتیجه پاسخ‌های مطرح شده در زمان‌ها و مکان‌های دیگر کهنه بشوند، بنابراین همین خودویژگی زمانی و مکانی بودن و کهنه شدن پاسخ‌ها باعث می‌گردد تا یکی از وظایف پیشگامان مستضعفین ایران تلاش در جهت نو کردن آن پاسخ‌های کهنه در عرصه زمان‌ها و مکان‌های مختلف باشد.

بدون تردید پیشگام و پیشگامان جامعه جهت نو کردن آن پاسخ‌ها باید با رویکرد پرسش‌گرایانه و رویکرد تاریخ‌گرایانه و رویکرد تطبیقی خود وارد مرحله نوسازی پاسخ‌ها بشوند، چراکه توسط رویکرد پرسش‌گرایانه و تاریخ‌گرایانه و تطبیقی در چارچوب تحلیل مشخص از شرایط مشخص زمانی و مکانی علاوه بر اینکه شرایط برای خودآگاه‌سازی مخاطبین آن موضوع در گروه‌های مختلف اجتماعی فراهم می‌گردد، خود این امر باعث می‌گردد تا موضوع برای تعریف



پاسخ‌گرایانه صورتی مشخص پیدا کند.

۲ - رویکرد پرسش‌گرایانه در عرصه تبلیغ و ترویج و تهییج دارای سابقه ۲۵۰۰ ساله می‌باشد بطوریکه بعضی مبداء این رویکرد را سقراط می‌دانند و معتقدند که سقراط در چارچوب رویکرد دیالکتیک خود در پاسخ به سوال‌هایی که از او می‌شد او به جای پاسخ صریح و روشن از طریق پرسش‌گری از سؤال‌کننده، تلاش می‌کرد تا پاسخ سؤال را از خود سؤال‌کننده دریافت نماید، چرا که او در این رابطه معتقد بود که پاسخ سؤال‌ها در ذهن و مغز و حافظه خود سؤال‌کننده از قبل وجود دارد، ولی سائل یا سؤال‌کننده خودش از او موضوع خبر ندارد. لذا در این رابطه بود که سقراط می‌گفت: «من قابله‌ای هستم که می‌توانم توسط پرسش‌های خودم جواب سؤال را از ذهن سؤال‌کننده مانند نوزاد متولد کنم.»

۳ - در چارچوب رویکرد پرسش‌گرایانه ارزش و اهمیت هر فرد به اندازه پرسش‌هایی است که دارد و به اندازه پرسش‌هایی طرح کرده است، نه به اندازه پاسخ‌های داده شده او به آن پرسش‌ها، چرا که بدون تردید «پاسخ‌ها در عرصه زمان و مکان‌های مختلف کهنه می‌شوند، اما پرسش‌ها در عرصه زمان و مکان نه تنها کهنه نمی‌شوند، بلکه متکامل‌تر هم می‌شوند.»

۴ - برای اینکه توسط پرسش‌های تازه بتوانیم پاسخ‌های گذشته را به چالش بکشیم، باید رویکرد ما یک «رویکرد تطبیقی» باشد نه «رویکرد انطباقی و دگماتیستی» چرا که تنها با رویکرد تطبیقی است که ما می‌توانیم به صورت دیالکتیکی و مشخص زمانی و مکانی طرح پرسش کنیم. با رویکرد انطباقی و دگماتیستی طرح پرسش و پاسخ کردن باعث می‌گردد تا به صورت یکطرفه داوری خودمان را در طرح پرسش و پاسخ دخالت بدهیم، نه در چارچوب شرایط زمانی و مکانی خودویژه موضوع.

۵ - در رویکرد پرسش‌گرایانه این نظریه‌پرداز و صاحب نظر و پیشگام است که پرسش می‌کند نه جاهل از عالم، بنابراین منظور نظریه‌پرداز دیگر در اینجا کسب پاسخ از مخاطب نیست بلکه برعکس هدفش خودآگاه کردن آن گروه اجتماعی نسبت به آن موضوع می‌باشد. مثلاً وقتی که پیامبر اسلام و قرآن می‌گوید: «فَأَيْنَ تَذْهَبُونَ» - به جا کجا می‌روید؟» (سوره تکویر - آیه ۲۶) این سؤال قرآن و پیامبر

سؤال از همه انسان‌ها چه در گذشته و چه در حال می‌باشد، طبیعی است که قرآن و پیامبر در اینجا نمی‌خواهند جهت تکمیل اطلاعات خود از جامعه و مردم خود سوالی کنند و منتظر پاسخ از آنها باشد.

۶ - در رویکرد پرسش‌گرایانه از آنجائیکه پرسش از جانب صاحب علم به طرف جامعه و مردم مطرح می‌شود همین امر باعث می‌گردد که صاحب نظر و عالم فربه‌ترین موضوعات حرکت خودش را به صورت سؤال مطرح نماید نه موضوعات پیش پا افتاده. لذا به همین دلیل است که بیشتر «موضوعات استراتژی» به صورت سؤال در می‌آورند نه موضوعات تاکتیکی. مثلاً وقتی که شریعتی پرسش «از کجا آغاز کنیم؟» یا «چه باید کرد؟» یا «کدامین اسلام؟»، «کدامین شیعه؟»، «کدامین تسنن؟» و غیره مطرح می‌کند، همه این سوال‌ها در چارچوب همان استراتژی جنبش روشنگرایانه خودش مطرح می‌کند و یا وقتی که سیدجمال پرسش‌های خود را اینچنین مطرح می‌کند: «چرا مسلمین ضعیف شده‌اند؟»، «این چه بلائی است که نازل شده است؟» یا «کجا رفت آن حشمت و اجلال و عظمت مسلمانان؟» و «این تنزل بی‌اندازه امروز مسلمانان را علت چیست؟» و «پس چه باید کرد؟» در تحلیل نهائی هدف تمامی این پرسش‌ها از جانب سیدجمال در چارچوب همان استراتژی انحطاط‌زدائی سیدجمال قابل تعریف می‌باشد.

بنابراین بدین ترتیب است که می‌توانیم بگوئیم که در رویکرد پرسش‌گرایانه، «هم سؤال» و «هم پاسخ» باید از طرف عالم و نظریه‌پرداز و پیشگام مطرح بشود نه از طرف مخاطب. البته طرح پرسش توسط عالم و نظریه‌پرداز و پیشگام منهای پاسخ یک فونکسیون دیگر هم دارد و آن خودآگاه کردن مخاطب می‌باشد. پر واضح است که در این چارچوب هر چه سائل بزرگتر باشد پرسش او بزرگتر خواهد بود. □

پایان



دینامیزم درونی وحی نبوی پیامبر اسلام، بستر ساز

دینامیزم درونی اسلام تاریخی و اسلام معنوی می باشد

رفته تکوین پیدا کرده است.

ج - در رویکرد تطبیقی محمد اقبال، دینامیزم درونی وحی نبوی پیامبر اسلام در کنار پراتیک جامعه‌سازانه پیامبر اسلام در طول ۲۳ ساله دوران مکی و مدنی باعث گردید تا اسلام از بدو تأسیس خود، نه تنها دارای دینامیزم و پروسس بشود، بلکه مهمتر از آن اینکه اسلام دارای گوهر سیاسی گردید.

د - در رویکرد تطبیقی محمد اقبال وحی به عنوان یک پروسس در شش فرایند پا به پای حیات و تکامل و زمان در عرصه وجود از آغاز، «تکامل کرده است» که پروسس وحی، در آخرین فرایند خود وارد فرایند وحی نبوی پیامبر اسلام شده است و در این فرایند بود که «خرد استقرائی یا عقل برهانی استقرائی از پیوند پروسس حیات و پروسس وحی نبوی متولد گردید». با تولد عقل برهانی استقرائی در بشریت در قرن هفتم میلادی «چرخه پروسس وحی نبوی وارد فرایند خرد استقرائی بشر شد» و از اینجا بود که «پروسس نبوت در فرایند نبوت پیامبر اسلام، به ختم و پایان خود رسید» و با وفات پیامبر اسلام دوران «خاتمیت نبوت» (نه دیانت آنچنانکه شیخ مرتضی مطهری در رد محمد اقبال می‌گوید) آغاز می‌شود.

ه - هر چند شیخ مرتضی مطهری تلاش می‌کرد تا در مقابل رویکرد تطبیقی محمد اقبال، «موضوع فربه اجتهاد در اصول و فروع

در این رویکرد انطباقی به وحی نبوی پیامبر اسلام، به علت بشری بودن تألیف قرآن و به علت خواب‌نامه بودن مکانیزم تکوین قرآن، برای فهم قرآن به جای مکانیزم تفسیر، معتقد به مکانیزم تعبیر خواب‌های پیامبر اسلام توسط معبران خواب می‌باشند و روش تفسیر قرآن، روش صحیحی برای فهم قرآن نمی‌دانند. به خصوص آنکه طرفداران این رویکرد انطباقی پس از تقسیم آیات قرآن به ذاتیات و عرضیات، بر این باورند که ذاتیات قرآن که شامل معاد و توحید می‌باشد در خواب برای پیامبر اسلام به صورت تصویری مادیت پیدا کرده است اما عرضیات قرآن در خواب به صورت کلامی برای پیامبر اسلام مادیت پیدا کرده است.

بدین خاطر در این رابطه است که طرفداران این رویکرد معتقدند که هرگز بدون تعبیر خواب‌های پیامبر اسلام ما نمی‌توانیم ذاتیات قرآن اعم از معاد و توحید فهم کنیم. البته طرفداران این رویکرد انطباقی به وحی نبوی پیامبر اسلام، از آنجائیکه جنس عرفان صوفیان از جمله مولوی، از جنس وحی نبوی می‌دانند، بر این باورند که خود عرفان مولوی هم به صورت رؤیا بر او مادیت پیدا کرده است با این تفاوت که وحی مولوی در عالم رؤیا صورت کلامی صرف داشته است، نه صورت تصویری. همین امر باعث شده است که اینها (اگرچه برای قرآن به جای تفسیر معتقد به تعبیر خواب هستند، اما) برای فهم مثنوی و دیوان شمس مولوی تفسیر را جایگزین تعبیر خواب بکنند و جهت جایگزین کردن عرفان مولوی و صوفیان به جای قرآن، با تعطیل کردن تفسیر قرآن و متمرکز کردن کامل حرکت خود بر تفسیر مثنوی و دیوان شمس و دیگر آثار صوفیان (فردگرای دنیاگریز و اجتماع‌گریز و اختیارستیز) شرایط برای این جایگزینی فراهم نمایند؛ و اما در رویکرد تطبیقی به وحی نبوی پیامبر اسلام که حضرت مولانا علامه محمد اقبال لاهوری منادی آن در قرن بیستم بوده است،

الف - در رویکرد تطبیقی محمد اقبال، پیامبری یک تجربه دینی می‌باشد که در دو مؤلفه درونی و برونی و یا معراجی و اسرائی و یا وجودی (اگزیستانسی) و جامعه‌سازانه مادیت پیدا می‌کند.

ب - در منظومه معرفتی محمد اقبال تکوین اسلام از آغاز به صورت یک پروسس بوده است که این پروسس به موازات نزول تدریجی ۲۳ ساله آیات قرآن در بستر زمان و پراتیک جامعه‌سازانه پیامبر اسلام به تدریج و رفته

به عنوان موتور دینامیزم اسلام در دوران خاتمیت نبوت، محصور به فقه و شریعت بکند» اما در رویکرد تطبیقی محمد اقبال اجتهاد به عنوان موتور دینامیزم اسلام در دوران ختمیت نبوت در عرصه اصول و فروع اسلام مشمول هم هندسه دینی و هم معرف دینی، اسلام تاریخی می‌شود و محدود کردن اجتهاد در اصول و فروع محمد اقبال به فقه و شریعت جفا به محمد اقبال می‌باشد؛ و لذا در این رابطه است که محمد اقبال معتقد است که در دوران خاتمیت نبوت به خاطر اینکه بشریت از فرایند گریزه وارد فرایند عقلانیت استقرائی شده است دیگر هیچ اتوریته‌ای نمی‌تواند به جز عقل استقرائی برای مسلمانان فتوا صادر نماید؛ و به خاطر اینکه مسلمانان در فرایند خاتمیت قائل به ختم نبوت پیامبران هستند، آزادترین افراد روی زمین می‌باشند؛ و از آنجائیکه محمد اقبال بر این باور است که «تمام ارکان اسلام تاریخی اجتهادپذیر می‌باشند» در خصوص «فقه قرآن» در چارچوب همین موتور اجتهاد در اصول و فروع به عنوان موتور دینامیزم پروسس اسلام تاریخی، او با تاسی از رویکرد شاه ولی الله دهلوی معتقد است که از آنجائیکه پیامبر اسلام نمی‌توانست برای هر قومی در زمان خودش و بعد از خودش وضع قوانین نماید، کاری که پیامبر اسلام در این رابطه کرده است، این بوده است که در دوران مدنی با انتخاب یک قوم و تربیت آن و وضع قوانین برای آنها در قرآن الگوئی ارائه داده است تا بعداً اقوام دیگر بتوانند در چارچوب شرایط مشخص قومی و زمانی و تاریخی خود قوانین خاص خود را وضع کنند، بنابراین از نظر محمد اقبال، قرآن احکام غیر عبادی فقه قرآن فقط جنبه الگوئی دارد نه اجرائی. بدین ترتیب است که در رویکرد محمد اقبال دوران خاتمیت، دوران پایان اتوریته‌ها می‌باشد و مسلمانان غیر از اتوریته خرد استقرائی نباید تسلیم هیچگونه اتوریته دیگری بشوند.

و - در رویکرد تطبیقی محمد اقبال، در چارچوب وحی نبوی پیامبر اسلام به عنوان محصول تجربه دینی دو مؤلفه‌ای درونی و برونی (معراجی و اسرائی او) رابطه خداوند با پیامبر اسلام در عرصه پروسس تکوین وحی نبوی و قرآن، رابطه دو طرفه بوده است (نه رابطه یکطرفه مکانیکی از خداوند به محمد آنچنانکه طرفداران رویکرد دگماتیستی می‌گویند) و یا رابطه مکانیکی یکطرفه از محمد به خداوند (آنچنانکه طرفداران رویکرد انطباقی مطرح می‌کنند).

ز - در رویکرد تطبیقی محمد اقبال، وحی نبوی پیامبر

اسلام محصول تجربه دینی دو مؤلفه‌ای درونی و برونی پیامبر اسلام در پیوند با خداوند می‌باشد که البته در رویکرد اقبال تجربه دینی و نبوی و پیامبری محمد در دو بستر معراجی و اسرائی، با تجربه باطنی عرفا و صوفیان کاملاً متفاوت می‌باشد.

ح - در رویکرد تطبیقی اقبال وحی به عنوان یک پروسس، در سه شکل طبیعی، انسانی، نبوی آن به عنوان یک پدیده هدایت‌گرانه دینامیک در کنار پدیده حیات و تکامل و هدفداری و زمان می‌باشد که بدون پروسس وحی طبیعی و انسانی و نبوی هرگز تکامل و هدفداری پدیده حیات در وجود ممکن نمی‌شود.

ط - در این رویکرد تطبیقی به وحی نبوی، عامل ختم نبوت پیامبر اسلام در قرن هفتم میلادی مولود و سنتز تولد «عقل برهانی استقرائی یا خرد استقرائی در بشر می‌باشد» که خود تولد خرد استقرائی در رویکرد تطبیقی محمد اقبال، مولود و سنتز سه منبعی شدن منابع شناخت بشر (تاریخ و طبیعت و درون انسان) توسط قرآن بوده است؛ و لذا در این رابطه است که محمد اقبال ظهور خرد استقرائی بشری را نه تنها عامل ختم نبوت پیامبر اسلام می‌دانند و نه تنها عقل برهانی استقرائی بشری در «ادامه طولی و محصول وحی نبوی پیامبر اسلام و قرآن می‌داند» و نه تنها حیات و حرکت خرد استقرائی بشری را در ادامه فرایندهای وحی طبیعی و وحی انسانی و وحی نبوی تعریف می‌کند، از همه مهمتر اینکه موتور دینامیزم وحی نبوی و موتور دینامیزم اسلام تاریخی در این رویکرد در چارچوب همین خرد استقرائی و یا عقل برهانی استقرائی انسان تعریف می‌شود.

در رویکرد تطبیقی اقبال به وحی نبوی پیامبر اسلام، خداوند در عرصه همین حیات و تکامل و زمان و وحی تعریف می‌شود نه در ماوراء الطبیعه و جدای از وجود به عبارت دیگر در این رویکرد همه وجود در خداوند قرار دارد

متصل نی منفصل نی‌ای کمال

بلکه بی‌چون و چگونه زاعتدال

ماهیانیم تو دریای حیات

زنده‌ایم از لطف ای نیکو صفات

و خداوند در عرصه این حیات نه تنها زمان‌پذیر است و نه تنها دائماً در حال خلق جدید می‌باشد، بلکه مهمتر از همه اینکه خداوند نقش خالق و فاعل و دائماً در حال خلق جدید

و هدایت‌گر وجود به سوی آینده از پیش مشخص نشده توسط وحی به عنوان یک پروسس شش فرایندی (چه وحی طبیعی در تمام وجود و چه وحی نبوی و چه وحی انسانی و چه وحی غریزی) دارد.

باری، از اینجاست که در این رویکرد وجود وحی به عنوان یک پدیده و یک پروسس در عرصه حیات به عنوان یک پروسس و در کنار زمان و تکامل و هدف‌داری یک ضرورت تکوینی و تشریحی می‌باشد که عقل برهانی استقرائی بشر در این رابطه قابل تبیین می‌باشد بنابراین رابطه دو طرفه محمد با خداوند در عرصه پروسس تکوین وحی نبوی، از نظر محمد اقبال «رابطه قابلیت و فاعلیت می‌باشد» به عبارت دیگر، پیامبر اسلام توسط تجربه دینی و یا تجربه پیامبرانه در دو مؤلفه معراجی و اسرائی در فرایند ۱۵ ساله حرائی، «قابلیت جذب وحی نبوی را در خود ایجاد کرده بود» و توسط این قابلیت بوده است که پیامبر پتانسیل ایجاد رابطه دو طرفه وحی نبوی در یک پروسه ۲۳ ساله مکی و مدنی داشته است.

قابل ذکر است که در رویکرد اقبال تمامی پدیده‌های هستی از جماد تا نبات و تا حیوان و انسان پیوسته توسط کسب این قابلیت جذب وحی (در بستر پروسس حیات و زمان و تکامل و هدف‌داری) بوده است که توانسته‌اند در عرصه پروسس حیات دوام پیدا کنند و اضافه کنیم که در تحلیل نهائی اقبال خود عقل استقرائی بشر در چارچوب همین وحی به عنوان یک پروسس تبیین و تعریف می‌نماید؛ بنابراین کسب قابلیت جهت جذب وحی در این رویکرد فقط مشمول پیامبران و پیامبر اسلام نمی‌شود، تنها تفاوت پیامبران و پیامبر اسلام در این است که به علت عظمت موضوع وحی نبوی باید توسط تجربه پیامبرانه معراجی و اگزستانسی این قابلیت بزرگ را در خود ایجاد نمایند. ماحصل آنچه که تا اینجا گفته شد اینک:

۱ - تا زمانیکه به تبیین خود قرآن از پدیده وحی نبوی پیامبر اسلام دست پیدا نکنیم، هرگز نمی‌توانیم در باب ساختار دینامیزم درونی وحی نبوی و قرآن و اسلام تاریخی داوری نمائیم به عبارت دیگر داوری در باب دینامیزم درونی قرآن و اسلام تاریخی در گرو داوری در باب خود ساختار پدیده وحی نبوی پیامبر اسلام می‌باشد؛ یعنی اگر در داوری خود در باب پدیده وحی نبوی به داوری خطی بین دو ذات خداوند و پیامبر اسلام (خواه این رابطه خطی در چارچوب

رویکرد «خدامحوری» انجام بگیرد و خواه این رابطه خطی در چارچوب رویکرد «محمدمحوری» انجام بگیرد) دست پیدا کردیم، موضوع دینامیزم درونی وحی و در ادامه آن دینامیزم درونی اسلام تاریخی منتفی می‌شود؛ اما برعکس اگر در تبیین پروسس وحی رابطه بین دو ذات خداوند و محمد رابطه دوطرفه تبیین نمودیم، هم دینامیزم درونی در وحی نبوی پیامبر اسلام که همان قرآن می‌باشد قابل تعریف و تبیین می‌باشد؛ و هم دینامیزم درونی اسلام تاریخی بر پایه موتور اجتهاد در اصول و فروع آنچنانکه محمد اقبال لاهوری در کتاب گران‌سنگ بازسازی فکر دینی در اسلام خود مطرح می‌نماید، قابل تعریف و تبیین می‌باشد.

۲ - در باب «چیستی وحی نبوی» تمامی نظریه‌هایی که توسط متکلمین و فلاسفه و نظریه‌پردازان و متفکرین مسلمان مطرح شده است، می‌توان در سه دسته بزرگ تقسیم کرد:

الف - رویکرد دگماتیستی به پدیده وحی است که مطابق آن هر گونه دینامیزم درونی در وحی نبوی و اسلام تاریخی را نفی می‌کنند و موضوع اجتهاد در اصول و فروع به عنوان موتور دینامیزم درونی اسلام تاریخی را محدود و محصور در اجتهاد در فقه دگماتیست حوزه‌های فقه‌ای توسط مجتهدین دگماتیست روحانیت می‌کنند.

ب - رویکرد انطباقی که با عمده کردن پیش فهم‌ها در تفسیر و تبیین وحی نبوی علاوه بر اینکه وحی نبوی را مانند تجربه باطنی عرفا امری صد درصدی بشری می‌دانند، کل قرآن و وحی نبوی پیامبر اسلام را روایت شخصی پیامبر اسلام از جهان و جامعه و انسان قرن هفتم میلادی جامعه عربستان تعریف می‌کنند. در این رویکرد «قرآن محصول وحی نبوی می‌باشد، نه اینکه خود وحی نبوی باشد». البته دلیل آنها در این رابطه بشری و عصری شدن وحی نبوی، در چارچوب شخصیت پیامبر و فرهنگ عربستان قرن هفتم می‌باشد بدین خاطر همین امر سبب شده است تا طرفداران رویکرد انطباقی، در تبیین رابطه بین دو ذات خداوند و محمد در بستر پروسس تکوین وحی نبوی، این پروسس را بر محور خطی محمد تعریف کنند و قرآن را تولید خود پیامبر بدانند و تولید قرآن را امری بشری بخوانند و بر این باورند که قرآن رنگ شخصیت پیامبر اسلام گرفته است و قرآن نمایش شخصیت پیامبر می‌باشد و رابطه قرآن با خداوند تنها این است که خداوند خالق پیامبر اسلام است،

آنچنانکه پیامبر اسلام خالق قرآن می‌باشد.

البته این رابطه منحصر به پیامبر اسلام نمی‌شود چراکه خداوند خالق همه وجود و همه انسان‌هاست و لذا مطابق رویکرد آنها خالق همه افعال انسان‌ها نیز می‌باشد. همچنین مطابق این رویکرد قرائت قرآن امری انسانی و بشری است که محمد روایت‌گران می‌باشد نه خداوند؛ و پیامبر اسلام در قرآن در چارچوب روایت خدامحور جهان و طبیعت و انسان را تفسیر کرده است؛ و همین روایت پیامبر اسلام در قرآن یک دین است که ما آن را دین اسلام می‌نامیم؛ و همین امر باعث گردیده است تا «قرآن متن فهم‌گونه‌ای باشد» و آنچنانکه زبان در بشر یک مقوله تاریخی است، فهم در انسان نیز یک مقوله تاریخی می‌باشد؛ و لذا برای فهم متن فهم‌گونه قرآن در عرصه زمان نیازمند به تفسیر مستمر آن هستیم. البته شاخه دیگر این رویکرد معتقد به جایگزین کردن «تعبیر» به جای «تفسیر» جهت فهم قرآن هستند، چرا که شاخه دوم رویکرد انطباقی «قرآن را خواب‌نامه پیامبر می‌دانند، نه متن فهم‌گونه» آنچنانکه شاخه اول رویکرد انطباقی بر آن باور می‌باشد. لذا به این

ترتیب است که شاخه دوم رویکرد انطباقی جهت فهم قرآن معتقدند که به جای تفسیر و مفسرین قرآن، باید بر تعبیر و معبیرین خواب جهت فهم قرآن تکیه کنیم.

هر دو شاخه رویکرد انطباقی وحی نبوی پیامبر اسلام معتقد به وجود خطایائی در قرآن هستند که آنها این خطاهای قرآن را معلول همان بشری بودن و همان تألیف پیامبر اسلام بودن قرآن می‌دانند همچنین تفاوت طول آیات مکی و مدنی قرآن و تفاوت در بلاغت آیات قرآن در رویکرد انطباقی آنها باز معلول همین بشری بودن قرآن و تابع شخصیت و حالات انقباضی و انبساطی پیامبر اسلام بودن آن، تعریف می‌کنند. □

ادامه دارد

وب سایت:

www.pm-iran.org

www.nashr-mostazafin.com

ایمیل آدرس تماس:

Info@nashr-mostazafin.com



چیدستی و چگونگی «عدالت» در روکرد امام علی

۵

توسط پروژه اصلاح دینی منهای فقه و فقهت و منهای روحانیت قرار داده است». باری، بدین ترتیب است که امام علی در نهج‌البلاغه توسط «تاریخی کردن موضوع عدالت، رویکرد ذات‌گرایانه اسلام جبرگرای روایتی که از فردای وفات پیامبر اسلام توسط ۳۰ هزار حدیث جعلی ابوهیریه تکوین پیدا کرده بود به چالش می‌کشد». امام علی با تاریخی کردن اصل عدالت، علاوه بر این که این اصل را فرادینی می‌کند و علاوه بر اینکه اصل عدالت را جهان شمول و مشمول همه بشریت می‌کند و علاوه بر اینکه به اجرای عدالت به صورت مشخص و زمانی و مکانی تکیه می‌کند و علاوه بر اینکه موتور محرکه اجرای عدالت در جوامع بشری، جنبش‌های اجتماعی زمینی آن جوامع می‌داند (نه اصول طلائی مجرد و انتزاعی آسمانی) و علاوه بر اینکه عدالت را بر پایه حق و حقوق طبیعی (نه حقوق قراردادی انسان‌ها) تعریف می‌نماید و علاوه بر اینکه عدالت را به صورت اجتماعی (نه عدالت فردی اسلام دگماتیست فقهاتی) تعریف می‌کند و علاوه بر اینکه عدالت را حق همه انسان‌ها به خاطر انسان بودن آنها به عنوان حق طبیعی می‌داند، توحید که بزرگترین دستاورد و ره‌آورد پیامبران ابراهیمی و در رأس آنها پیامبر اسلام بوده است را هم به صورت یک امر تاریخی تعریف می‌نماید.

لذا در همین رابطه است که امام علی در نهج‌البلاغه منهای اینکه عدالت را به عنوان گفتمان غالب عصر خود در سال‌های ۳۶ تا ۴۰ مطرح می‌نماید همه جا در نهج‌البلاغه تلاش

باری، در این رابطه است که می‌توانیم داوری کنیم که «هسته اصلی رویکرد خمینی و روحانیت حوزه‌های فقهاتی و رژیم مطلقه فقهاتی همان رویکرد ذات‌گرایانه می‌باشد» که توسط جایگزین کردن رویکرد ذات‌گرایانه خود به جای آسمان بر زمین و تقدم مشروعیت بر مقبولیت مردمی «تمامی امور اجتماعی و انسانی جامعه بشری را با انتقال به آسمان و خدا و امام زمان و غیره به صورت ذات‌گرایانه تثبیت نمایند؛ و بر پایه آن تثبیت آسمانی است که آنها می‌توانند قدرت سه مؤلفه‌ای خود را در زمین نهادینه نمایند. پر واضح است که تا زمانی که این «دستگاه ذات‌گرایانه» بر جامعه ایران حداقل کنش‌گری داشته باشد، امکان نیل به دموکراسی سوسیالیستی توسط اجتماعی کردن سه مؤلفه‌ای قدرت در جامعه ایران وجود ندارد؛ و لذا در این رابطه است که جنبش پیشگامان مستضعفین ایران (در طول ۴۳ سال حیات درونی و برونی خود در دو فاز سازمانی آرمان مستضعفین و جنبشی نشر مستضعفین) پیوسته بر این باور بوده است که «بدون اصلاح دینی در چارچوب اسلام منهای فقه و فقهت و منهای روحانیت معلمان کبیرمان شریعتی و اقبال امکان دموکراتیک کردن مسیر دموکراسی سه مؤلفه‌ای در جامعه بزرگ ایران وجود ندارد» و لذا بدین ترتیب است که در طول ۴۳ سال گذشته حیات درونی و برونی جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در دو فاز سازمانی آرمان مستضعفین و جنبشی نشر مستضعفین پیوسته از آغاز الی الان، این جنبش بر این باور بوده است که «بدون جنبش فرهنگی توسط اصلاح دینی در مسیر اسلام منهای فقه و فقهت و منهای روحانیت شریعتی و اقبال، هرگز و هرگز نمی‌توانیم در جامعه فقه‌زده و سنت‌زده و استبدادزده و استعمارزده و استخفاف‌زده ایران به جنبش اجتماعی دموکراسی‌خواهانه سه مؤلفه‌ای تکوین یافته از پائین و به جامعه مدنی جنبشی تکوین یافته از پائین دست پیدا کنیم».

پر پیداست که در رویکرد ۴۳ ساله جنبش پیشگامان مستضعفین ایران هر گونه جنبش سیاسی بدون زیرساخت جنبش اجتماعی و در نهایت بدون جنبش فرهنگی مبتنی بر اصلاح دینی توسط اسلام منهای فقه و فقهت و منهای روحانیت آب در هاون کوبیدن خواهد بود؛ و باز در این رابطه بوده است که در ۴۳ سال گذشته (حیات درونی و برونی جنبش پیشگامان مستضعفین ایران) این جنبش پیوسته در نوک پیکان حرکت «تحول‌خواهانه خود، تحول فرهنگی

می‌کند تا عدالت در عرصه توحید تاریخی پیامبران ابراهیمی و در رأس آنها پیامبر اسلام تبیین و تعریف نماید.

۵ - رویکرد امام علی به عدالت یک رویکرد دگماتیست نیست تا توسط آن بخواهد مانند اسلام فقه‌ای حوزه‌های فقهی عدالت را به صورت قالبی در چارچوب دیسکورس فقه فقهت هزار ساله حوزه‌های فقهی و اسلام روایتی، به صورت مجرد و انتزاعی از بیرون تبیین و تعریف نماید و بعداً از بالا آن عدالت نظری از پیش تعریف شده مانند حلقه‌ای بر گردن هر جامعه‌ای بیاندازد، بلکه بر عکس «رویکرد امام علی به عدالت، یک رویکرد تطبیقی می‌باشد» بنابراین در چارچوب این رویکرد تطبیقی (در راستای عدالت اجتماعی و سیاسی و اخلاقی و قضائی به صورت دیالکتیکی در جهت کشف مکانیزم اجرای عدالت در هر جامعه‌ای) بوده است که امام علی معتقد بود که:

اولاً برای اجرای عدالت در جوامع مختلف تنها یک مکانیزم و یک راه وجود ندارد بلکه برعکس مکانیزم‌ها و راه‌های مختلفی وجود دارد که برای انجام عدالت در آن جوامع بزرگترین رسالت پیشگام کشف آن مکانیزم خاص اجرای عدالت در آن جوامع می‌باشد.

ثانیاً تا زمانیکه در جامعه جنبش‌های عدالت‌طلبانه و برابری‌خواهانه به صورت خودبنیاد از پائین تکوین پیدا نکنند، نمی‌توان در آن جامعه از بالا به صورت یکطرفه و دستوری به اجرای عدالت دست پیدا کرد.

ثالثاً مسیر کشف مکانیزم عدالت در هر جامعه‌ای تنها از دل فرهنگ آن جامعه حاصل می‌شود.

لذا در این رابطه است که امام علی در منشور حکومتی خود به مالک اشتر در خصوص مکانیزم اجرای عدالت در جامعه مصر اینچنین مطرح می‌کند:

«ثُمَّ اَعْلَمَ يَا مَالِكُ اَنِّي قَدْ وَجَّهْتُكَ اِلَى بِلَادٍ قَدْ جَرَتْ عَلَيْهَا دَوْلٌ قَبْلَكَ مِنْ عَدْلٍ وَ جَوْرٍ وَ اَنَّ النَّاسَ يَنْظُرُونَ مِنْ اُمُورِكَ فِي مِثْلِ مَا كُنْتَ تَنْظُرُ فِيهِ مِنْ اُمُورِ الْوَلَاةِ قَبْلَكَ وَ يَقُولُونَ فَيَكُ مَا كُنْتَ تَقُولُ فِيهِمْ وَ اِنَّمَا يَسْتَدِلُّ عَلَي الصَّالِحِينَ بِمَا يَجْرِي اللهُ لَهُمْ عَلَي اَلْسِنِ عِبَادِهِ فَلْيَكُنْ اَحَبَّ الدَّخَائِرِ اِلَيْكَ ذَخِيْرَةُ الْعَمَلِ الصَّالِحِ فَاَمْلِكْ هَوَاكَ وَ شُحَّ بِنَفْسِكَ عَمَّا لَا يَحِلُّ لَكَ فَاِنَّ الشُّحَّ بِالنَّفْسِ الْاِنْصَافُ مِنْهَا فَيَمَا اَحَبَّتْ اَوْ كَرِهَتْ وَ اَشْعَرُ قَلْبِكَ الرَّحْمَةُ لِلرَّعِيَةِ وَ الْمَحَبَّةُ لَهُمْ وَ اللَّطْفُ بِهِمْ وَ لَا تَكُوْنَنَّ عَلَيْهِمْ سَبْعًا ضَارِيًا تَغْتَنِمُ اَكْلَهُمْ فَاِنَّهُمْ صِنْفَانِ اِمَّا اَخٌ لَكَ فِي الدِّيْنِ وَ اِمَّا نَظِيْرٌ لَكَ فِي الْخَلْقِ - اى

مالک، بدان من تو را به سوی جامعه‌ای و مردمی می‌فرستم (جامعه مصر) که دارای تمدن گذشته هستند و پیش از تو دارای حکومت‌ها و دولت‌هایی بوده‌اند که برخی از آن حکومت‌ها عادل بوده‌اند و برخی دیگر ستمکار، بدون تردید مردم مصر حرکات و اعمال حاکمیت تو را بر خود در ترازوی تجربه گذشته تاریخی خود می‌گذارند و بر پایه آن به داوری در باب حکومت و حاکمیت جدید می‌پردازند و در باره تو آنچنان داوری می‌کنند که تو در باره آنها داوری می‌کنی، بنابراین ای مالک، مبادا مانند حیوان درنده‌ای به جان مردم مصر بیافتی تا عقاید خودت را به صورت یکطرفه به آنها تحمیل کنی، مالک با رویکرد انسانی به مردم مصر نگاه کن چرا که مردم مصر یا هم نوع تو هستند در خلقت و یا هم دین تو هستند در عقیده فرقی میان آنها نباید گذاشت» (نهج‌البلاغه صبحی الصالح - نامه ۵۳ - ص ۴۲۷ - سطر ۹ به بعد)

باری، بدین ترتیب است که در رویکرد امام علی به عدالت، «عدالت یک پکیج ثابت از پیش‌مقدر شده در چارچوب احکام فقهی نیست» تا آنچنانکه خمینی می‌گفت وظیفه حکومت فقط اجرای احکام فقهی حوزه‌های فقه‌ای باشد، بلکه برعکس در نگاه امام علی «عدالت یک فضیلت بنیادین است که تنها در چارچوب تعریف ما از انسان و انسانیت این فضیلت بنیادین قابل تعریف می‌باشد» بنابراین در رویکرد امام علی «عدالت تنها از زاویه انسان قابل تعریف می‌باشد نه از زاویه فقه فقهت» (حوزه‌های هزار ساله دگماتیست فقه‌ای) آنچنانکه خمینی می‌خواست عدالت را توسط آنها تعریف نماید؛ و بدین خاطر در این رابطه است که عدالت در رویکرد امام علی تنها با «مدل حقی، آن هم به صورت حقوق جهانشمول طبیعی انسانی قابل تعریف می‌باشد، نه مدل تکلیفی و تقلیدی و تعبدی» آنچنانکه خمینی در پی تعریف آن بود، به عبارت دیگر تا زمانیکه برای انسان فی نفسه و انسان بما هو انسان حقوق طبیعی و جهانشمول قائل نباشیم، نمی‌توانیم برای عدالت در چارچوب مدل حقی تعریفی ارائه بدهیم؛ و از اینجاست که می‌توانیم در تعیین مبانی عدالت دو اصل «انسان و حق» به عنوان مبانی زیرساختی عدالت تعریف بکنیم.

پر واضح است که تا زمانیکه تعریف جهانشمول از انسان و حق و عدالت نداشته باشیم، نمی‌توانیم به اعلامیه جهانی حقوق بشر اعتقادی پیدا کنیم. چراکه لازمه اولیه اعتقاد به اعلامیه جهانی حقوق بشر، «اعتقاد به تعریف جهانشمول انسان و حق و عدالت است». عنایت داشته باشیم که تا زمانیکه ما بخواهیم در چارچوب اسلام فقه‌ای و اسلام روایتی برای انسان و حق و عدالت تعریفی ارائه بدهیم، بدون تردید تبعیضات دینی و مذهبی

و فرقه‌ای و گروهی که سنتز اسلام فقه‌تی می‌باشند، در تعریف ما از انسان و حق و عدالت دخالت پیدا می‌کنند. آنچنانکه در ۴۰ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقه‌تی حاکم شاهد بوده‌ایم که تبعیض در عرصه‌های اجتماعی و سیاسی و حقوقی (بین زن و مرد، بین مذهبی و غیر مذهبی، بین آخوند و غیر آخوند، بین خودی و غیر خودی، بین مسلمان و غیر مسلمان، بین دین‌دار و بی دین و غیره و غیره) که سنتز رویکرد دگماتیست اسلام فقه‌تی و اسلام روایتی می‌باشند، به صورت یک امر نهادینه شده حقوقی درآمده است.

به همین دلیل بوده است که رژیم مطلقه فقه‌تی حاکم در طول ۴۰ سال گذشته هرگز و هرگز نتوانسته است در برابر قبول اعلامیه جهانی حقوق بشر چراغ سبز نشان بدهد، چراکه تمامی رویکرد سیاسی و اجتماعی و انسانی این رژیم مخالف اعلامیه جهانی حقوق بشر می‌باشد فراموش نکنیم که ماده اول اعلامیه جهانی حقوق بشر می‌گوید: «تمام افراد بشر آزاد به دنیا می‌آیند و از لحاظ حیثیت و حقوق با هم برابرند» و ماده دوم اعلامیه حقوق بشر می‌گوید: «هر کس می‌تواند بدون هیچگونه تمایز مخصوصاً از حیث نژاد و رنگ، جنس، زبان، مذهب، عقیده سیاسی یا هر عقیده دیگر و همچنین ملیت، وضع اجتماعی، ثروت، ولادت یا هر موقعیت دیگر، از تمام حقوق و کلیه آزادی‌هایی که در اعلامیه حاضر ذکر شده است بهره‌مند گردد به علاوه هیچ تبعیضی به عمل نخواهد آمد که مبتنی بر وضع سیاسی، اداری و قضایی یا بین‌المللی کشور یا سرزمینی باشد که شخص به آن تعلق دارد، خواه این کشور مستقل تحت قیمومت یا غیر خودمختار بوده یا حاکمیت آن به شکلی محدود شده باشد؛» و در ماده سوم اعلامیه جهانی حقوق بشر آمده است که «هر کس حق زندگی، آزادی و امنیت شخصی دارد» و در ماده ششم اعلامیه جهانی حقوق بشر آمده است که: «هر کس حق دارد که شخصیت حقوقی او در همه جا به عنوان یک انسان در مقابل قانون شناخته شود» و در ماده هفتم این اعلامیه جهانی گفته شده است که: «همه در برابر قانون مساوی هستند و حق دارند بدون تبعیض و بالاسویه از حمایت قانون برخوردار شوند. همه حق دارند در مقابل هر تبعیضی که ناقض اعلامیه حاضر باشد و بر علیه هر تحریکی که برای چنین تبعیضی به عمل آید به طور مساوی از حمایت قانون بهره‌مند شوند.»

باری با یک نگاه اجمالی و کپسولی به ۵ ماده فوق اعلامیه جهانی حقوق بشر می‌توانیم داوری کنیم که اصول زیرساختی برای تحقق اعلامیه جهانی در جامعه ایران و جوامع دیگر عبارتند از:

«دستیابی و اعتقاد به تعریف جهانشمول از انسان و جایگزین کردن مؤلفه حق و حقوق انسانی به جای مؤلفه تکلیف و تقلید و تعبد اسلام فقه‌تی حوزه‌های فقهی و اعتقاد به حقوق طبیعی برای همه انسان‌ها به خاطر انسان بودن آنها و اعتقاد به فرادینی بودن اصل عدالت می‌باشد»؛ و تا زمانی که به این اصول مبادی اعلامیه جهانی حقوق بشر در جامعه خودمان و در دیگر جوامع کشورهای پیرامونی و کشورهای متروپل سرمایه‌داری اعتقاد حاصل نشود هرگز و هرگز امکان نهادینه کردن اعلامیه جهانی حقوق بشر در جامعه ایران و در دیگر جوامع پیرامونی و متروپل وجود ندارد.

طرح رویکرد امام علی در جامعه امروز ایران در راستای پروژه اصلاح دینی و جنبش فرهنگی در جامعه ایران می‌تواند علاوه بر بسترسازی جهت ایجاد اصلاح دینی و تحول فرهنگی و تحول اجتماعی و تحول سیاسی در جامعه بزرگ ایران شرایط برای نهادینه کردن فرهنگی اعلامیه جهانی حقوق بشر در جامعه ایران هم مهیا نماید. یادمان باشد که تا زمانیکه فرهنگ اعلامیه جهانی حقوق بشر در جامعه ایران به صورت فرهنگی نهادینه نگردد حتی اگر به فرض محال هم اعلامیه جهانی حقوق بشر در جامعه ایران به صورت دستوری و تزریقی از بالا مطرح بشود، باید بر این باور باشیم که این پروژه نمی‌تواند در جامعه ایران به صورت پایدار و درازمدت ادامه پیدا کند، چراکه آنچه که مهمتر از خود اعلامیه جهانی حقوق بشر می‌باشد فرهنگ زیرساختی این اعلامیه است که عامل نهادینه کردن پایدار این اعلامیه در جامعه ایران می‌گردد؛ و لذا در رابطه با فرهنگ سازی اعلامیه جهانی حقوق بشر در جامعه ایران بوده است که جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در طول ۴۳ سال حرکت درونی و برونی خود در دو فاز سازمانی آرمان مستضعفین و جنبشی نشر مستضعفین بر این باور بوده است که تنها توسط باز تفسیر و باز تحلیل نهج‌البلاغه امام علی در جامعه ایران می‌توان به این مهم دست پیدا کرد.

عنایت داشته باشیم که خود امام علی در نهج‌البلاغه در راستای باز تفسیر قرآن در جامعه فرمود «باید قرآن را در هر زمان و در هر عصری به حرف درآورد» چراکه قرآن فی‌نفسه صامت است و تا زمانیکه توسط پیشگامان جامعه به حرف درنیاید خود به خود نمی‌تواند فونکسیون مثبتی در عرصه فرهنگ‌سازی جامعه داشته باشد. □

ادامه دارد





«قاعده» یا «استثناء»؟

عصر دهم محرم سال ۶۱ عمر سعد فرمانده سپاه پس از خاتمه یافتن جنگ و آتش زدن خیمه و خرگاه سپاه حسین دستور داد تا سرهای شهدا از بدن جدا کنند و بدن‌های آن‌ها را لخت نمایند و بی اینکه این بدن‌های لخت را به خاک بسپارند آنها را رها کردند و سپس سرهای بریده و زن و بچه‌ها را به سوی کوفه به حرکت درآوردند. لذا به این ترتیب بود که فرایند اول جنبش حق طلبانه عاشورای امام حسین به پایان رسید.

باری، از این مرحله است که عاشورا و کربلا در دیسکورس امام حسین بدل به گفتمانی جدید می‌شود که البته این گفتمان جدید عاشورای امام حسین در ادامه همان گفتمان شکست خورده جنبشی کوفه امام حسین می‌باشد. برای فهم این مهم نخست باید عنایت داشته باشیم که برعکس «گفتمان جنبشی» شکست خورده کوفه امام حسین (که امری اختیاری بود و امام حسین در طول ۱۲۵ روز اقامتش در مکه توانسته بود با جمع‌بندی همه جانبه به آن دست پیدا کند) «گفتمان عاشورا» یک گفتمان تحمیلی بر امام حسین بوده است؛ که البته امام حسین توسط معماری ۲۰ روزه خود توانست «این گفتمان تحمیلی را به گفتمان تاریخی بدل نماید» و کارزار حریت و استبداد و همچنین کارزار حق و باطل را در نمایشگاه بزرگ عاشورا را از صورت استثناء درآورد و بدل به قاعده نهضت تسلسلی ابراهیم خلیل از آغاز تا همیشه تاریخ بکند، چرا که:

الف - عاشورا نمایش همان گفتمان

پر واضح است که از این مرحله امام حسین وظیفه خودش را معماری عاشورا تعریف می‌کند چراکه به درستی دریافته بود که شهر و نواحی آن تحت مراقبت شدید درآمده و سپاه بی‌شمار دشمن در انتظار وی به سر می‌برند و راهی جز کشته شدن و یا تسلیم و بیعت کردن با یزید برای او باقی نمانده است. لذا از همانجا بود که امام تصمیم قطعی خود را به کشته شدن بی‌تردید اظهار کرد و به سیر خود ادامه داد و در مدت بیش از ۲۰ روزی که تا دهم محرم سال ۶۱ باقی مانده بود امام حسین دیگر در تمامی شعارهایش سخن از مبارزه با ظلم و مقاومت و مرگ مطرح می‌کرد.

«فَإِنِّي لَا أَرَى الْمَوْتَ إِلَّا السَّعَادَةَ وَالْحَيَاةَ مَعَ الظَّالِمِينَ إِلَّا بَرْمَا - ای مردم در چنین شرایطی، من مردن را جز سعادت نمی‌بینم و زندگی و همکاری کردن با ستمگران برای من مایه ملامت می‌باشد - يَا دَهْرُ أَفْ لَكَ مِنْ خَلِيلٍ كَمْ لَكَ بِالْإِشْرَاقِ وَالْأَصِيلِ، مَنْ صَاحِبٍ أَوْ طَالِبِ قَتِيلٍ وَالِدُهُ لَا يَقْنَعُ بِالْبَدِيلِ وَ انْمَا لِأَمْرِ إِلَى الْجَلِيلِ - ای دنیا اف به دوستی تو، چگونه دوستان را از انسان می‌گیری، ولی امر به دست روزگار نیست، امر به دست خداست و ما راضی به رضای الهی هستیم - الا و ان الدعی ابن الدعی قد رکز بین اثنتین بین السله و الذله، و هیهات منا الذله - آگاه باشید این ناکس مرا بین انتخاب شمشیر و ذلت قرار داده است هیهات از قبول ذلت» (اللهوف - ص ۳۳).

بدین ترتیب بود که بالاخره در اول محرم سال ۶۱ در هفتاد کیلومتری کوفه در بیابانی به نام کربلا، امام حسین و حواریونش به محاصره لشگریان یزید درآمدند و هشت روز در آن صحرا توقف داشتند که هر روز حلقه محاصره تنگتر و سپاه دشمن افزون‌تر می‌شد و بالاخره امام حسین و خاندان و کسانش با شماره ناچیز در میان حلقه‌های متشکل از سی هزار مرد جنگی قرار گرفتند (مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴ - ص ۹۸) در این مدت ۸ روز امام حسین به تحکیم موضع خود پرداخته و یاران خود را تصفیه می‌کرده و شبانه همراهان خود را احضار می‌کرده و در ضمن سخنرانی کوتاهی اظهار می‌کرده که: «ما جز مرگ و شهادت سرنوشتی در پیش نداریم و اینان با کسی جز من کار ندارند، من بیعت خود را از شما برمی‌دارم هر که بخواهد می‌تواند از تاریکی شب استفاده کند و جان خود را از این ورطه هولناک برهاند» و لذا بدین ترتیب بود که آخر روز نهم محرم سال ۶۱ هجری فرمان جنگ از طرف عبیدالله زیاد توسط عمر سعد به امام حسین رسید و روز دهم محرم سال ۶۱ امام حسین با سپاهی حدود ۹۰ نفر (که ۴۰ نفر آنها از همراهان قبلی‌اش بودند و سی و چند نفر هم در نهم و دهم محرم از لشکر دشمن به سپاه امام حسین پیوسته بودند) از بامداد تا واپسین جنگیدند و تقریباً تمامی آنها به جز دو مذکر و زنان و بچه‌ها کشته شدند. در

پیامبر اسلام بود که فرمود ه بود: «أفضل الجهاد كلمة حق عند سلطان جائر - افضل جهاد سخن حق در زمان حاکمیت سلطان جائر و ستمکار است» و فرموده بود: «المُلك يبقى مع الكفر ولا يبقى مع الظلم - یک جامعه با کفر قابل بقاست ولی با ظلم قابل بقا نیست.»

ب - عاشورا نمایش کارزار عقل و عشق بود آنچنانکه خود امام حسین فرمود: «أما الحياة عقيدة و جهاد.»

ج - عاشورا نمایش رویکرد حریت و آزادی انسان بود آنچنانکه امام علی به آن ایمان داشت «و لا تكن عبد غيرك و قد جعلك الله حراً - برده و بنده دیگران مباش چرا که خداوند تو را آزاد آفریده است» و «كونا للظالم خصماً و للمظلوم عوناً - دشمن ستمگر باش و یاور ستمدیده.»

د - عاشورا ترجمان رویکرد پیامبر اسلام به مسئولیت اجتماعی انسان‌ها بود «من أصبح و لم يهتم بأمر المسلمین فليس... بمسليم - هر کس شب را به صبح رسانده باشد بی آنکه در کار مسلمانان کوششی کرده باشد، مسلمان نیست.»

ه - عاشورا نمایشگاه «...رجال صدقوا ما عاهدوا الله...» بود آنچنانکه قرآن نقاشی می‌نماید «من المؤمنین رجال صدقوا ما عاهدوا الله عليه فمنهم من قضى نحبه و منهم من ينتظر و ما بدلوا تبديلاً - بعضی از مؤمنین به پیمانی که با خدای خویش بستند وفا کردند و عده دیگر هم انتظار می‌کشند تا نوبت آنها بشود» (سوره احزاب - آیه ۲۳) «الذین یبلیغون رسالات الله و یخشونه و لا یخشون أحداً إلا الله - آنان که رسالات الهی را به مردم می‌رسانند و از خدای خودشان می‌ترسند و از احدی جز خدا بیم ندارند» (سوره احزاب - آیه ۳۹).

باری، بدین ترتیب است که حسین و عاشورا به صورت مصباح الهدی و سفینه النجات تعریف کرده‌اند؛ و بدین ترتیب است که در چارچوب پیوند حسین و عاشورا به تاریخ بشریت گفته‌اند: «كُلُّ يَوْمٍ عَاشُورَا وَ كُلُّ أَرْضٍ كَرْبَلَا وَ كُلُّ شَهْرٍ مُحَرَّمٌ» و بدین ترتیب است که در تعریف رابطه حسین با عاشورا به عنوان معمار اصلی این نمایشگاه بزرگ تاریخ بشریت گفته‌اند که: «أشهد أنك قد أقممت الصلاة و آتيت الزكاة و أمرت بالمعروف و نهيت عن المنكر و دعوت إلى سبيل ربك نهيت عن المنكر و اطعت الله و رسوله حتى أتيت اليقين» و بدین ترتیب است که در پیوند ابدی بین حسین و مؤمنین به این حرکت تاریخی گفته‌اند که: «ان للحسين محبة مكنونة في قلوب المؤمنین

إن لقتل الحسين حرارة في قلوب المؤمنین؛ لا تبرد أبداً» و بدین ترتیب است که رابطه حسین با پیامبر اسلام آنچنانکه خود او فرمود: «حُسَيْنٌ مِنِّي وَأَنَا مِنْ حُسَيْنٍ» تعریف کرده‌اند؛ و باز بدین ترتیب است که ما می‌توانیم در باب حسین و نمایشگاه بزرگ تاریخی عاشورای او داوری کنیم که: «مردن وقتی که انسان مرگ را شکست می‌دهد یک پیروزی است» و داوری کنیم که: «مرگ پایان کار کبوتر نیست» و داوری کنیم که:

گمان مبر که به پایان رسید کار مغان

هزار باده ناخورده در رگ ناک است

و داوری کنیم که عاشورا درس «خليفة الله» شدن انسان است و داوری کنیم که «عاشورا نماد وجدان بیدار بشریت در همه تاریخ است» و داوری کنیم که «عاشورا نماد گفتمانی است که مشخصات آن عبارتند از: حق‌محوری و عدالت‌محوری و حریت‌محوری و ظلم‌ستیزی و استبدادستیزی و فاعل‌محوری و جنبش‌محوری.

در این رابطه است که عاشورای حسین به ما می‌آموزد که برعکس کسانی که به مبارزه به عنوان مسیر قدرت می‌نگرند حسین به ما آموخت که مبارزه باید به عنوان یک وظیفه اخلاقی نگاه کرد؛ و در این رابطه است که عاشورا به جنبش پیشگامان مستضعفین ایران می‌آموزد که پیشگام به جای تکیه بر مسیر جدائی ایده و عمل در عرصه مبارزه و به جای درگیر شدن با مفاهیم در عرصه جدائی ایده و عمل باید پیوند ایده و عمل در نمایشگاه بزرگ عاشورا را سر لوحه حرکت خود قرار بدهد، بنابراین عاشورا کارزار بزرگ حق و باطل در صحنه تاریخ می‌باشد که تنها با ترازوی ایده و عمل قابل داوری می‌باشد نه با ترازوی هزینه و فایده، اگر گفتمان عصر پیامبر اسلام «گفتمان توحید در عرصه کارزار شرک و توحید تعریف کنیم» و گفتمان عصر امام علی در سال‌های ۳۵ تا ۴۰ هجری «گفتمان عدالت در عرصه کارزار ظلم و مساوات تعریف نمائیم» عاشورا در سال‌های ۶۰ و ۶۱ «نماد گفتمان حریت در عرصه کارزار حق و باطل می‌باشد.»

عاشورا نماد پیوند ایده و عمل و نماد برتری عشق بر عقل و نماد برتری ارزش بر سود و نماد برتری اخلاق بر قانون و نظم حاکم و نماد برتری مسئولیت اجتماعی و مسئولیت تاریخی بر منافع فردی و نماد برتری تجربه اگزیستانسی ایمان زاد بر اعتقادات ذهنی معرفت زاد و نماد کارزار حق با باطل و نماد برتری ایثار بر سود و نماد برتری عدل بر جود و نماد برتری ایمان بر تسلیم



«...لَا حُضُورَ الْحَاضِرِ وَ قِيَامَ الْحُجَّةِ بِوُجُودِ النَّاصِرِ وَمَا أَخَذَ اللَّهُ عَلَى الْعُلَمَاءِ إِلَّا يِقَارُؤَا عَلَى كُظَّةٍ ظَالِمٍ وَ لَا سَعْبٍ مَظْلُومٍ لِأَلْفَيْتٍ حَبَلَهَا عَلَى غَارِبَهَا وَ لَسْفَيْتٍ آخِرَهَا بِكَأْسٍ...» - اگر حضور مردم (جنبش عدالت خواهانه مردم مصر و مدینه که پس از کشتن عثمان برای انتخاب امام علی دور خانه علی بسیج شده بودند) نبود و حجت خدا با وجود یاور بر من تمام نمی شد، ریسمان حکومت و قدرت را بر کوهان شترش رها می کردم و پایان خلافت را با جام آغازش سیراب می کردم» (کنایه امام علی به خطبه ۵ نهج البلاغه صبحی الصالح است که در سال ۱۱ هجری پس از وفات پیامبر اسلام از قبول خلافت و کسب قدرت به پیشنهاد ابوسفیان خودداری کرد) (نهج البلاغه صبحی الصالح - خطبه ۳ - ص ۵۰ - سطر ۲ به بعد).

بنابراین هم امام علی آنچنانکه در خطبه ۹۲ نهج البلاغه (صبحی الصالح - ص ۱۳۶ - سطر ۸ به بعد) «دَعُونِي وَ اتَّمَسُوا غَيْرِي فَإِنَّا مُسْتَقْبِلُونَ أَمْرًا لَهُ وَجُوهٌ وَ أَلْوَانٌ...» گفته است و هم امام حسین با استراتژی کسب قدرت سیاسی مخالف بوده اند چراکه هم امام علی و هم امام حسین مسئولیت اجتماعی خودشان را در چارچوب «استراتژی پیشگامی» تعریف می کردند نه «استراتژی پیشاهنگی». اگر عاشورا (نه به عنوان یک حادثه تاریخی و نه به عنوان یک مبارزه عکس العملی امام حسین نسبت به جنگ تحمیلی از طرف یزید تعریف کنیم بلکه) به عنوان یک «استراتژی انتخابی و آگاهانه» امام حسین تعریف نمائیم، در استراتژی عاشورای امام حسین حرکت آگاهی بخش او هم در دایره حواریونش و هم در دایره جوامع مسلمین در مکه صورت چهره به چهره داشته است. لذا در این رابطه است که می توانیم داوری کنیم که امام حسین در طول ۱۶۵ روز جنبش خود (از ۲۵ رجب سال ۶۰ که خبر مرگ معاویه توسط والی مدینه به امام حسین اعلام شد تا دهم محرم سال ۶۱ هجری) تمام سعی و تلاشش بر این امر قرار داشت که به صورت مستقیم و چهره به چهره به روشننگری مخاطبین بپردازد. □

ادامه دارد

و نماد برتری انسان و آزادگی بر دین و دینداری و نماد برتری آگاهی بر جهل و نماد برتری تعهد و مسئولیت بر بی تفاوتی و نماد برتری حق بر تکلیف و نماد برتری اسلام عدالت و قرآن و توحید بر اسلام دگماتیست فقهاتی شریح قاضی و خوارج زمان و نماد برتری ولایت آگاهی بر ولایت سلطانی و ولایت آسمانی اسلام فقهاتی می باشد.

عاشورا عنوان کتاب «آزادی و حریت و کتاب عدالت و کتاب توحید برای همیشه تاریخ است.»

مبانی مکتب عاشورا «ایمان، آزادگی و ایثار است.»

شعار عاشورا: «دین نداری آزاده باش.»

فونکسیون عاشورا در تاریخ: «عاشورا معیار نقد اخلاقی و نقد سیاسی و نقد مکتبی قدرت های سه مؤلفه ای حاکم در تاریخ می باشد.»

عاشورا «نماد تعریف امر به معروف و نهی از منکر قرآن به عنوان مبارزه و نقد عملی و نظری قدرت سه مؤلفه ای حاکم می باشد نه امر به معروف و نهی از منکر اسلام دگماتیست فقهاتی و روایتی که به عنوان یک سلاح سرکوب آزادی های اجتماعی و مدنی و سیاسی و حقوق اجتماعی و مدنی و سیاسی گروه های مختلف اجتماعی در آمده است.»

عاشورا «نماد این استراتژی است که در جامعه دینی تحول فرهنگی (بستر ساز تحول اجتماعی و سیاسی) حتماً باید از مسیر اصلاح دینی عبور کند و بدون نقد دینی در جامعه دینی امکان تحول فرهنگی و تحول اجتماعی و تحول سیاسی پایدار وجود ندارد (به همین دلیل بوده است که هم امام علی در نهج البلاغه و هم امام حسین در وصیت نامه خود به برادرش محمد بن حنفیه جوهر حرکت خودشان را در رویکرد اصلاح گرایانه تعریف می نمایند).

انتخاب «استراتژی پیشگامی جنبشی کوفه» توسط امام حسین در دوران توقف ۱۲۵ روزه مکی خود در برابر «استراتژی چریکی پیشاهنگی پیشنهادی ابن عباس» و «استراتژی کسب قدرت سیاسی از طریق جنگ قومی و مذهبی عبدالله بن زبیر» نشان دهنده آن است که در رویکرد امام حسین و امام علی مبارزه پیشگام تنها در چارچوب مسئولیت زائیده آگاهی و اعتلای جنبش های عدالت خواهانه حق طلبانه معنی پیدا می کند نه در راستای کسب قدرت سیاسی یا مشارکت در قدرت با صاحبان قدرت.



تبیین «دین پیامبرانه» در مسیر



«جنبش رهائی بخش بشریت»

پیامبر اسلام

باری نخستین پیامی که سوره قلم برای بشریت به همراه دارد سه سوگند آغازین این سوره می‌باشد «ن وَالْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ» - سوگند به مرکب و سوگند به قلم و به آنچه نویسندگان می‌نویسند» برای فهم جوهر و مضمون این پیام باید عنایت داشته باشیم که سوگند خوردن در قرآن برای تاکید اهمیت و ارزش است و این تکیه و تاکید و اهمیت بر مرکب و قلم و به هر چه که نویسندگان می‌نویسند در سرآغاز سوره قلم در شرایطی است که:

اولاً سوره قلم از سور مکی است و از جمله سوره‌های قرآن است که در سال‌های ابتدایی بعثت بر پیامبر اسلام نازل گردیده است؛ یعنی در شرایطی پیامبر اسلام در عصر جاهلیت عربستان و در قرن هفتم میلادی بشریت شعار جایگزینی ارزش مرکب و قلم و نوشته به جای ارزش اسب و شمشیر و قوم و قبیله می‌دهد که در فرایند مکی حرکتش تمام هدفش تبیین مضمون و جوهر اسلام یعنی توحید در ابعاد چهارگانه «جهان و انسان و جامعه و تاریخ» بوده است.

ثانیاً درست قبل از نزول سوره قلم در مکه پیامبر اسلام در پنج آیه آغازین سوره علق موضوع بازخوانی یا قرائت نوین از هستی (در ابعاد مختلف جهان و

ثانیاً محمد اقبال در ابیات فوق در باب رابطه عقل مستقل استقرائی با قرآن می‌گوید، این رابطه از آنجا تکوین پیدا کرد که «ظهور عقل مستقل استقرائی انسان» (در قرن هفتم میلادی) باعث گردید تا «نبوت و وحی نبوی به قطع خود حکم نماید» چراکه دیگر با ظهور عقل مستقل استقرائی در بشر نیازی به استمرار وحی نبوی نیست و از اینجا است که در داوری محمد اقبال وحی نبوی مربوط به دوران کودکی انسان یا همان دوران ماقبل ظهور عقل مستقل استقرائی در بشر بوده است. بدین خاطر تنها عاملی که از نظر محمد اقبال باعث ختم نبوت پیامبر اسلام گردید همین «ظهور عقل برهان استقرائی بود». با همه این احوال اقبال می‌گوید: «رابطه بین عقل مستقل استقرائی با قرآن در دوران ختم نبوت از آنجا شکل می‌گیرد که پیامبر اسلام خدمت ساقی‌گری را به خود انسان و به عقل مستقل استقرائی واگذار کرد.»

خدمت ساقی‌گری با ما گذاشت داد ما را آخرین جامی که داشت

ثالثاً محمد اقبال در ابیات فوق در نقد «عقل خودبنیاد» می‌گوید: هنر عقل خودبنیاد مغرب زمین این بود که توسط این عقل و علم و صنعت توانست در مغرب زمین خاک‌روبی نماید، اما پس از این خاک‌روبی آن خاک‌ها را برداشت و بر چشم پسر مریم (حضرت عیسی) زد.

هنرش خاک برآورد ز تهذیب فرنگ باز آن خاک به چشم پسر مریم زد

و از اینجا است که اقبال در داوری نهائی خود در باب عقل خودبنیاد می‌گوید: «این سادگی ما بود که فریب عقل خودبنیاد خوردیم» چراکه این عقل خودبنیاد مغرب زمین رهزنی است که در کمین انسان نشسته و انسانیت انسان را به چالش کشیده است.

وای بر سادگی ما که فسونش خوردیم رهزنی بود کمین کرد و ره آدم زد



جامعه و انسان و تاریخ) در دستور کار خود قرار داده بود و نام کتاب خود را خواندنی (قرآن مصدر قرائت است) گذاشته بود و در سوره الرحمن که از جمله سور مکی می‌باشد «بر بیان و زبان انسان» سوگند خورده بود. در این رابطه قابل ذکر است که در خود قرآن ۵۹ بار بر تعقل و ۱۸ بار بر تفکر و ۷ بار امر به سیر در زمین و ۱۵ بار با سؤال اینکه «چرا تفکر نمی‌کنید؟» تکیه بر عقلانیت بشریت کرده است و با آن عقلانیت بشر قرن هفتم میلادی را به چالش کشیده است.

ثالثاً آنچه‌انکه در آیه ۲ سوره علق (خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ) شاهد هستیم موضوع این پیام قرآن انسان «بما هو انسان» می‌باشد نه عرب عربستان و قبائل بادیه‌نشین عربستان بنابراین از اینجا است که می‌توان نتیجه گرفت که «هدف بعثت پیامبر اسلام بیدار کردن انسان بوده است» (برعکس سقراط که هدفش بیدار کردن مردم آتن بود قابل ذکر است که سقراط در تبیین حرکت خودش می‌گفت: «من خرمگسی هستم که خداوند مرا برای بیدار کردن مردم آتن فرستاده است») بدین ترتیب در این رابطه است که حتی برای یکبار هم قرآن در ابلاغ حرکت و پیام خودش از لغت عرب و اعراب استفاده نکرده است بلکه بالعکس همه جا به نحوی از انسان و ناس سخن گفته است، به عبارت دیگر «مخاطب پیامبر اسلام انسان و ناس است.»

«يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَى رَبِّكَ كَدْحًا فَمَلَأْتَهُ» (سوره انشقاق - آیه ۶).

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَى وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا» (سوره حجرات - آیه ۱۳)

دومین پیامی که سوره قلم برای بشریت در همه عصرها و نسل‌ها دارد اینکه «هستی و وجود بی‌معنی نیست» و «جهان با معنا است» و «خداوند معنای جهان است» و لذا در آیه ۲ و ۵ سوره قلم خطاب به پیامبر می‌فرماید: «توای پیامبر به خاطر کشف این معنا در جهان دیوانه و مجنون نیستی پس به زودی در همین دنیا خواهی دید و مخالفین حرکت تو خواهند دید که کدامتان مبتلا به جنون هستید.» «مَا أَنْتَ بِنِعْمَةٍ رَبِّكَ بِمَجْنُونٍ - فَسَتُبْصِرُ وَيُبْصِرُونَ» (سوره قلم - آیات ۲ و ۵) در چارچوب این پیام سوره قلم است که می‌توان نتیجه گرفت که:

الف - برعکس آنچه که آلبر کامو می‌گوید: «این زیبا است که جهان معنا ندارد و این انسان است که به هستی معنا می‌بخشد» پیامبر اسلام در چارچوب کشف «الله» به عنوان معنای جهان خود را کاشف «الله» و معنای جهان می‌دانست نه آنچه‌انکه آلبر کامو می‌گوید: «خالق و مخترع الله و معنا در جهان» و لذا در این رابطه است که معتقد است که در جهان بی‌معنا انسان هم بی‌معنا می‌گردد و با کشف معنا در جهان است که انسان می‌تواند با معنا بشود.

ب - در رویکرد پیامبر اسلام و قرآن انسان خالق معنا در هستی نیست بلکه کاشف معنی در هستی می‌باشد و تنها با کشف خداوند در هستی است که انسان می‌تواند در جهان معنی پیدا می‌کند، بنابراین تمامی رویکردهائی که برای معنادار کردن جهان از مسیری غیر از کشف خداوند در وجود حرکت می‌کنند شییبور را از دهان گشادش می‌نوازند و البته در همین رابطه است که محمد اقبال لاهوری می‌گوید:

«بشریت امروز به سه چیز نیازمند است: تعبیری روحانی از جهان، آزادی روحانی فرد، اصول اساسی و دارای تأثیر جهانی که تکامل اجتماع بشری را بر مبنای روحانی توجیه کند» (بازسازی فکر دینی در اسلام - فصل ششم - اصل حرکت در ساختمان اسلام - ص ۱۸۵ - سطر ۱۲).

بدون تردید «تعبیر روحانی از جهان» که محمد اقبال در عبارت فوق مطرح می‌کند همین «کشف معنا در هستی است که تنها با کشف خداوند در هستی است که می‌توان به تعبیری روحانی از جهان دست پیدا کرد» و البته نیاز دوم بشریت از نظر محمد اقبال که همان «آزادی روحانی فرد» می‌باشد، باز معلول همین کشف معنا در جهان می‌باشد یعنی «بدون کشف خداوند در هستی هرگز و هرگز نمی‌توان به آزادی روحانی فرد توسط حذف واسطه‌های بین خداوند و انسان دست پیدا کرد» بنابراین از نظر پیامبر اسلام و محمد اقبال لاهوری «جهان خالی از معنا نیست که انسان بخواهد توسط هنر به آن معنا ببخشد» (و یا به عبارت دیگر انسان معنا را به جهان تزریق نماید) بلکه برعکس در رویکرد پیامبر اسلام و قرآن «خود انسان هم در معنا رشد می‌کند و بدون معنا در هستی انسان نمی‌تواند جوهر انسانی خود را کشف نماید». عشقی که محمد اقبال در هستی از آن سخن می‌گوید، همان معنای هستی می‌باشد که تنها با وجود خداوند در هستی تعریف می‌گردد.



ای زخود پوشیده خود را بازیاب

در مسلمانی حرام است این حجاب

رمز دین مصطفی دانی که چیست

فاش دیدن خویش را شاهنشاهی است

چیزست دین؟ در یافتن اسرار خویش

زندگی مرگ است بی دیدار خویش

آن مسلمانی که بیند خویش را

از جهانی برگزیند خویش را

از ضمیر کائنات آگاه اوست

نیغ لا موجود الا الله اوست

در مکان و لا مکان غوغای او

نه سپهر آواره در پهنای او

تا دلش سری زاسرار خداست

حیف اگر از خویشتن ناآشناست

بنده حق وارث پیغمبران

او ننگجد در جهان دیگران

تا جهان دیگری پیدا کند

این جهان کهنه را بر هم زند

اندکی گم شو به قرآن و خبر

باز ای نادان بخویش اندر نگر

در جهان آواره بیچارهئی

وحدتی گم کردهئی صد پارهئی

گل مخر گل را مخور گل را مجو

زانکه گل خوارست دائم زرد رو

دل بجو تا جاودان باشی جوان

از جلی چهرهات چون ارغوان

شکوه کم کن از سپهر لاجورد

جز بگرد آفتاب خود مگرد

از مقام ذوق و شوق آگاه شو

ذرهئی صیاد مهر و ماه شو

پور آزر کعبه را تعمیر کرد

از نگاهی خاک را اکسیر کرد

تو خودی اندر بدن تعمیر کن

مشئت خاک خویش را اکسیر کن

کلیات اشعار اقبال - فصل مسافر - ص ۴۱۷ - ۴۱۸ - سطر ۱۸ به

بعد

باری بدین ترتیب بود که نخستین پیامی که پیامبر اسلام پس از سرازیر شدن از حرا در عصر بعثت خویش برای بشریت به همراه آورد «الله به عنوان معنای جهان بود»،
«اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُورٌ عَلَيَّ نُورٌ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ» (سوره نور - آیه ۳۵) بنابراین آنچه از دو آیه ۲ و ۵ سوره قلم «مَا أَنْتَ بِنِعْمَةِ رَبِّكَ بِمَجْنُونٍ - فَسَتَبْصُرُ وَيَبْصُرُونَ» قابل فهم است اینکه پیامبر اسلام از بعد از مبعوث شدن نخستین رسالت خودش در راستای دستیابی به توحید «کشف معنا در وجود توسط خداوند نور السموات و الارض بود.»

بدون شک سوالی که در رابطه با این دو آیه قابل طرح است اینکه هسته اصلی حرکت پیامبر اسلام در آغاز شروع بعثت چه بوده است؟ که در سوره قلم که از جمله سور مکی قرآن می باشد و در دوران آغازین شروع بعثت او نازل شده است در باب آن می گوید: «ای پیامبر تو دیوانه نیستی و به زودی این حقیقتی که تو بر طبل آن می کوبی هم تو خواهی دید و هم آنها خواهند دید که آنچه که تو امروز آن را مطرح می کنی حق بوده است» برای پاسخ به این سؤال باید عنایت داشته باشیم که شعار محوری پیامبر اسلام در طول دوران ۱۳ سال مکی و به خصوص در سه سال اول آغازین بعثتش همان شعار: «لا اله الا الله» بوده است که در طول دوران ۱۳ ساله مکی و به خصوص در ۳ سال آغازین فرایند مکی تمامی آیات و سور نازل شده بر پیامبر اسلام از جمله سوره قلم در راستای تثبیت همین شعار «لا اله الا الله» بوده است. □

ادامه دارد

